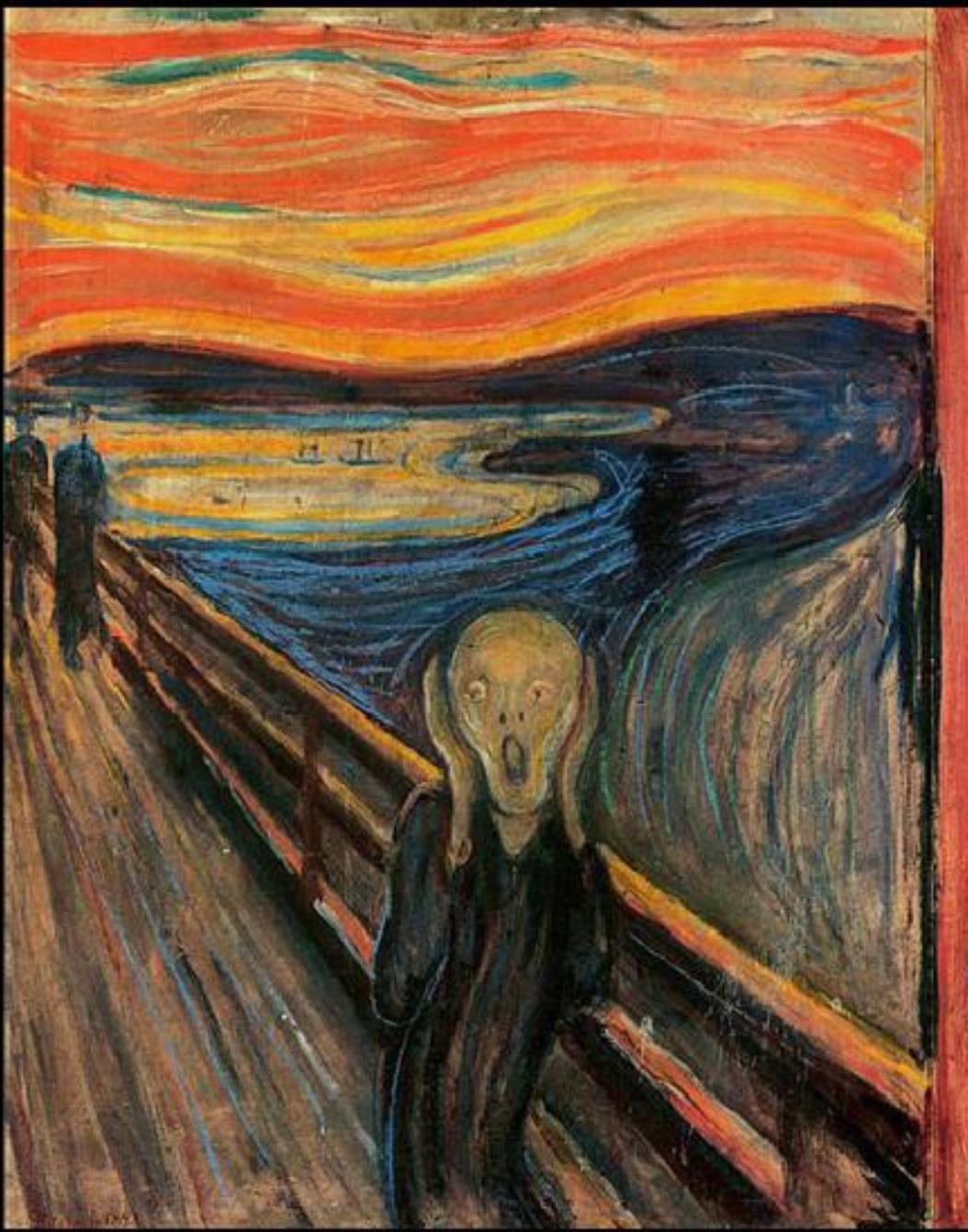


# بی‌پیش‌سخن

دکتر خاویر کرمنت

محمود فرجامی

راهنمای عملی شناخت و درمان خطرناک‌ترین بیماری تاریخ پشه‌گفت



# بیشنژوری

راهنمای عملی شناخت و درمان خطرناک‌ترین بیماری

تاریخ بشریت

نوشته‌ی دکتر خاویر کرمنت

ترجمه‌ی محمود فرجامی

این نسخه مناسب خواندن کتاب از روی گوشی‌های تلفن همراه و صفحه‌های کوچک  
دیجیتال است. برای دریافت نسخه‌ی مناسب چاپ یا خواندن از روی صفحه‌های  
دیجیتال بزرگ به وب‌پیج کتاب در آدرس زیر سر بزنید:

<http://www.debsh.com/assholism>

## بیشعوری

«دو شگفتی بزرگ جهان، اهرام مصر و مجسمه‌ی ابوالهول نیستند، آنها عبارتند از اینکه

- ۱) چرا بیشعورها به خودشان حق می‌دهند که اینقدر نفرت انگیز رفتار کنند؟
- ۲) چرا از یادآوری این نکته اینقدر می‌رجند؟

سنت ارکولیوس

شهید صدر مسیحیت

(دست کم خودش اینطور فکر می‌کرد)

هیچ یک از نام‌های مندرج در این کتاب، نام اشخاص حقیقی نیستند. هرگونه شباهت میان افراد در این کتاب و آدم‌های واقعی، تصادفی و غیرعمدی است.

اگر از مطالب این کتاب رنجیده خاطر شدید، می‌توانید سه کار انجام دهید:

۱. ترتیبی بدھید که این کتاب ضاله و نویسنده‌ی آن مهدور الدم اعلام

شوند. (تجربه‌های پیشین نشان داده که این کار باعث افزایش

انفجاری فروشن کتاب خواهد شد.)

۲. مراسم کتاب‌سوزان راه بیندازید. این کار توجه رسانه‌های خبری را

جلب خواهد کرد و در حکم تبلیغات رایگان برای ما خواهد بود.

۳. نامه اعتراض‌آمیزی علیه این کتاب برای مسئولان ذیربطر بنویسید. به

این ترتیب آنها می‌فهمند که شما بیشур هم هستید.

## فهرست

مقدمه

مقدمه‌ی مترجم

مقدمه‌ی نویسنده

بخش نخست: چه کسی بیشعور است و  
چرا یک نفر باید بخواهد که بیشعور باشد؟

۱ سرگذشت فرد

۲ سرگذشت‌های دیگر

۳ تعریف بیشعوری

۴ ماهیت بیشعوری

۵ شدت بیشعوری

بخش دوم: انواع بیشعورها

۶ بیشعور اجتماعی

۷ بیشعور تجاری

۸ بیشعور مدنی

۹ بیشعور مقدس مآب

۱۰ - بیشعور عصر جدید

۱۱ - بیشعور دیوان‌سالار

۱۲ - بیشعور بیچاره

۱۳ - بیشعور شاکی

بخش سوم: وقتی جامعه بیشعور می‌شود

- ۱۴ - تجارت به مثابه بیشعور
- ۱۵ - دولت به مثابه بیشعور
- ۱۶ - خواندن، نوشتن و بیشعوری
- ۱۷ - بیشعوری رسانه‌ای؛ یک اپیدمی واقعی

#### بخش چهارم: زندگی با بیشعورها

- ۱۸ - کار با بیشعورها
- ۱۹ - دوستی با بیشعورها
- ۲۰ - ازدواج با بیشعور
- ۲۱ - بیشعور مادرزاد
- ۲۲ - فرزندان والدین بیشعور

#### بخش پنجم: راه نجات

- ۲۳ - مراحل درمان
- ۲۴ - وسایل درمان
- ۲۵ - سخن پایانی

[ دمۀ ]

## مقدمه‌ی مترجم

آیا از اینکه همسایه‌تان زباله‌هایش را در جوی آب می‌ریزد عصبانی هستید؟ آیا تا به حال پیش آمده که در اداره‌ای برای گرفتن یک امضا روزها و ساعت‌ها در آمد و شد باشید؟ آیا احساس می‌کنید برخوردهای رئیس‌تان با شما توهین آمیز است؟ تا به حال دلتان می‌خواسته که یک صندلی را بر فرق پزشکی بکویید که وقتی بعد از ساعت‌ها انتظار و پرداخت حق ویزیت کلان موفق به دیدارش شده‌اید، بدون آنکه اجازه بدهد شما در مورد بیماری‌تان توضیحی بدھید شروع به نوشتن نسخه کرده‌است؟ آیا از دیدن مجری‌های تلویزیون عصبی می‌شوید؟ آیا با شنیدن حرف‌های سیاستمداران دچار رعشه و ناسزاگویی می‌شوید؟ آیا وسوسه‌ی خفه کردن بزرگترهای فامیلی که دائمًا مشغول فضولی و نصیحت و بزرگتری هستند زیاد به سراغتان می‌آید؟ با همکاران از زیر کار دررو و زیرآب زن زیاد دست به یقه می‌شوید؟ آیا هر هفته دوستانی به سراغتان می‌آیند که بخواهند شما را به فعالیت تجاری یا آئین مذهبی جدیدی دعوت یا

دست کم چاکرایتان را باز کنند؟ رابطه‌تان با همسرتان چطور است؟ به فکر جدا شدن از او هستید یا آنقدر شرور است که حتی جرات جدا شدن از او را هم ندارید؟ بچه‌های تحس و شروری که دائمًا باعث سرافکندگی‌تان می‌شوند هم دارید؟

\*\*\*

اگر پاسخ‌تان به این پرسش‌ها مثبت است، این کتاب برای شماست. چرا که شما با بیشурورها سر و کار دارید و کتابی در باب پدیده حماقت و بیشурوری در جوامع کنونی به عنوان راهنمای عملی شناخت و درمان خطرناک‌ترین بیماری تاریخ بشریت؛ راهنمای ارزشمندی برای شناخت و درمان عارضه‌ی بیشурوری و نحوه‌ی رفتار با مبتلایان به این بیماری است. اما اگر پاسخ‌تان به پرسش‌های بالا منفی است، احتمالاً خطر جدی‌تری شما را تهدید می‌کند!

شاید بیشурوری یک «بیماری» است و مثل تمام بیماری‌ها، برای پیشگیری و درمانش، باید آن را درست شناخت.

هرچقدر که یک بیماری خطرناک‌تر و شایع‌تر باشد، شناخت و مقابله با آن ضروری‌تر است، اما بیشурوری مهلک‌ترین عارضه‌ی کل تاریخ بشریت است که تا کنون راهکاری علمی برای مقابله با آن ارائه نشده است. بیشурوری حماقت نیست و بیشتر بیشурورها نه تنها احمق نیستند که نسبت به مردم عادی از هوش و استعداد بالاتری برخوردارند. خودخواهی، وقارت و تعرض آگاهانه به حقوق دیگران که بن‌مایه‌های بیشурوری هستند بیشتر از سوی کسانی اعمال می‌شوند که از نظر هوش، معلومات، موقعیت اجتماعی و سیاسی و وضع مالی اگر بهتر از عموم مردم نباشند بدتر نیستند.

پزشکی که حق اظهار نظر به بیمار خود یا همراهان او نمی‌دهد یا سیاستمداری که با زیرکی از جهل و زیاده‌خواهی مردم با دادن وعده‌های توخالی

و ارائه‌ی آمار مسحک از آنها سواستفاده می‌کند؛ هیچکدام به خاطر حماقت مرتكب چنین اعمالی نمی‌شوند. همینطور شهروندی که زباله‌ی خود را در چند قدمی سطل زباله‌ی عمومی محله در جوی آب خالی می‌کند به خاطر ناآگاهی از کارکرد جوی و سطل زباله چنین کاری نمی‌کند.

واقعیت دردنگ آنست که در طول تاریخ، مسببان بیشترین آسیب‌هایی که بشریت متحمل شده‌است آدم‌های بیشурور بوده‌اند و نه آدم‌های نادان. جنایت‌کاران بزرگ تاریخ همگی آدم‌هایی باهوش و سخت‌کوش بوده‌اند که حاصل ضرب استعدادهای شخصی متعدد مثبت آنها با خودخواهی، تعرض به حقوق دیگران و رذالت‌های منفی‌شان، از آنها بیشурورهای عظیم و مخوفی ساخته که دنیا‌ی را به آتش کشیده‌اند.

در دنیاً مدرن و با بالا رفتن سطح آموزش، در سایه‌ی این تفکر نادرست که سواد و آگاهی، الزاماً رفاه و فرهنگ عمومی را در پی خواهد داشت، بیشурورهای بسیار بیشتری تولید و به بهره‌برداری رسیده‌اند. تنها کافیست نگاهی گذرا به ایدئولوگ‌ها و نظریه‌پردازان و حتی آدمکشها‌یی که از بطن دانشگاه‌های معتبر جهان رشد یافته‌اند و آمار قربانیان آنها بیندازیم تا صدق این مدعای ثابت شود. بله ... دنیا به کام بیشурورهایی و گویی سالهای است که بیشурورهای جهان متحد شده‌اند!

خاویر کرمنت این واقعیت دردنگ را موضوع کتاب طنزآمیز خودش قرار داده‌است.

همان‌طور که خود نویسنده هم در ابتدای کتاب خاطرنشان ساخته، هیچکدام از وقایع و نام‌های مذکور در متن کتاب واقعی نیستند اما وجود مابه‌ازاهای فراوان در میان جامعه برای توصیفاتی که در هر بخش از بیشурورهای خاص شده‌است می‌تواند تأمل برانگیز، اثرگذار و البته ناامید‌کننده باشد.

به عنوان یک طنزنویس (یا کسی که فکر می‌کند طنزنویس است) این کتاب را در ابتدا صرفا به خاطر «طنزآمیز بودن» آن خواندم، اما اعتراف می‌کنم که محتوای عمیق آن تاثیر زیادی بر روی منش شخصی خودم و درک و تحلیل ام از رفتارهای اجتماعی دیگران داشته است.

در ترجمه‌ی این کتاب سعی شده لحن شبۀ علمی اما طنزآمیز نویسنده – که ناگاه در بعضی جاها به نشر محاوره‌ای و حتی ادبیات لمپنی نزدیک می‌شود – حفظ شود. همچنین با توجه به اشاره‌ها و کنایات متعدد نویسنده به وقایع و شخصیت‌های تاریخی، سعی کردم تا با توضیحاتی که در پانویس‌ها آورده‌ام، ضمن حفظ محتوا و ریتم متن اصلی، خواننده‌ی فارسی زبانی که نزدیک به دو دهه بعد از نوشته شدن کتاب آن را با مرجع اشاره‌ها و کنایه‌هایی که آورده شده آشنا کنم. کاری که بسیار وقت‌گیر بود؛ مثل مرجع یک اشاره‌ی چند کلمه‌ای به «رویز رویز» در فصل «بیشور عصر جدید» که هفته‌ها وقت برد و البته بر حسب اتفاق یافت شد. نام‌ها نیز بعضاً کاملاً تخیلی و بعضاً به صورت تغییر یافته‌ی نام‌های حقیقی آورده شده‌اند (مثل باگمن راجنیش در همان فصل بیشورهای عصر جدید) که تا آنجا که ممکن بوده مرجع اشارات یافته و به همراه اصل کلمه با حروف انگلیسی (برای تمام اسمای خاص) در پانویس‌ها ذکر شده‌اند.

در موارد نادری هم بعضی اشارات کوتاه به وقایع و یا اصطلاحات خاصی که برای خواننده‌ی غیر آمریکایی ناملموس بود را تغییراتی دادم تا متن ترجمه شده، برای خواننده فارسی زبان گنگ نباشد. خوشبختانه یا متسافانه، بخشی به عنوان «بیشوری و ترجمه» در کتاب وجود نداشت.

\*\*\*

## توضیحی درباره نشر الکترونیک کتاب:

ماجرای انتشار یا عدم انتشار کتاب بیشурی از آن ماجراهایی است که ادبا پر آب چشم می‌خوانندش و معاصران با تعاییری مثل فلک زدگی و نکت آن را توصیف می‌کنند. نقل مختصرش شاید با موضوع کتاب همخوان باشد. کتاب Asshole no more از طریق یکی از وابستگان در سال ۸۶ به دستم رسید. با خواندن فقط چند صفحه از آن حیرت‌زده شدم چون سخت به نظر راست‌کار اینجا و اکنون ما می‌آمد. بعضی تعاییر حتی به قدری با آنچه می‌دیدم (و اکنون بیشتر می‌بینیم) منطبق بود که مشکل می‌شد باور کرد کتاب سال‌ها پیش و در قاره‌ای دوردست نوشته است. تصمیم گرفتم کتاب را ترجمه کنم که البته اگر کمک‌های دکتر خرقانی، یعنی همان آورنده‌ی کتاب نمی‌بود این تصمیم عملی نمی‌شد و به صف‌صدها تصمیم در صف در دست اقدام می‌پیوست. هفت، هشت ماه بعد، در سال ۸۷، فایل تایپ شده‌ی کتاب آماده بود و این تازه اول‌ماجرا.

موضوع کتاب را به یکی از مترجمان نسبتاً مشهور که در یک انتشاراتی، یک روز در هفته سمت دیری داشت گفتم. دعوت کرد تا کتاب را برای بررسی به آنجا بسپارم. روزی و ساعتی را معین کرد و وقتی رفتم گفتند جلسه دارد، نیم ساعتی بعد آمد و گفت اینها را بدء بعده خبرت می‌کنیم. اینها (یعنی اصل کتاب، سی‌دی متن تایپ شده و برگه‌های چاپ شده ترجمه فارسی) را به ایشان (یعنی حضرت استاد، مترجم نسبتاً مشهور) دادم و رفت. کلا در یک دقیقه و سی ثانیه. چند هفته‌ای گذشت و خبری نشد. به استاد تلفن می‌زدم جواب نمی‌داد و چند هفته باز به همین منوال گذشت. با انتشارات گرفتم گفتند شما چیزی را به ما نداده‌اید، ما فقط در قبال تحويل و رسید رسمی پاسخگوییم؛ ضمناً حالاً که از آن

مجرا اقدام کرده‌اید دیگر نمی‌توانید از این مجرما اقدام کنید. سه واحد ارولوژی  
اهل فرهنگ در باب آناتومومی این مجرما و آن مجرما!

عاقبت با عوض کردن صدا و شماره تلفن حضرت استاد را یافتم، گفتند  
«حله؛ شما شروع کن به ترجمه کتاب بعدی.» از آن سو مسئولان انتشارات  
می‌گفتند هیچ هم همچین نیست، نه حله؛ و چه معنی دارد که کسی خارج از روال  
اداری کتاب را از کسی قبول کند. مدیر انتشارات را هم که نمی‌شد یافت چون  
یا دائما در سفر خارجه بود و یا جلسه داشت. بیشурی من گویا ابزار روکم کنی  
اهل فرهنگ شده بود. شش ماه گذشته بود و همچنان قرار بود تا یکی دو هفته  
دیگر نتیجه مشخص شود. عاقبت گفتند قبول است. صفحه‌بندی و ویراستاری  
کتاب چند ماه طول کشید و هر بار اصلاحاتی روی آن انجام شد.

سال بعد، پیغام تلفنی: سلام... فلانی هستم... می‌خواستم بگم کتاب  
بیشурی در وزارت ارشاد به طور قطعی رد شده... لطفا برای فسخ قرار داد  
تشریف بیارید... اون مبلغی هم که پیش‌پرداخت شد رو هم بیارید... ممنون.  
کتاب را با اصلاحاتی در نام و خودسازی بیشتر به ناشر دیگری دادم.  
چند روز بعد مدیر آن را بازداشت و دم و دستگاه را پلمب کردند. البته ربطی به  
بیشурی، یا در واقع کتاب بیشурی من نداشت. دی‌ماه سال ۸۸ بود. چند ماه  
بعد بنگاه انتشاراتی باز شد و هر چند مدیرش در زندان بود، لک و لک‌کنان راه  
افتداد. دوباره برای ویراستاری و صفحه‌بندی روز از نو و روزی از نو. پس از چند  
ماه دوباره به وزارت ارشاد رفت و بعد از چند ماه، اواسط سال ۸۹ خبر  
خوشحال‌کننده‌ای از طرف ناشر رسید: از اداره کتاب خواسته‌اند برای مذاکره  
درباره کتاب به آنجا برویم.

هر چند که برای آیندگان –امیدورم– جُک محسوب شود اما خاطره‌ی  
نماینده‌ی ناشر از مشروح جلسه کذايی، در تاریخ نشر کتاب شاید بی‌سابقه

باشد: جناب رئیس اداره کتاب (طبعاً طبق معمول دکتر یا حاج آقا یا هردو) حدود نیم ساعت یک نفس به نماینده ناشر، به خاطر آنکه جرات کرده چنین کتابی را برای درخواست مجوز نشر به وزارت ارشاد بفرستد توب و تشر می‌زند. می‌گوید گمان کرده‌اید با دسته‌ی کورها طرفید که با پوشش طنز بخواهید تبلیغ همجنسگرایی بکنید؟ من خودم هم تحصیل کرده‌ی دانشگاه‌هم هم انگلیسی می‌دانم و هم اهل مطالعه‌ام، فکر می‌کنید معنای کلمه‌ی *Asshole* را نمی‌فهمم؟ و بعد از به فیض رساندن نماینده‌ی ناشر با تشریح عمیق معانی *ass* و *hole* کتاب را الی‌الابد غیر قابل انتشار اعلام می‌کند.

این در حالی بود که پیشتر هر مطلبی که مشکل‌دار به نظر می‌رسید توسط خود من حذف یا تغییر داده شده بود مثل چند اسم از شخصیت‌های سیاسی یا نام شهری در ایران. چند صفحه هم که در مورد «دین و بیشوری» بود کلاً حذف کرده بودم. چند تشابه شگفت‌آور هم بود که اگر عیناً از متن ترجمه می‌شد بعید بود کسی باور کند جُک نویسنده است و نه خاطره‌ی مترجم. مثلاً در بخشی که به بیشوری سیاستمدارها اشاره می‌شود، نویسنده می‌نویسد یکی از خصلت‌های این بیشورها این است که خود را چنان برگزیده خداوند می‌دانند که حتی هاله نورانی دور سرشان را هم می‌بینند!

این موارد را هم حذف یا تعدیل کرده بودم تا به گمان خودم کتاب در بازبینی مشکلی نداشته باشد. حتی نام کتاب را هم گذاشته بودم «بررسی عارضه بیشوری در جوامع آمریکای شمالی» تا حساسیتی برانگیخته نشود. گویا اهل رشد و ارشاد با هر چیزی برانگیخته می‌شوند.

به هر حال امید انتشار کتاب در بازار رسمی کتاب ایران به باد رفت اما با سه سال تجربه‌ای از این دست، انتشار آن به نظرم بیش از پیش لازم آمد.

برای انتشار الکترونیک، هیچ کدام از فایل‌های ویرایش شده‌ی قبلی به کار نیامد و دست به اختراع تازه‌ای زدم، البته اختراع چرخ! این کتاب اکنون برای دانلود و مطالعه با فرمات‌های متفاوت روی وب گذاشته می‌شود. صفحه ویژه‌ی کتاب بیشурی بر روی وب این است:

[www.debsh.com/assholism](http://www.debsh.com/assholism)

معادل سه عدد دابلیو نقطه دبش نقطه کام خط مورب اسهمولیسم تمام خوانندگان گرامی، اعم از کسانی که نت‌خوانی بلدند و آنها یی که بلد نیستند می‌توانند نظرات، انتقادات، پیشنهادها و بد و بیراهه‌ای خود را برای مترجم به آدرس [M\\_farjami@yahoo.com](mailto:M_farjami@yahoo.com) (قابل وصول در وجه حامل) ارسال کنند. امکان اصلاح اشتباهات ویراشی و بزرگتر از آن‌ها، همواره در نشر الکترونیک وجود دارد.

از آقایان هادی خرقانی و رضی هیرمندی برای کمک‌ها و راهنمایی‌های بی‌دریغ‌شان سپاسگزارم.

م ف

اردیبهشت ۹۰

حمایت مالی از فلکزدگانی که عمر و انرژی در کارهایی همچون ترجمه و تالیف صرف می‌کنند دست کم از جمعیت قحطی‌زدگان کره زمین می‌کاهد.

برای شرکت در این امر یونسکو پسندانه کافیست معدل بهای **یک پیتزای معمولی** را از یکی از راههای زیر به مترجم برسانید:

- حواله بانکی: شماره حساب ۱۳۹۳۷۶۰۸۰۱ با نام ملت شعبه خیابان

فلسطین تهران، به نام محمود فرجامی

- حواله اینترنتی: شماره حساب ۱۳۹۳۷۶۰۸۰۱ با نام ملت

با شناسه شبای ۱۳۹۳۷۶۰۸۰۱.....۰۱۲۰۰۲ باز هم به نام

محمود فرجامی

- انتقال از طریق خودپرداز (کارت به کارت): کارت شماره

۱۴۳۳۷۱۵۵۴۶۸۸۵۱ همچنان به نام محمود فرجامی

- انتقال با پی پال: حساب PayPal با شناسه

meem.fe@gmail.com به نام Mahmud Farjami

## مقدمه‌ی نویسنده

مثل هر کس دیگری، من هم در تمام زندگی‌ام با بیشурور<sup>۱</sup>‌ها سروکار داشته‌ام؛ اما در بیشتر این اوقات مثل بیشتر افراد جامعه، درگیر مفاهیم و تعاریف قدیمی بیشурوری<sup>۲</sup> بوده‌ام. مثل دیگران بیشурوری را به عنوان یک بیماری نمی‌شناختم و فکر می‌کردم بیشурوری نوعی کمبود شخصیت است که صرفا با اراده می‌توان آن را اصلاح کرد یا از بین برد.

اما حالا من ماهیت بیشурوری را می‌شناسم. بیشурوری یک نوع اعتیاد است و مثل سایر اعتیادها به الکل و مواد مخدر یا وابستگی دارویی، اثرات سوء و زیانباری برای شخص معتاد و اجتماعی که در آن زندگی می‌کند دارد. بدترین خصوصیت این اعتیاد آن است که بیشурورها ذره‌ای هم از بیشурوری‌شان آگاه نیستند. این امر البته در مورد خود من هم صادق بود.

---

<sup>1</sup> - Asshole

<sup>2</sup> - Assholism

آشکار کردنِ ضعف‌ها و اشتباهاتِ خود، برای هیچکس کار آسانی نیست. من تا مدت‌ها از نوشتن این کتاب و حتی صحبت کردن درباره موضوعاتِ آن ابا داشتم، چرا که دوست نداشتم تمام دنیا بفهمد که من یک بیشур بوده‌ام. اما سرانجام وجودان، دوستان و بیمارانم من را متلاعده کردند که قبله همه دنیا فهمیده‌اند که من بیشور بودم و نوشتن یا ننوشتن درمورد آن از این جهت بی‌فایده است، ولی شاید بتوانم با نوشتنِ سرگذشت خودم به بیشورهای دیگر کمک کنم تا بهبود یابند. از این‌رو، در نهایت فروتنی تصمیم گرفتم تا سرگذشت دردنگ اعتماد به بیشوری خود، و نیز راهِ دشوار رهایی از آن وضعیت رقت‌بار را برای استفاده‌ی دیگران بنویسم.

اکنون می‌توانم در گذشته‌ام نظر کنم و به وضوح خودم را ببینم که چطور سال‌های سال با بیشوری زندگی کردم. به عنوان یک بیشور درمان شده، رنج و مشقتِ لازم برای درمان شدن را درک می‌کنم. چیزی که هیچ آدم عاقلی دوست ندارد آن را تجربه کند، ولی وقتی آدم گرفتار بیشوری شد، چاره دیگری برایش وجود ندارد. دیر یا زود زندگی در مقابلت قد علم می‌کند و می‌گوید: «تو بیشوری.» شما هم در مقابل تکذیب‌ش می‌کنید، لگدش می‌زنید، لعنتش می‌کنید، سرش فریاد می‌زنید، کتکش می‌زنید، با او جر و بحث می‌کنید، سعی می‌کنید فراموشش کنید و فحشش می‌دهید. اما زندگی جا نمی‌زند. یا شما قل از آنکه او به حساباتان بررسد به حساب خود می‌رسید و یا او به حساب شما خواهد رسید.

از این‌رو با صداقت و تاسفِ فراوان باید اقرار می‌کنم که: من بیست سال آزگار یک بیشور تمام عیار بودم! در این مدت دوستان و اعضای خانواده‌ام از بیشوری من آزار فراوان دیدند و در بسیاری از مواقع من آن‌ها را از خودم فراری می‌دادم. حتی بیماران من هم از بی‌نزاکتی و خودپسندی‌های زایدالوصف

من خیلی می‌رنجیدند. اگر من زودتر به بیشурی‌ام پی‌می‌بردم و در سینین پایین‌تر برای درمانم دست به کار می‌شدم، اگر نگویم همه، دست‌کم بسیاری از این عوارض قابل پیشگیری بودند.

به عقیده‌ی من، هیچگاه برای تشخیص نشانه‌های بیشурی خیلی زود یا خیلی دیر نیست. بر همین منوال هیچگاه نیز برای اصلاح عادات بدی که دوستان را می‌رنجاند، به روابط کاری و تجاری آسیب می‌رساند و باعث جر و بحث و دعوا و مرافعه با بسیاری از مردم می‌شود، خیلی زود یا خیلی دیر نیست. خود من تا چهل سالگی‌ام کوچکترین نشانه‌ای از بیشурی‌ام احساس نکرده‌بودم. مثل بیشتر بیشورها، من هم از اینکه آدم نیرومندی بودم و همیشه به هر چیزی که می‌خواستم می‌رسیدم، مباهات می‌کردم. از همان سینین دوران دیرستان یاد گرفتم که چگونه ندای وجودام را خاموش کنم و هرگونه احساس گناهی را در نطفه خفه کنم. در دوران رزیدنتی، فهمیدم که می‌توانم هر چیزی را با توب و تشر از پرستاران، بیماران و دیگران بخواهم، یعنی در حقیقت معمولاً با این شیوه دیگران را مجبور می‌کردم که دقیقاً مطابق خواست من رفتار کنند. تازه بعد از اینکه به عنوان پزشک متخصص شروع به کار کردم باز هم فوت و فن‌های بیشتری در پرخاشگری و زرنگ بازی کسب کردم.

ذکر این نکته مهم است که من همیشه فکر می‌کردم این‌ها خصوصیات مثبتی به نشانه‌ی اعتماد به نفس هستند. به عنوان یک پزشک، در تست‌های روانشناسی و روانکاوی متعددی باید شرکت می‌کردم و پاسخ همه‌ی آنها این بود که من شخصیتی قوی دارم و دارای چنان «عزت نفس<sup>۱</sup>» بالایی هستم که از دیگران بی‌نیازم می‌سازد. نمرات من در خودسازی<sup>۲</sup> بالا بود چرا که تمرکزم خوب بود، مصمم بودم، اختیارم دست خودم بود و خودسنجدی می‌کردم. این به

<sup>1</sup> - self-esteem

<sup>2</sup> - ego strength

معنای آن بود که کسی نمی توانست با من دریافتند و اگر هم هوس چنین کاری به سر کسی می زد، به راحتی می توانستم سرِ جای خودش بنشانم. افتخارم این بود که می توانستم قبل از اینکه دیگران علیه من کاری کنند، من علیه آنها اقدام کنم.

این ویژگی های شخصیتی خیلی به من کمک می کرد به طوریکه به عنوان پزشک متخصص در مقعدشناسی<sup>۱</sup> کارم خیلی گرفته بود. با زن بسیار جذابی ازدواج کردم و دو تا بچه هی فوق العاده آوردیم. تمام همکارانم به من احترام می - گذاشتند و در بیمارستان و محافل پزشکی جایگاه ویژه ای داشتم. در اجتماع هم به عنوان کسی که در حرفه اش از نفوذ و اعتبار بالایی برخوردار است به من نگاه می شد. کلا زندگی خوبی بود و من از زندگی و از خودم راضی بودم.

اما همه چیز در قلمرو دکتر خاویر کرمانت<sup>۲</sup> به خوبی و خوش بیش نمی - رفت. گه گاهی این حسن ناخوشایند به سراغم می آمد که رفتار احترام آمیز همکارانم نسبت به من، بیشتر از روی ترس است تا احترام واقعی. اما اینطور وانمود می کردم که چندان فرقی هم نمی کند و این امر ناشی از هیبت من است. این طور به نظر می رسید که تا سر و کله ای من پیدا می شود، بعضی از همکاران گفتگویشان را قطع می کنند و متفرق می شوند و دوستانم هر روز بیش از پیش از اینکه نمی توانند با من باشند، عذرخواهی می کنند. وقتی که در یک مهمانی حرف می زدم، بعضی ها با بی قراری و ناراحتی به زمین خیره می شدند و چیزی نمی گفتند. انگار که حتی یک کلمه از حرف های من را هم نمی خواستند بشنوند؛ اما من این طور به خودم می قبولاندم که این مشکل خود آنهاست و شاید مشکلات شخصی مشغولشان کرده است.

<sup>1</sup> - Proctology

<sup>2</sup> - Dr. Xavier Crement

زنم یکبار جشن تولد غافلگیرکننده‌ای برایم ترتیب داد، اما غافلگیرکننده‌ترین چیز این بود که فقط شش نفر در آن مراسم حضور یافتند که تازه سه تای آنها هم زن و بچه‌های خودم بودند. اما من آن را به پای حسادت دوستانم نسبت به موفقیت‌های چشمگیرم گذاشتم. برایشان متاسف بودم که حقارت‌ها و بی‌کفایتی‌هایشان باعث می‌شود که در مقابل من چنین واکنش‌هایی نشان دهند، اما زیاد خودم را ناراحت نمی‌کردم و این قبیل خصوصیات را جزو سرشت آدم‌ها می‌دانستم. بعد هم سعی می‌کردم با بزرگواری این قبیل وقایع را فراموش کنم.

سرانجام یک روز از خواب خرگوشی تکانی خوردم. تنها پسرم بعد از ساعت‌ها بگومگو با من، اعلام کرد که نمی‌خواهد به کالج برود و می‌خواهد در نیروی دریایی ثبت نام کند. تک پسرم می‌خواست به جنگ من بیاید! باورم نمی‌شد! در طی بیست سال گذشته هیچ‌کس جرات نکرده بود که با من دربیفتند و آخرین کسی که چنین خبطی را مرتکب شده بود سال‌ها بود انگشت ندامت به دندان می‌گزید.

من می‌خواستم پسرم پزشک موفقی مثل خودم بشود، اما او داشت خیره‌سری می‌کرد. از کوره دررفتم و گفتم اگر در نیروی دریایی ثبت نام کند هر چه دید از چشم خودش دیده. او هم در مقابل چشمان من چیزی را حواله داد که هرچند غریب بود اما نحوه استعمال آن برای یک مقعدشناس ناآشنا نبود! بعد هم در را به هم کویید و از خانه بیرون رفت. او به همسرم گفته بود که تصمیم گرفته تا آنجایی که امکان دارد از من دور بشود و به حرفش هم عمل کرد. او در رسته آموزش هوا و فضا ثبت نام کرد.

به خاطر این کار پسرم خیلی اعصابم به هم ریخت و در هم شدم. با دلخوری از زن و دخترم پرسیدم که نظرشان درباره این ماجرا چیست و منتظر

بودم که آنها تایید کنند که من پدر دلسوزی هستم و آن پسره کار احمقانه‌ای انجام داد.

با بعض گفتم: «چطور دلش آمد از خواسته‌ی منی که اینقدر دوستش دارم سرپیچی کند؟»

بعد پاسخی شنیدم که خیلی برایم غیرمنتظره بود. اول دخترم زیر لب گفت: «شما فقط و فقط خودتان را دوست دارید.»

چند لحظه بهتم زد. بعد به عنوان آخرین امید چشم به همسرم دوختم، اما او هم حرف دخترمان را تایید کرد و گفت: «راست می‌گوید. اصلا راستش را بخواهی، چند سالی می‌شود که زندگی مشترک ما به آخر خطش رسیده. لطفا همین امشب از این خانه برو.»

نمی‌توانستم آنچه را که در حال وقوع بود باور کنم. فقط در عرض چند ساعت دنیای شخصی من نیست و نابود شده بود.

تا چند روز آنچه را رخ داده بود در ذهنم زیر و بالا می‌کردم. قلباً معتقد بودم که حق با من است، مثل همیشه که علی رغم اعتقاد دیگران حق با من بود. یکی داشت کسانی که خیلی دوستشان داشتم را از من دور می‌کرد. آنها را علیه من تحریک کرده بود. دلم می‌خواست بفهم کار چه کسی بود تا حسابش را برسم.

قبل‌اهم بارها با کسانی روی‌برو شده بودم که در مقابل اعتقدات و رفتارهای من دست به یکی کرده بودند. در چنین موقعی فقط و فقط با اتکا به اراده قوی-ام توانسته بودم وقار و شخصیت خودم را حفظ کنم. بالاخره به این نتیجه رسیدم که این مورد با بقیه موارد فرق چندانی ندارد. بزرگترین دغدغه‌ام این بود که در نهایت با پیروزی به نزد خانواده‌ام بازگردم، اما هر کاری که در این راه می‌کردم با شکست مواجه می‌شد. آنها نمی‌خواستند مرا ببینند و با من حرف بزنند. ما از

هم دورتر و دورتر می‌شدیم. سرانجام با درماندگی چیزی را قبول کردم که قبولش برای هر بی‌شعوری سخت است: به کمک کس دیگری نیاز دارم! بنابراین با یکی از همکاران روانپزشکم به مشاوره نشستم. همه چیز را برایش تعریف کردم و ازش پرسیدم که اشکال از کجاست و چی به سر خانواده‌ام آمده است؟ آیا مریض شده‌اند؟ خواهش کردم که حقیقت را رُّک و راست به من بگوید چرا که من آدمی قوی بودم و توانایی مواجه با هر خبر و پیشامد ناگواری را داشتم.

دوستم کمی درنگ کرد و بعد در حالی که توی چشم‌های من نگاه می‌کرد، گفت: «آنها مریض نیستند، حالشان خیلی هم خوب است.» مدتی طول کشید تا منظورش از این حرف را بفهمم. چیزی که مواجه با آن، برایم خیلی سنگین بود.

«م م منظورت این است که... پس من مریضم؟»

«نه... تو هم مریض نیستی. تو فقط بی‌شعوری.»

من که از این پاسخ بی‌ادبانه جا خورده بودم، با عصبانیت گفتم: «من اینجا نیامدم که بهم توهین شود. اگر نمی‌توانی مشکلم را حل کنی، می‌روم.» و رفتم. در شش ماهی که پس از آن سپری شد، انگار که تمام دنیا تبدیل به یک جهنم شده‌بود؛ یا دست کم مطب مقعدشناصی من عین جهنم سوزانی شده‌بود. دلم برای خودم می‌سوخت و خودم را قربانی نیروی ناشناخته‌ای می‌دیدم که باعث شده بود کسانی که دوستشان داشتم، درکم نکنند و نادیده‌ام بگیرند و کسانی که از آن‌ها کمک خواسته‌بودم، مسخره‌ام کنند. یک روز عصبانی بودم و روز دیگر غمگین؛ اما هیچوقت شاد یا حتی راضی نبودم. خوب نمی‌خوابیدم و همیشه بی‌قرار بودم. هر تاخیر، تعليق و وضعیت پیچیده‌ای را طوری می‌دیدم که

انگار در خدمت دشمنی اسرارآمیز است. نمی‌دانم پرستاران بخش یا بیمارانم در آن زمان چطور مرا تحمل می‌کردند. واقعاً یک هیولا شده‌بودم.

سرانجام یک روز بعد از ظهر که تنها بودم به این واقعیت پی بردم که زمام زندگی از دستم خارج شده است. در واقع، این حقیقت برایم آشکار شد که من هیچگاه زمام زندگی‌ام را واقعاً در اختیار نداشته‌ام بلکه فقط با تکبر این طور می‌پنداشته‌ام که همه چیز در کنترل من است. کشف این واقعیت موجب آرامش نسبی‌ام شد بطوریکه آن شب راحت‌تر از شب‌های تمام آن شش ماه به خواب رفتم.

روز بعد، هنگامی که مشغول یک معاینه‌ی مقعدی بودم، ناگهان قطعات باقیمانده این پازل به هم پیوستند. همانطور که داشتم مقعد بیمارم را معاینه می‌کردم به کشف و شهودی درباره خودم رسیدم:

من بیشурور بودم!

همکار روانپزشکم به من اهانت نکرده بود، او فقط خواسته‌بود به من کمک کند! فوراً با او تماس گرفتم، بابت رفتار نامناسبم عذرخواهی کردم و تقاضا کردم که دوباره هم‌دیگر را بینیم.

از آنجا که یکی از قرارهای ملاقاتش لغو شده بود، توانستم بعد از ظهر همان روز بینیم. همین که روی صندلی نشستم بی‌درنگ گفت: «تو راست می‌گویی. من بیشурورم.»

خمیازه‌ای کشید و گفت: «این را که همه می‌دانند.»

«خب، تو چطور آن را درمان می‌کنی؟»

«چی را درمان می‌کنم؟»

«بیشурوری من را دیگر.»

همکارم گفت: «بیشعوری که مرض نیست. یک جور خصیصه است و به همین خاطر هم قابل درمان نیست.»

«منظورت چیست که قابل درمان نیست؟»

«بیبن. چه تو بیشعور باشی، چه نباشی، واقعیت این است که خیلی از مردم بیشعورند. بیشعوری چیزیست مثل چپ دست بودن. قابل درمان هم نیست.»

بهتر زده شده بودم. پرسیدم: «پس اگر علم روانپزشکی تواند مشکل بیشعوری یک نفر را حل کند، فایده ااش چیست؟»

«بیبن. بیشعوری بیماری خاصی نیست. مثل یک جور طرز بیان است. همانطور که علم مقعدشناسی نمی تواند برای معالجه کسانی که سرشان با کوئشان بازی می کند کاری کند، روانپزشکی هم نمی تواند برای کسانی که شعور ندارند کاری بکند. اصلا می دانی ما چقدر روانپزشک بیشعور داریم؟»

آن وقت بود که فهمیدم نباید چشم امید به یاری کسی داشته باشم. ندایی درونی به من می گفت که او در اشتباه است. اعتقاد داشتم که بیشعوری یک نوع خصوصیت اخلاقی بد نیست بلکه بیماری است. یک نوع اعتیاد است به رفتار ابلهانه و وقیحانه که سرانجام ما را چنان بیچاره می کند که حتی از درک تعصب و تکبر و خودپسندی مان هم عاجز بمانیم.

بنابراین من برنامه ای برای مراقبت، درمان و بهبودی خودم را آغاز کردم که چند سال طول کشید و در نهایت چیزی را ثابت کردم که همکارم معتقد بود محل است: بیشعورها قابل درمانند! چیزی که در وهله ای اول غیرقابل باور می نماید و برای بیشعورهایی که هنوز درمان نشده اند در حکم کشف دوباره اصول و ویژگی های انسانی می ماند.

افسوس می خورم که چرا زودتر روند درمانی ام را آغاز نکردم تا آنقدر به دیگران آزار و زیان نرسانم. البته توانسته ام برخی از کارهایم را جبران کنم

بطوریکه زنم دوباره مرا پذیرفته و با هم زندگی خوبی و شیرینی داریم. دخترم با من آشتنی کرد و الان در کالج درس می‌خواند. پسرم هم خلبان نیروی دریایی شده است و دارد به من درس پرواز یاد می‌دهد.

مقعدشناسی را مدت‌هاست که رها کرده‌ام و الآن کارم معاینه‌ی بیشورهast. حالا من روانپزشکی هستم که تخصص اش کار روی بیشوری و کمک به بیشورها برای رهایی آن‌ها از این عارضه است. البته شاخه‌ی سنتی روانپزشکی هنوز از این تلاش ابتکاری چندان حمایتی نکرده‌است، اما کار من رونق بسیاری دارد و شعار اصلی من همه جه پیچیده است که «بیشورها امیدوار باشند!» حالا من دائما در کنفرانس‌ها سخن‌رانی می‌کنم و با درمانگرهای زیادی که روی سایر اعتیادها کار می‌کنند، در ارتباط هستم.

البته کتاب بیشوری چیزی بیش از روایت بهبودی شخصی من است. جرقه امیدی است برای آنهایی که با بیشوری خو گرفته‌اند. اعلامیه رهاسازی-ست. دیگر لازم نیست کسی از بیشور بودنش شرمسار باشد. بیشوری یک بیماری مشخص، مثل سایر بیماری‌های است که با راه‌ها و وسائل تعریف شده، قابل درمان است. طی کردن راهی که منجر به درمان من شد برای هیچ بیشوری غیرممکن نیست و این همان راهی است که من تا کنون هزاران بیشور را به آن راهنمایی کرده‌ام و به این ترتیب به آنها کمک کرده‌ام با موفقیت درمان شوند. فقط به یک چیز نیاز است و آن هم شهامتِ توقف بیشور بودن است؛ که خب البته مشکل‌ترین بخش ماجرا هم معمولاً همین است. برای این منظور باید راهنمایی درمانگر خوبی داشته باشد. در همین رابطه یکی از دوستان من به نام کالوین استابز<sup>۱</sup> که مدیر یک درمانگاه روانپزشکی است، داستان جالبی تعریف می‌کرد. او از زنی می‌گفت که در جستجوی مفهوم زندگی به کوههای هیمالیا

<sup>1</sup> - Calvin Stobbs

رفته بود پس از سال‌ها جستجو، مردی را در غاری یافت. با خودش گفت: «آهان... یک مرتاض در حال تمرکز و مراقبه<sup>۱</sup> در غار.» و به آن مرد گفت: «آیا شما راه رستگاری را به من نشان می‌دهید؟» مرد چیزی نگفت.

زن نشست و به تقلید از مرد، در خود فرو رفت. در پایان آن روز، وقتی که زن برخاست تا برود پرسید: «پیشرفتی داشتم؟» مرد باز هم چیزی نگفت. سر صبح فردا زن بازگشت و دوباره شروع به مراقبه کرد و وقتی که آفتاب داشت غروب می‌کرد، عازم رفتن شد. آنوقت یکبار دیگر پرسید: «پیشرفتی داشتم؟» مرد هیچ چیز نگفت.

هفته‌ها و ماه‌ها همین ماجرا عیناً تکرار شد. سرانجام غروب یک روز، حوصله زن سر رفت و برسر آن پیرمرد فریاد زد که: «حقه باز! این همه روز اینجا در انتظار رستگاری نشستم و آخرش هم هیچ اتفاقی نیفتاد. شش ماه از عمرم را تلف کردم و هیچ چیزی نشانم ندادی. به تو می‌شود گفت مرتاض؟» بعد هم کوله‌ی هفت منی‌اش را به طرف پیرمرد که همانطور توی غار نشسته بود پرتاب کرد. علی رغم آن ضربه سنگین، مرد توانست روی پاهایش بایستد و تلوتلخوران گفت: «من مرتاض نیستم و این انگ‌ها به من نمی‌چسبد. تو هم اگر خیال کرده‌ای که من مرتاضم، مقصراً خودتی نه من.»

زن که پاک از کوره در رفته بود گفت: «خب اگر تو مرتاض نیستی، پس چه کوفتی هستی و اینجا چه غلطی می‌کنی؟» آنگاه مرد سرش را با غرور بالا گرفت و گفت: «من جزامی‌ام و به این خاطر در این غار زندگی می‌کنم که از محل زندگی‌ام تبعید شده‌ام.»

چه بیشурور باشید و چه درگیر با بیشурورها، با انتخاب این کتاب دست کم راهنمای خوبی انتخاب کرده‌اید و راه را عوضی نرفته‌اید.

---

<sup>1</sup> - meditation

## فصل



چه کسی بیش از این است  
و چرا یک نفر باید بخواهد  
بیش از این را باشد

## ۱

## سرگذشت فرد

اگر بیشورها عاشق می‌شوند فقط به یک  
دلیل است: می‌خواهند در هیچ چیز کم  
نیاورند، از جمله عشق.

- وینیفرد<sup>۱</sup>، عاشق شکست خورده‌ی  
بک بیشور

از میان تمام مشاغل عالم، شغل وکالت چنان با بیشوری درگیر است که  
بحاست این کتاب را با یک مورد از آن آغاز کنیم. سرگذشت فرد<sup>۲</sup> را از زبان  
خودش می‌شنویم.

\*\*\*

روی صندلی کارم ولو شدم و آنقدر خسته بودم که نمی‌توانستم بقیه روز  
را تاب بیاورم. ساعت تازه نه و ربع بود اما انگار بدیباری ساعت سرشن نمی‌شد.  
داشتم از دست می‌رفتم، انگار با ده نفر دعوا کرده بودم.

وقتی که از خواب پا شده بودم سردماع بودم، اما وقتی خواستم صبحانه  
بخورم حالم گرفته شد. من هر روز دقیقاً یک جور خوراک برای صبحانه  
سفارش می‌دهم، تخم مرغ آب پز سه دقیقه جوشیده، ژامبون، نان تُست، آبمیوه  
و قهوه. دیگران هم می‌دانند که وقتی من می‌گوییم تخم مرغی می‌خواهم که سه

<sup>1</sup> - Winifred

<sup>2</sup> - Fred

دقیقه جوشیده باشد، منظورم این است که دقیقا سه دقیقه جوشیده شده باشد.  
آن روز هم صبحانه مطابق معمول برایم آماده شد اما تخم مرغ بیشتر از حد  
جوشیده بود. تقریبا سی ثانیه بیشتر جوشانده بودندش! مگ<sup>۱</sup>، پیشخدمت  
رستوران را صدا زدم و بهش نشان دادم که تخم مرغ بیشتر از حدش جوشیده  
است. نگاه چندش آوری به من انداخت و گفت: «خب پس دوباره ترتیبیش را  
می‌دهیم.» و بعد با لحنی عصبی ادامه داد: «اصلا برش می‌گردانیم توی قابلمه و  
ناپزش می‌کنیم. دوست دارید تخم مرغتان چقدر عسلی بشود قربان؟»  
به او گفتم اگر بخواهد از این خوشمزه‌بازی‌ها برای من درآورد از انعام  
امروزش خبری نخواهد بود. پنج دقیقه بعد، بعد از اینکه برای سومین بار از او  
خواستم تا فنجان قهوه‌ام را پر کند، تمام کتری را روی لباس من خالی کرد! مگ  
گفت که این کارش عمدی نبوده است، اما من که بچه نبودم.

اگر صبحانه به اندازه کافی مزخرف نبود، در عوض طی مسیر تا سرکار،  
واقعا مزخرف بود. به خاطر اینکه در جایی که سرعت مجاز ۳۵ مایل در ساعت  
بود، ۵۰ مایل در ساعت رانده بودم، یک افسر پلیس متوقفم کرد و دوتا برگ  
جريمه داد دستم. دومی به خاطر نبستن کمربند<sup>۲</sup> ایمنی. از کوره دررفتم و ازش  
پرسیدم چرا به جای من، آن بیشурی را که دو مایل جلوتر نزدیک بود با  
ماشینش من را له کند، جريمه نمی‌کند. او هم در عوض آن دو جريمه را از من  
گرفت و به خاطر مقاومت در اجرای وظایف پلیس، به مبلغ آن‌ها اضافه کرد. حالا  
دیگر آن‌قدر مبلغ جريمه‌ها بالا رفته بود که باید برای پرداخت آنها از جایی  
قرض می‌کردم.

وقتی سرکارم رسیدم، ماشینم را در جای همیشگی پارک کردم. اما  
همینکه پیاده شدم پاییم توی یک تاپاله بزرگ اسب فرو رفت. حتما یکی داشت

<sup>1</sup> -Meg

سربه‌سرم می‌گذاشت اما من وقت نداشتم که پیدایش کنم. خیلی‌ها در مطان اتهام بودند.

اما این پایانِ ماجرا نبود. همانطور که داشتم به دفترم که در بالاترین طبقه ساختمان بود می‌رفتم، آسانسور گیر کرد و من بین طبقه سوم و چهارم ماندم. زیاد طول نکشید که آسانسور به راه افتاد اما در همین بین شنیدم که یک نفر در طبقه چهارم می‌گفت: «فرد توی آسانسور گیر کرده. نمی‌شود کاری کرد تا شب همانجا بماند؟» باید یادم می‌ماند که بعداً خدمه‌ی بخش نگهداری و تعمیرات را به خاطر اینکه گذاشته بودند آسانسور خراب شود، اخراج کنم.

قبل‌اهم گاهی بدیواری‌هایی مثل این داشته‌ام اما حالا آنقدر زیاد شده‌اند که کلافه‌ام می‌کنند. من همیشه از شکست بیزار بوده‌ام. تقریباً تا پیش از این دوران هرگز طعم شکست را نچشیده‌بودم. اما حالا دائماً باید طعم تلخ آنرا احساس کنم و این امر خیلی افسرده و مایوس‌می‌کند. مطمئن نیستم که آیا هنوز جوهره‌اش را دارم که آن‌کاری که لازم است انجام بدهم یا نه.

این هم نوعی برد و باخت است. من در تمام زندگی‌ام دست به هر کاری زده‌ام تا همیشه برنده باشم. وقتی بچه بودم در تمام بازی‌ها و ورزش‌ها از همه سر بودم. البته خب بعضاً وقت‌ها هم مجبور می‌شدم برای برنده شدن کلک بزنم که خُب آن هم جزو مزه‌ی کار محسوب می‌شد. دوست داشتم با برادرهایم سرشاخ شوم تا برنده بشوم. شیرین‌ترین لحظه‌هایم وقت‌هایی بود که می‌توانستم سر پدر و مادرم را طوری شیره بمالم که مجبور شوند دقیقاً همان کاری را بکنند که من خواسته بودم.

در دوران دیبرستان، هم در فعالیت‌های فوق برنامه و هم در ورزش، پر شور و شر و اهل رقابت و روکم کنی بودم. یاد گرفته‌بودم چطور رقیبانم را با جنجال و هیاهو از میدان به‌در کنم و یک جوری مغلطه کنم که هیچ‌کس نتواند

مچم را بگیرد. در هر کاری، اول به دنبال فوت و فنی می‌گشتم که بتوانم با آن از دیگران جلو بیفتم و در کسب این‌طور پیروزی‌ها مهارت پیدا کرده بودم. اصلا برای همین بود که زندگی می‌کردم.

در دوران بلوغ، دخترها هم جزو رقابت‌هایی قرار گرفتند که حتما باید در آنها برنده می‌شدم. از تسلط بر آنها کیفور می‌شدم. دلم می‌خواست همه دخترهای لوئند، دخترهای سانتی مانتال، دخترهای قدبلند، دخترهای قدکوتاه و به خصوص دخترهایی که پا نمی‌دادند، را به چنگ بیاورم. بعد از هر شکار هم به سراغ طعمه بعدی می‌رفتم.

خوب که فکر می‌کنم؛ حدس می‌زنم دلیل اینکه اینقدر از کم آوردن فراری بودم، رفتاری بود که برادرهای بزرگترم با من داشتند. آنها همگی مرا به خاطر بچگی و کوچکتر بودن مسخره می‌کردند و من هم در عوض سعی می‌کردم که از حد و مرز خودم بالاتر بروم. هیچ چیز برایم شیرین‌تر از آن نبود که روی آنها را کم کنم و البته هر چه سنم بالاتر می‌رفت و بزرگتر می‌شدم، در این کار بیشتر و بیشتر موفق می‌شدم.

وقتی کوچک و درمانده بودم با خودم عهد کرده بودم که تمام کارهاییشان را تلافی کنم و به عهدم وفا کردم.

فکر می‌کنم پدرم هم هربار که می‌دید من کارهای برادرهایم یا هر کس دیگری که بزرگتر بود را تلافی می‌کنم خیلی خوشش می‌آمد. چندبار شنیده بودم که با صدایی که به سختی شنیده می‌شد گفته بود: «همین روزه است که این انچوچک، گهی مثل پدرش پیرش بشود.»

در دانشگاه، حقوق خواندم، با درجه عالی فارغ التحصیل شدم و برای همکاری به یک موسسه‌ی حقوقی بزرگ دعوت شدم. بعد از بیست سال، حالا من یکی از شرکای اصلی آن موسسه هستم و درآمد سالانه‌ام شش رقمی است،

در حالی که برادرهايم همگی به شغل پدرمان چسبيدهاند و به طور شراكتی کاري که پدر، پایه اش را گذاشته بود ادامه می دهند.

البته برنده بودن هميشه کار آسانی نیست. هرچند که در دانشگاه به اندازه کافي به ما رقابت بيرحمانه و از پشت خنجر زدن ياد داده بودند، اما به زودی فهميدم که در دنياي بي رحم و خودخواه واقعی بيشتر از حدی که آموخته بوديم به آنها نياز است. ضمنا فهميدم که نباید به ديگران کوچکترین فرصتی برای عرض اندام و موفقیت داد و هرگز هم ندادم. برای موفقیت در زندگی باید حقه های زيادي را آموخت و کوچکترین فرصتی را از دست نداد. به خصوص اگر لازم شد باید هر کاري را، هرچقدر هم که کثيف باشد، تلافی و مقابله به مثل کرد.

با اين اوصاف، کاملا برای موفقیت آماده بودم. مرتب روی خودم کار می -  
کردم تا پست و رذل (به خصوص رذل) باشم.

به کلاس های بهبود روابط اجتماعی رفتم و ياد گرفتم چطور به راحتی  
اعتماد مردم را برای سوءاستفاده جلب کنم.

ياد گرفتم دروغ بگويم، حقه سوار کنم و رک و راست ترین حقايق را طور  
ديگري وانمود کنم. ياد گرفتم که چه وقت باید يك نفر را به زمين زد و چه  
وقت به آسمان برد. با اين هنرها، اگر وکيل نمی شدم قطعا می توانستم يك  
نمايشگاه اتومبيل را به خوبی اداره کنم.

وکيل دادگستری موفقی شدم. به زودی از قدرتی که به دست آورده بودم  
سرمست شدم؛ به خصوص وقتی بيشتر لذت می بردم که می توانستم قانون را به  
سمتی که ميلم بود منحرف کنم. هر چه منحرفتر بهتر. استفاده از قانون در يك  
مورد مشروع، هنر نیست و هر آدم تازه کاري از پس آن برمی آيد اما فقط يك

استادکار خبره می‌تواند آن را بر راستای منافع خودش و حتی اهداف خلاف قانونش بکار گیرد.

خیلی دوست دارم که آدم‌های لطیف، متشخص و درستکاری که انگار برای شکست خوردن آفریده شده‌اند را از میدان بدر کنم. معتقدم که بزرگترین وظیفه من در زندگی آن است که به این موجودات احساساتی و رقت انگیز یاد بدهم که کم نیاوردن یعنی چه.

هیچ وقت ازدواج نکرده‌ام اما هرگز بابت این موضوع پشیمان نیستم. هر وقت دلم بخواهد مدتی را با یکی می‌گذرانم. با این کار از هزینه‌های خانه و زن و بچه خلاص هستم و ضمناً اجازه نمی‌دهم که زنی زندگی را با من شریک شود و آنقدر به من نزدیک شود که بتواند در کارهایم نظر بدهد یا برای کارهایش از نظرم استفاده کند، آن هم بدون پرداخت حق المشاوره.

بیشتر وقت را صرف کارم می‌کنم. می‌دانم که آنجا یک برنده هستم. بسیاری از موکلان من که خودشان بهتر می‌دانند چه کارها که نکرده‌اند، طوری به سالن دادگاه پا می‌گذارند که انگار دارند به جهنم می‌روند؛ اما با حکم تبرئه از آنجا خارج می‌شوند. بعضی از آنها را توانسته ام هفت، هشت بار تبرئه کنم.

عاشق هنرنمایی در مقابل هیات منصفه هستم. نهایتِ دست و پنجه نرم کردن با سیستم قضایی همین است که هشت نفر را مت怯اعد کنید که موکل شما مثل یک بچه‌ی شیرخواره پاک و معصوم است؛ حتی اگر پول‌هایی که از بانک دزدیده، همانجا توی جیبش قلمبیده باشد.

برنده بودن چیزی نیست که فقط از خودم انتظار داشته باشم. همه کارمندان و زیردستانم هم باید همیشه برنده باشند. برای این منظور مثل اسب عصاری از آنها کار می‌کشم و می‌دانند که به هیچ وجه اشتباهات را تحمل نمی‌کنم. البته گه گاهی پیش می‌آید که یکی از آنها بخواهد اشتباهی که مرتكب

شده را با این دستاویز توجیه کند که من آنقدر کار سرش ریخته‌ام که به همه‌ی آنها نمی‌رسد. اما من به هیچ کدامشان اجازه نمی‌دهم تقصیر ندانم کاری هایشان را به گردن من بیندازند. چیزی که هیچ وقت تحملش نمی‌کنم، آدمیست که بخواهد در مقابل من تیزبازی درآورد، حالا چه برای من کار کند و چه در قالب موکل باشد. رئیس من هستم و هیچ کس حق ندارد برایم تعیین تکلیف کند یا ازم ایراد بگیرد.

با این حال دارم از کشمکش دائمی با کارکنانم خسته می‌شوم. اصلاً وفاداری و عرق کاری از بین رفته است. در سه سال گذشته، چند بار مجبور شده‌ام تمام کارکنان موسسه‌ام را عوض کنم. دیگر منشی و تایپیست خوب هم پیدا نمی‌شود. بعضی اوقات حتی اسم کسانی که دارم اشکالاتشان را گوشزد می‌کنم، را نمی‌دانم.

تا پیش از این، همه‌ی حساب و کتاب‌های موسسه با من بود و فقط خودم از آنها سر در می‌آوردم اما شرکایم به تازگی زیاد پاپیام می‌شوند. انگار به خاطر اعتبار و اعتدالی که برای موسسه فراهم کرده‌ام باید به حضرات پاسخگو هم باشم. چیزی که اصلاً زیر بارش نمی‌روم، به خصوص از وقتی که برای اعتبار و اعتدال موسسه، بدون اطلاع دیگران، مبالغ هنگفتی به خودم «قرض» داده‌ام.

علاوه بر کارکنان و شرکای موسسه، مشتری‌ها هم اعصابم را خیلی خورد می‌کنند. فقط در همین ماه گذشته، سه نفر از موکلانم به اتهام قصور در دفاع، از من شکایت کردند. قبول دارم که در پرونده‌های آنها شکست خورده‌ام اما تنها دلیل این امر فقط این بود که اعضای هیات منصفه آنقدر فهم و شعور نداشتند که قصه‌های زیرکانه‌ی من در آنها اثر کند. بعضی از پرونده‌ها اینطوری می‌شوند.

البته مساله‌ای نیست و با این پرونده‌هایی که به اتهام قصور علیه من به جریان اندخته‌اند، با همان شیوه‌های همیشگی خودم برخورد می‌کنم و کاری می‌کنم که شاکیانم آرزو کنند هیچوقت کلمه قصور به گوششان نخورده بود. اما اصلا سردرنی آورم چرا بعضی‌هایی که تمام عمرشان بازنشده بوده‌اند، از یک باخت دیگر اینقدر ناراحت می‌شوند و کولی‌بازی درمی‌آورند؟ آن هم در این حد که من را متهم کنند با طرف مقابل ساخت و پاخت کرده‌ام! منی که اصلا و ابدا اهل این جور آدم‌فروشی‌ها نیستم؛ مگر اینکه طرف مقابل پیشنهاد مبلغ خیلی بالاتری بدهد.

حالا شاید شما دلیل این خستگی من را بتوانید بفهمید. کم‌کم دارم به این نتیجه می‌رسم که این وضعیت، بهای برنده شدن به هر بھایی است. و احتمالاً من دیگر نمی‌خواهم این بها را پردازم.

\*\*\*

من فرد را در چنین وضعیتی دیدم. او باید سه واقعیت مهم را درک می-

کرد:

۱ - او واقعاً برنده نبود، بلکه فقط بیشурور بود. بیشурوری نوعی بیماری-ست که وقتی شخص گرفتارش شد او رفتار مردم‌ستیزانه‌ای در پیش می‌گیرد. در واقع فرد از زندگی نبود که خسته شده‌بود، بلکه از بیشурور بودنش که باعث شده‌بود همه او را ترک کنند، خسته شده بود.

۲ - همینکه شخصی به بیشурوری مبتلا شد، این بیماری بر تمام شئونات زندگی او مسلط می‌شود. بیشурوری مثل انگل از بدن شخص بیمار تغذیه می‌کند و جدا شدن از آن آسان نیست. وقتی کسی بفهمد با حقه‌بازی یا زورگویی پیروز میدان باشد، در دوری می‌افتد که خارج شدن از آن مشکل خواهد بود.

۳- اگر بخواهی از بیشعوری نجات پیدا کنی، باید روی خودت کارهایی انجام بدھی. مهم نیست که دیگران به خاطر ناشی و پرت بودنشان، نمی‌توانند کاری برایت انجام دهند. حتی این واقعیت که بسیاری از مردم هم بیشعور هستند چندان اهمیتی ندارد. اگر بیشعوری، تنها دشمنت خودت هستی و تنها کسی هم که می‌تواند بیشعوری را از بین ببرد خود تو هستی.

فرد از آن نوع بیشعورهایی بود که تقریباً غیر قابل درمان‌اند؛ انسانی با ضمیر غیر قابل نفوذ. اولین بار که به او گفتم بیشعور است، کم نیاورد و پاسخ داد:

«بیشعور پدرتِه.»

جواب دادم: «راست می‌گویی. ولی نمی‌دانستم تو هم پدرم را می‌شناسی.

«دوستش بودی؟»

فرد گفت: «منظورم این بود که فحشت داده باشم.»

پرسیدم: «چرا؟»

«به خاطر اینکه اگر من بیشعورم تو هم بیشعوری.»

گفتم: «خب به همین خاطر هست که می‌توانم بهت کمک کنم.»

بعدها فرد برایم گفت که تنها دلیلی که باعث شد تا تصمیم به درمان بگیرد این بود که من آن روز به قدری او را گیج کردم که تا پیش از آن هرگز تا به آن حد گیج نشده‌بود. یعنی سرآغاز مراحل درمانی او از این جا آغاز شد و این نکته، مساله مهمی را روشن می‌سازد. مراحل درمان هر بیشعوری با بیشعور دیگر، ممکن است بسیار متفاوت باشند. هیچ فرمول علمی دقیقی در این مورد وجود ندارد. هر بیشعوری خودش مراحل درمانش را مشخص می‌کند. هر چند که همیشه، اقرار به بیشعور بودن و مردم آزاری و آنگاه عزم جدی برای تبدیل شدن به یک آدم باشعور گام اول است.

وقتی که نخستین گام برداشته شود، مراحل بعدی زیر در جهت درمان بیشوری امکان پذیر می‌شوند:

\* درک خصایل و شخصیت کاملاً پوچی که پایه و مایه‌ی بیشوری شماست. به این پوچی در برخی از متداهای درمان بیشوری، «چاه» گفته می‌شود و در بقیه چاله.

\* فهمیدن این مطلب که پر کردن این چاه با تغییر رفتار امکان پذیر است. تغییر رفتار به نحوی که دیگران را حقیقتاً به سوی شما جلب کند و آنها را به جای اینکه پوست خربزه زیر پایتان بگذارند، دوستان واقعی شما کند.

\* کشف این واقعیت که شما واقعاً قادر به تغییر چیزی که «زندگی» نام دارد هستید. در حقیقت، هر بیشوری که خودش را اصلاح می‌کند بیش از حد تصور به بهبود کیفیت زندگی بر روی کره زمین کمک می‌کند.

انجام این تغییرات ساده نیستند چرا که به تغییرات بنیادی در نحوه تفکر و رفتار انسانی نیاز دارند. وقتیکه بفهمید اعضای خانواده و دوستانتان واقعاً در مورد شما چه طور فکر می‌کنند، بہت زده خواهید شد. حتی شاید افسرده شوید و احساس گناه و سرافکندگی کنید. چیزهایی که تحملشان برای درمان بیشوری احتمالاً سخت و مشقت بار هستند اما مطمئن باشید به زحمتش می‌ارزد و مایوس نشوید.

خوبی‌خانه ماجراهی فرد پایان خوشی داشت. او سرانجام فهمید که در دنیا، آدم‌های بازنده خیلی بیشتر از آدم‌های برنده هستند و او اگر می‌خواهد محبوب باشد باید بیشتر با بازنده‌ها باشد. فرد با مگ ازدواج کرد، بی.ام.و.آش را به همان افسری که جریمه‌اش کرده بود (و معلوم شد که چشمش دنبال ماشین فرد بوده) فروخت و برای جبران توهین و آزار و اذیت‌هایی که به کارکنانش روا داشته بود، به همه آنها پاداش و اضافه حقوق‌های کلانی داد.

بعد هم استعفا داد و به نیروهای حافظ صلح در افغانستان پیوست. جلسه تودیع او به قدری شلوغ شده بود که در تاریخ موسسه سابقه نداشت.

## ۲

### چند سرگذشت دیگر

فکر نمی‌کدم که بیشурور باشم. فقط مثل  
یک فرمانروای زورگو بودم که تنها زمانی  
خشنود می‌شدم که داشتم حرمت و  
شادمانی اطرافیانم را ضایع می‌کدم.  
پریسیلا<sup>۱</sup>، یک بیشурور تحت درمان -

ممکن است برخی از خصوصیات خودتان را در سرگذشت فرد که پیشتر آمد تشخیص داده باشد. سرگذشت او از آن روایت‌هایی است که من معمولاً می‌شنوم. اما همه بیشурورهای موجود، در چنین احمق‌های جاهطلب، زورگو و خودستایی خلاصه نمی‌شوند. گونه‌های فراوانی از بیشурورها وجود دارند که باید بررسی شوند.

به عنوان نمونه چند تا از آنها در روایت‌های زیر نشان داده شده‌اند.

\*\*\*

آلکسیس<sup>۲</sup>، قdblند، جذاب و بلوند است. اکنون در آستانه چهل سالگی، او خودش را در حرفه‌اش موفق اما در یک رابطه عاطفی شکست خورده می‌داند. در این مورد، او هم مثل بسیاری از بیشурورها زیاد درباره خودش چیزی نمی‌داند.

---

<sup>1</sup> - Priscilla

<sup>2</sup> - Alexis

آلکسیس همیشه محبوب پسرانی بود که می‌توانستند از عهده مخارج هنگفت هوس‌رانی‌های او برآیند. رابطه برقرار کردن با آلکسیس چندان کار مشکلی نبود و به راحتی هم می‌توانست به رختخواب منتهی شود، اما مثل این بود که یک نفر بخواهد روحش را به شیطان بفروشد.

با این اوصاف او همیشه می‌توانست مردانی را پیدا کند که با کمال میل این مخارج را بر عهده بگیرند. آنها برایش بهترین لباس‌ها و جواهرات را می‌خریدند و کمک‌هایی به او می‌کردند که هیچوقت مجبور نبود جبران کند. همیشه یک ماشین مدل بالا و آپارتمانی گران‌قیمت برایش مهیا بود حتی اگر علناً می‌گفت که هیچ پولی بابت اینها نخواهد پرداخت. از نظر او دلیل وجود داشتن مردها این بود: در را برایش باز کنند، در حالی که در مقابلش از جا بر می‌خیزند زیبایی‌اش را تحسین کنند و صورت حساب‌هایش را پردازنند.

آلکسیس در یک آژانس تبلیغاتی به این موقعیت دست یافت. جایی که استفاده ماهرانه‌اش از ایده‌های دیگران و مانورهای زیرکانه‌اش بر روی آن‌ها باعث شد تا به سرعت پیشرفت کند و از نرdban ترقی آژانس بالا برود. او در کارش مثل گربه بود، یعنی هیچوقت مستقیماً با کسی درگیر نمی‌شد اما با حیله گری، کار خودش را پیش می‌برد. می‌دانست چطور با پنهان کردن یادداشت‌های مهم و مضایقه کردن اطلاعات مفید از همکارانش، آنها را مثل احمق‌ها جلوه دهد. آلکسیس استاد کسب اعتبار از موفقیت‌هایی بود که هیچ کاری برای آنها نکرده بود و می‌توانست از زیر بار مسئولیت اشتباهات، حتی اگر در حد فاجعه بودند شانه خالی کند.

او با استفاده از جذابیت شخصی‌اش توانست مشتری‌های زیادی را جذب آژانس کند و بسیاری از آن‌ها او را مسئول سفارش‌های خود کردند. بیشترین اعتبار را در آژانس به دست آورد و از مزایای آن لذت می‌برد و از اینکه می‌دید

خیلی‌ها به او حسادت می‌کنند کیف می‌کرد. البته آلكسیس می‌دانست که دارد نان رنگ و لعابش را می‌خورد ولی مگر تبلیغات چیزی جز رنگ و لعاب است؟ با این حال آلكسیس از زندگی شخصی‌اش ناراضی بود. در دهه بیست سالگی و تا حدود زیادی در دهه سی سالگی‌اش دلخوشی‌های زیادی داشت اما هر چه سنیش بالاتر می‌رفت سوال آزار دهنده‌ای بیش از پیش ذهنش را به خود مشغول می‌کرد؛ آیا او آدم موفقی بود یا صرفاً یک تن‌فروش؟

البته او آنقدر مهارت داشت که به راحتی از این مساله غامض طفره برود اما این سوال در ته ذهنش رسوب کرده بود. به مرور ایام نظرش نسبت به مردانی که با آنها رابطه داشت بر می‌گشت. اگر مردی به اندازه کافی پولدار بود، یا خیلی پیر بود و یا خیلی بیريخت و اگر طرف خوشتیپ و جوان بود، لات و آس و پاس از آب درمی‌آمد. اگر هم کسی حسابی به او ابراز عشق می‌کرد، آلكسیس می‌فهمید که یارو آنقدر احمق است که نتوانسته شخصیت واقعی او را در پس ظاهر فریبنده‌اش تشخیص بدهد. آلكسیس از هر کسی که می‌خواست بر او تسلط داشته باشد هم به سرعت می‌برید. سلطه‌ی مردان فقط در رختخواب برایش قابل تحمل بود و لاگیر.

اما نارضایتی از مردان فقط نیمی از ماجرا بود. آلكسیس هیچ دوستی نداشت. همکارانش فقط از او تحقیر دیده بودند و دشمن خونی‌اش شده‌بودند. با همسایه‌هایش هم دائماً در جنگ و ستیز بود؛ برای پارک ماشینش در جایی که دوست داشت (و عملاً غیر ممکن بود)، به خاطر صدای بسیار بلند ضبط صوتش و برای عادتش به نیمه عریان قدم زدن در سالن عمومی مجتمع مسکونی‌شان. هر چند که به این مساله آخری مردان همسایه هیچ اعتراضی نداشتند و خیلی هم موافق بودند اما زن‌هایشان هر بار با دیدن او مثل مار زخم خورده می‌شدند.

آلکسیس حتی نمی‌توانست با مادرش درد دل کند و نزد او آرامش داشته باشد چون سال‌ها بود که با مادرش یک کلام هم حرف نزده بود. (دقیقاً از زمانی که مادرش، بخاطر اینکه آلکسیس دیرتر از ساعت مقرر به خانه آمده بود، یک هفته غدقن کرده بود که شب یرون برود.) او هیچگاه به تلفن‌های مادرش جواب نمی‌داد و همه‌ی نامه‌های او را بازنده بر می‌گرداند.

آلکسیس بیچاره، با استعداد، پولدار و موفق بود اما با همه اینها بدخت بود. آیا او قربانی حسادت و بدخواهی دیگران شده بود؟ یا فقط بیشур بود؟ وقتی که آلکسیس برای مشاوره نزد من آمد فهمیدم که مادرش از آن آدم‌های مستبد بوده که همیشه از او ایراد می‌گرفته و به ندرت به خاطر موفقیت‌هایش تعریف و تحسینش می‌کرده است. مادرش به استعداد و زیبایی آلکسیس حسودی‌اش می‌شده و سعی می‌کرده با القای حس گناه و تضعیف اعتماد نفس او، کامش را تلخ کند.

تشخیص آسان بود. گفتتم: «مادرت بیشур است.» با عصبانیت پرسید: «شما ساعتی صد دلار از من پول می‌گیرید که چیزی را که خودم می‌دانم تحويلم بدهید؟» و داشت راه می‌افتداد برود که با انگشت اشاره کردم، صبر داشته باشد. احتمالاً از همان اشاره‌ی انگشت فهمید که من یک مقعدشناس هستم و گذاشت حرفم را ادامه بدهم.<sup>۱</sup>

گفتتم: «و تو بچه‌ی یک مادر بیشур هستی.»

گفت: «خب، این شد یک چیزی.»

---

<sup>۱</sup> - خواننده فارسی زبان باید توجه داشته باشد که بین آن انگشتی که ما در این موقع با آن اشاره می‌کنیم با آن انگشتی که غربی‌ها در این طور موقعيت‌ها از آن بهره می‌برند، به اندازه یک سبابه فرق وجود دارد؛ ولی در هر حال انگشتی که در رشته مقعدشناسی به کار می‌آید در همه موقعيت‌های جغرافیایی یکی است. - م

کاملا مشخص بود از این که تقصیرها دارد گردن یکی دیگر می‌افتد، احساس آرامش پیدا می‌کند. گفتم: «تو خواسته‌ای بین خودت و خودخواهی‌های مادرت دیوار بلندی بکشی اما این کار به بهای کشیده شدن یک دیوار بلند، بین تو و تمام ارتباطات انسانی بوده.»

پرسید: «یعنی چی؟»

شیرفهمش کردم: «یعنی اینکه تو هم بیشурور شده‌ای.»

با راهنمایی و کمک‌های من و یک گروه درمانی، او سرانجام توانست اعتیادش به بیشурوری را قبول کند و دریابد که چگونه این بیشурوری باعث شده‌بود که او برای حفظ موقعیت‌هایش، فریبکاری کند، دروغ بگوید و از دیگران سوءاستفاده کند. البته من توجه ویژه‌ای هم بر روی اصلاح عادات و رفتارهای جنسی آلكسیس مبذول داشتم و باید بگویم که درمان او یک موفقیت محشر و هیجان‌برانگیز بود!

او اکنون در شهر پیتسبورگ<sup>۱</sup> زندگی می‌کند و در یک فروشگاه بزرگ به صندوقداری مشغول است. با یک کارگر معدن بیکار ازدواج کرده، یک بچه دارند و یکی دیگر هم توی راه است. آلكسیس خوشبخت است. دست کم دیگر بیشурور نیست.

\*\*\*

هوبرت<sup>۲</sup> بچه نه ساله‌ای بود که برای معالجه نزد من آوردند. پدر و مادرش «نکبت» صدایش می‌کردند و در مدرسه درجه‌ی «مطلقاً کودن» داشت. چهار درمانگر تا آن موقع او را جواب کرده بودند و دو تا از آنها بعد از سروکله زدن با او حرفة‌ی روان‌درمانی را رهای کردند و به کارهای کم‌استرس‌تری رو

<sup>1</sup> - Pittsburgh

<sup>2</sup> - Huber

آورده بودند؛ یکی رام کننده شیر شده بود و دیگری بازرس مخفی مواد مخدر.  
در واقع او هم یک بیشур بود.

مورد هوبرت به سادگی ثابت می‌کرد که الزاماً همه بیشورها محصول دوران کودکی و تربیت نابهنجار نیستند. شاید یکی مثل آلکسیس چنین بود اما قطعاً هوبرت به خاطر تاثیراتِ دوران کودکی نابهنجار بیشур نشده بود، چرا که او خودش یک کودک نابهنجار بود.

مشکل اساسی هوبرت این بود که تحمل دیدن راحتی و خوشحالی دیگران را نداشت. مثلاً اگر چندتا دختر بی سر و صدا برای عصرانه‌ای دور هم جمع می‌شدند، هوبرت نمی‌توانست آرام بنشیند و حال آنها را نگیرد. مثل یک خلبان ژاپنی به عملیات انتشاری می‌رفت، روی سر آنها هوار می‌شد و عملیاتش را با به هوا فرستادن ظرف‌ها و نوشیدنی‌ها و دخترهای کوچولو، با موفقیت به اتمام می‌رساند. یا چند بار گه سگ را در استخر شنای عمومی انداخته بود تا آن‌جا را به تعطیلی بکشاند.

البته هوبرت ویژگی‌های مثبتی هم داشت. مثلاً از آن بچه‌هایی بود که هیچوقت برای قبول شدن در امتحانات تقلب نمی‌کرد. به جای این جور لوس-بازی‌ها با یک تفنگ واقعی به در خانه‌ی معلمش می‌رفت و او را تا سرحد مرگ می‌ترساند تا نمره قبولی‌اش را بگیرد.

مورد هوبرت، به ویژه از آن جهت که او جز بدنی و مردم آزاری چیز دیگری نمی‌فهمید، مورد مشکلی بود. وقتی به او گفتم که بیشور است نیشش تا بنگوش باز شد و گفت من اولین کسی هستم که اینقدر خوب درباره‌ی او حرف می‌زنم و از بیشور نامیده شدنش خیلی اظهار خوشحالی کرد. آه از نهادم برخاست و فهمیدم این از آن موارد واقعاً مشکل است.

البته من هم بیدی نیستم که با این بادها بدرزم و تصمیم گرفتم برای درمان عمیق این پسربچه از تجربیات خودم در زمانی که یک مقعد شناس بودم استفاده کنم. معاینه‌ی کامل سه انگشتی یکی از این تجربه‌ها بود. از آن موقع به بعد، من از همکاری کامل هوبرت لذت برده‌ام و با حالا هم با مسrt اعلام می-کنم که او به زودی مدار افتخار پیشاهنگی خواهد گرفت.

\*\*\*

والتر<sup>۱</sup> کشیش بود. او چهارده سال پیش به این کسوت درآمده بود و از آن مدت در دوازده کلیسا خدمت کرده بود. حرارت بسیاری در یادگیری انجیل و موعظه کردن داشت و خودش را متخصص امراض روانی و درمان گناه‌کاری می‌دانست. او واقعاً باور کرده بود که دارد خودش را فنای در راه حق و وظیفه خطیر الهی‌اش کرده‌است.

والتر در خطابه‌هایش به صراحة می‌گفت که وظیفه ما آنست که در محضر خدا مواظب کوچکترین اعمال و رفتارمان باشیم چرا که با ارتکاب کوچکترین خطایی، یکسر در دامن گناه می‌غلتیم. او عاشق این بود که بگوید: «بدانید آن خدایی که جنبیدن هر برگ درختی در لوح او محفوظ است، کوچکترین لغزش من و شما را به نیکی می‌داند و هرگز آن را فراموش نمی-کند.»

بعضی وقت‌ها والتر در هنگام موعظه حالت عصبی و تهاجمی به خود می-گرفت بطوریکه هر آدم عاقلى از علاقه و جدیت والتر برای ایجاد دافعه شگفت-زده می‌شد. چند بار هیات مدیره کلیسا برای این حالت‌ها به والتر تذکر داده بود اما او همیشه با لفاظی‌ها و ژست‌های زاهدانه نه فقط انتقادات را قبول نکرده بود بلکه یک چیزی هم طلبکار شده بود. والتر معمولاً به هیات مدیره یادآوری می-

---

<sup>1</sup> - Walter

کرد که خادمان راستین خداوند، دشمنان زیادی دارند و هیات مدیره‌ی کلیسا نباید اجازه دهد کسانی که هیچ کاری برای خداوند نکرده‌اند، آن‌ها را بازیچه دست خود کنند.

اوپا ع بر این منوال بود تا اینکه یک بار والتر تصمیم گرفت برای یکشنبه درباره زنای محسنه موعظه کند. با همان حالت همیشگی خطابه‌ی غرایی درباره‌ی این گناه کبیره ایراد کرد و در مورد کراحت و شناعتِ عظیم زنای محسنه در نزد پرودگار سخنرانی کوبنده‌ای کرد. او به حاضران گفت که جای هر کسی که چنین گناهی را مرتکب شده باشد تا ابد در قعر جهنم است و هیچ جای امیدی هم برای کسی باقی نگذاشت.

یکی دو هفته بعد، وقتی که والتر داشت مراسم عشای ربانی را آغاز می‌کرد یکی از حضار که ظاهر موقر و متشخصی هم داشت از جای خود برخاست و با اسلحه‌اش به سمت والتر نشانه رفت. آن مرد به والتر گفت: «بهتر است دعايت را از ته دل بخوانی، چون شاید آخرین دعايت باشد و حتما هم از خدا بخواه که برای زناهای محسنه و غیر محسنه‌ات بیخشست. چون اگر دست از سر زن و دخترهای من برنداری خودم تا در دروازه‌ی جهنم راهی‌ات می‌کنم.»

والتر آن موقعیت ناگوار را با تقوا و خویشن‌داری تحمل کرد. او به حضار گفت که تهمت آن مرد محترم ناحق است، اما او از سر تقصیرش می‌گذرد. بسیاری از حاضران به خاطر این بردباری مومنانه و حتی قدیسانه‌ی والتر به گریه افتادند.

اما روزگار والتر سر آمده بود. چند روز بعد، شورای مخصوصی متشکل از پدران و شوهران هنگام ناموس شده، نامه‌ای به سر اسقف منطقه نوشت و درخواست کرد که نه تنها والتر از کلیساي ناحيه‌ی آنها اخراج شود بلکه خلع لباس هم بشود. اسقف برای مذاکره‌ای محرمانه او را فراخواند. والتر آنجا هم

هر تهمتی را بی اساس خواند اما شاکیان دست پری داشتند. آنها عکس‌های رنگی واضحی از والتر در هنگام ارتکاب عمل به همراه نوارهای صوتی حاوی صدای زنان و دختران رو کردند. با وجود این اسناد و مدارک، والتر باز هم کم نمی‌آورد. او می‌گفت این راهی بوده که او برای اجرای این فرمان مسیح که می‌فرماید «به همسایه‌ات عشق بورز»، انتخاب کرده است. در خانه‌ی یک خادم خدا باید همیشه به روی بندگان خدا باز باشد، چه روز چه شب و چه نیمه‌شب! والتر به کلیسا‌ی سیزدهم فرستاده شد اما اسقف عکس‌های رنگی خوش کیفیت را – لابد برای روز مبادا – نزد خود نگه داشت.

ضربه نهایی وقتی بود که زن<sup>۱</sup> والتر اعلام کرد که او با بچه‌ها به خانه پدرش برخواهد گشت و علاوه بر این، پیشنهاد شغلی در بنیاد بین‌المللی ترویج الحاد<sup>۱</sup> را هم پذیرفته است. والتر داغان شد. او همیشه فکر می‌کرد که اسقف از او حمایت خواهد کرد و زنش هم تحت هر شرایطی با او خواهد ماند. خیلی سعی کرد تا راه نجات عقلانی و یا مومنانه‌ای بیابد اما موفق نشد. او در محاصره‌ی دشمنان زیادی قرار داشت و کسی نبود که نجاتش بدهد. والتر به این نتیجه رسید که اینها کار شیطان است.

اما واقعاً این وضعیت به خاطر شیطان بود یا بیشعوری؟

اسقف بود که والتر را نزد من فرستاد. من به والتر کمک کردم تا زیر پوسته‌ی دینداری‌اش را ببیند و قبول کند که آن آدم اندیشمند، دلسوز و پرهیزگاری که گمان می‌کند هست، هرگز نبوده است. او چیزی جز یک بیشعور مذهبی نبود.

والتر نمی‌توانست بپذیرد که او به طرز بسیار ماهرانه‌ای خودش را هم فریب می‌داده. او باور داشت که نه تنها تمام اعمال و رفتارش شرافتمدانه بوده

<sup>1</sup> - atheism

بلکه حتی بعضی از کارهایش را مصدق بارز ایثار و فداکاری می‌دانست. مثلاً معتقد بود که خودش را فدای زنان کلیسaro کرده، به این ترتیب که مرهمی بر درد تنها‌ی آنها شده و با برآوردن ضروری‌ترین نیازهای آنها، کمک کرده که به زندگی با شوهران سردماجشان ادامه دهنند.

اما بالاخره قبول کرد که بزرگترین عطیه الهی برای عالم نسوان یا هیچ عالم دیگری نبوده است. او متوجه شد که چقدر به دیگران آسیب رسانده و از اختیاراتش سوءاستفاده کرده است. هرگز آن روز را فراموش نمی‌کنم که او به من نظر کرد و گفت: «آیا من بیشурور بوده‌ام فرزند؟» چنین لحظاتی به کار روان‌درمانی من ارزش ویژه‌ای می‌بخشدند.

بعد از ماه‌ها مشاوره و درمان، والتر با تقاضای طلاق همسرش موافقت کرد و کلیسا را هم ترک گفت. سخت‌ترین درس او درک این مطلب مهم بود که سایر مردم برای این خلق نشده‌اند که او با آنها سرگرم شود و به ایشان فرمان براند. بنابراین او باید به کلی رفتارش را عوض کند و راه و روش دیگری را در پیش بگیرد.

والتر الان در گوش‌های از خاورمیانه به شتربانی مشغول است. او مدعیست که خدا را دوباره شناخته است و می‌گوید: «اگر خداوند بتواند امثال این مومنان بمیگذار و من بیشурور را ببخشد، پس او قادر تمدن‌ترین قادر جهان است!» و اگر کسی از او برای کمک یا راهنمایی درخواست کند، والتر با مهربانی جواب می‌دهد: «هیچ وقت با یک بیشурور صلاح مشورت نکن.»

صدایی که در کویر می‌پیچد انگار زمزمه می‌کند: «صحح حبیح حجه.»

\*\*\*

از این سرگذشت‌ها می‌توان نکات چندی درباره‌ی بیشурوری دانست. هر آدمی، چه پولدار و چه بی‌پول، چه زن و چه مرد، چه پیر و چه جوان ممکن است

به بیشурی مبتلا شود. نه باهوش بودن و نه کودن بودن هیچکدام مانع از ابتلا به این عارضه نمی‌شوند. به عبارت دیگر، بیشурی مرضی است که می‌تواند هر کسی را در هر زمانی، بدون هیچ هشداری، آلوده کند.

از خاصیت که در طول زندگی اش بیشурهای فراوانی دیده، روایت است که: «هر کسی در شرایط ویژه‌ای می‌تواند وقیح باشد. همینکه آن شرایط از بین رفت آدم معمولی به خود می‌آید و از وقاحتش پشیمان و سرافکنده می‌شود اما یک بیشور دنبال فراهم کردن شرایط دیگری می‌گردد.»

این سرگذشت‌ها را از آن رو برای نقل کردن انتخاب کردم تا تنوع رفتاری بیشورها را نشان داده باشم، هر چند که در نهایت هر بیشурی منحصر به فرد است و فرمولی برای شناسایی دقیق بیشورها وجود ندارد. همانقدر که انسان‌ها پیچیده و گونه‌گون هستند، بیشورها هم پیچیده و گونه‌گون هستند و به همین میزان، راه‌های درمان این بیماری هم پیچیده و گونه‌گون است.

شاید فقط تعریف کامل این عارضه، کتاب مستقل دیگری را بطلبد که البته نگارش آن بیش از مباحث روان‌شناسانه، بستگی به میزان فروش این کتاب دارد. فروشی که با در نظر گرفتن کمیت بیشورها باید خوب باشد. فقط در ایالات متحده آمریکا بیش از صد میلیون بیشور وجود دارد که هر کدام منحصر به فرد هستند و همین امر من را امیدوار می‌کند که کتاب‌های زیادی از این دست بتوانم بنویسم و روانه بازار کنم.<sup>۱</sup>

در هر حال برخی از خصوصیات مشترک بیشورها اینها هستند:

---

<sup>۱</sup>- دکتر کرمنت پس از نگارش این کتاب تا کنون چند کتاب دیگر درباره بیشوری روانه بازار کرده است. از جمله: The Asshole Conspiracy: Is There Time to Stop It? و Assholes Forever . با این حال و با توجه به رشد انفجاری بیشوری در جهان این تعداد به نظر بسیار قلیل می‌رسد.

- خودپسندی فجیع
  - نفرت‌انگیزی بی‌حد
  - خیرخواهی متکبرانه
  - ضمیر ناخودآگاهِ غیر قابل نفوذ (که با مته الماسه هم نمی‌توان به آن نفوذ کرد)
  - کسب قدرت با خوار و خفیف کردن دیگران
  - امتناع از صفات اصلی انسانی
  - سوءاستفاده‌ی بی‌رحمانه از آدم‌های ساده
- این صفات را به همراه مواردی دیگر در فصل‌های پیش رو بررسی خواهیم کرد. فعلاً نگران این چیزها نباشید. بالاخره دیر یا زود به این نتیجه خواهید رسید که احساس همذات‌پنداری‌تان درست است!

### تمرین‌ها

۱- آیا با خواندن هیچ‌کدام از این داستان‌ها یاد شخص خاصی نیفتادید؟ آیا آن شخص خاص را هر روز صبح توی آینه نمی‌بینید؟ وقتی به خودتان فکر می‌کنید چه ویژگی‌هایی به نظرتان می‌رسد؟ فکر می‌کنید کدامیک از رفتارهایتان چندش‌آورتر است؟

۲- بهتر است یک دفتر بسیار بزرگ برای ثبت این موارد تهیه کنید و در هنگام خواندن این کتاب، موارد دیگری که به ذهن‌تان خواهد رسید را در آن دفتر ثبت کنید.

وآن مساله خلی‌صشم این‌است رید نفر در خواب دید یک آدم نوری آبی بوسی ب او لخت برو از قول من آنها که دن سیعوری از هی فوایند خبر بدند رصد بزم این‌نمایی می‌کنند از این‌طرف رهایی است که سه هفت سری‌ایله خود را در روابط منزه اسست

## تعریف بیشعوری

بزرگترین راز خلقت این نیست که چرا خدا  
جهان را خلق کرده است بلکه این است که  
او چرا بیشعورها را اینقدر گستاخ و منفور  
آفریده است.

- دیوارنوشته‌ای پشت یک در، در  
کلیسای بوستون<sup>۱</sup>

تا اینجا، بارها و بارها از اصطلاحات بیشعور و بیشعوری استفاده کردیم،  
بدون آنکه تعریف دقیقی از آنها ارائه شود. از خود اسم‌ها نمی‌توان به تعریف  
مسمای آنها رسید. یکی از راه‌های عمومی شناختن بیشعورها، شناسایی  
موقعیت‌های بروز بیشعوری است. مثلاً خود من در خواب هم نمی‌توانم تصور  
کنم که در یک دادگاه کسی جز یک وکیل بیشعور از من دفاع کند. هیچ تعریف  
مختصری نمی‌تواند پیچیدگی شگفت‌آور پدیده‌ی بیشعوری را بیان کند.

اما این مساله، لاینحل نیست. بسیاری از مردم عقیده دارند: «شاید من  
نتوانم بیشعوری را تعریف کنم، اما قطعاً وقتی بیشعوری را ببینم، می‌شناسمش.»  
و این سخن درستی است. تقریباً همه در این امر اتفاق نظر دارند که یک بیشعور  
کسی است که رفتار وقیح و نفرت‌انگیزی را به صورت کاملاً ارادی و عمدی از  
خود بروز می‌دهد و از ایجاد اختلالی که در کارها به وجود آورده و آزاری که به  
دیگران رسانده قلبی بسیار خوشحال است.

<sup>1</sup>-Boston

البته همیشه منتقدانی هستند که به این نوع تعریف معتبرضند و آن را از طرف یک درمانگر متخصص، زیادی دم دستی و گل و گشاد می‌دانند. پاسخ علمی من هم در مقابل این است: آنقدر اعتراض کنند تا جانشان دریاید!

دیگران اعتراض می‌کنند که کلمه‌ی بیشعور، واژه‌ی عامیانه‌ی نسبتاً جدیدی است که فقط برای تحقیر و استهزاء بکار می‌رود و از این‌رو درست نیست که به عنوان اصطلاحی پزشکی به کار رود چون ممکن است باعث جریحه‌دار شدن احساسات بیماران شود. روشن است که این جماعت چیز زیادی درباره‌ی بیشعوری نمی‌دانند و این واقعیت را که بیشعورها هیچگونه احساساتی ندارند، در نظر نمی‌گیرند. به عبارت دیگر احساسات یک بیشعور تا زمانی که او در مسیر درمان و بهبودی قرار نگیرد، اصولاً غیر قابل جریحه‌دار شدن است.

بعضی‌ها هم می‌گویند که واژه بیشعوری خیلی سوبژکتیو<sup>۱</sup> و ذهنی است گویا بیشعورها فقط در نظر ناظر وجود دارند. شخصاً به عنوان یک مقدمشناس سابق معتقدم که این نظر فقط به درد استعمال به گویندگان این قبیل حرف‌های قلمبه و سلمبه می‌خورد.

فکر می‌کنم که با این اوصاف باید مطلبی را روشن کنم و آن این است که حفظ و استعمال واژه‌ی بیشعور در درمان این بیماری ارزش و اهمیت بسیار زیادی دارد. همانطوری که مثلاً نمی‌توان در درمان بیماران مبتلا به پارانوئید<sup>۲</sup> این اصطلاح را نادیده گرفت، در درمان بیشعوری هم نمی‌توان این واژه‌ی کلیدی را حذف کرد. منتها بیشعوری یک بیماری کاملاً مشخص و معین نیست. درست است که مردم عادی خوششان نمی‌آید که بیشعور نامیده‌شوند اما مردم عادی که بیشعور نیستند. بیشعورها پررو، نفرت‌انگیز، ترسناک و متکبرند و باید اسمی روی آنها باشد که دست کم کمی به خود بیاوردشان.

<sup>1</sup> - subjective

<sup>2</sup> - paranoid

بسیاری از مردم الكل می‌نوشند اما هیچ‌کس نمی‌خواهد «الكلی» نامیده شود و درست به همین دلیل اولین مرحله از برنامه مرحله‌ای ترک الكل، آن است که شخص قبول کند که الكلی است. از همین رو یک بیشور، اولین گام درمان و بهبودی‌اش را حتما باید با گفتن «من بیشور هستم» آغاز کند؛ و حتی گفتن جملات مشابهی نظیر «من آدم وقیحی هستم» اصلا آن اثر لازم را ندارد. در حقیقت، آنچه که باعث اشتباہ این اشکال‌گیران می‌شود آنست که هنوز درک نکرده‌اند که بیشوری یک بیماری است و نه مثلا فقدان ادب. بیشوری حتی یک گرایش عادی به سرکشی و تمرد هم نیست. اینها اختلالات شخصیتی هستند در حالیکه بیشوری یک نوع اعتیاد است به قدرت، تحقیر و سرکوب کردن سایرین، وظیفه‌شناسی بی حد و شهوت تسلط بر دیگران. این بیماری تعادل درونی قربانی‌اش را برهم می‌زند و او را به بیچارگی و بدختی می‌اندازد؛ تا زمانی که آدم شود و اعتراف کند: «من بیشور هستم.»

بسیاری از انسان‌ها در سراسر جهان با این عقیده‌ی من موافقند.

یک بار زن خانه‌داری با عصبانیت به من گفت: «هر کسی گفته هیچ بیشوری در دنیا وجود ندارد، خودش هم بیشور است. من سه تا بچه‌ی بیشور دارم و هر روز دارم هر چهارتاشان را تحمل می‌کنم. آخر شوهرم هم بیشور است.»

پیشخدمتی در یکی شعبه‌های مک دونالد<sup>۱</sup> می‌گفت: «یک بیشور را از یک مایلی هم می‌توانم بشناسم. از آن الاغ‌های اتوکشیده‌ای هستند که اگر دوبل برگرشان دیر شود آسمان را به زمین می‌آورند.»

یکی از بیشورهای تحت درمان می‌گوید: «تا زمانی که شروع به درمان نکرده‌بودم هیچ تصوری از اینکه چند نفر دیگر بیشور هستند نداشتیم، اما مدتی

---

۱. مشهورترین فست‌فود زنجیره‌ای آمریکا. MacDonald –

که گذشت فهمیدم که تمام دوستانم هم بیشурور هستند. ولی وقتی بهشان پیشنهاد کردم که با من در جلسات درمانی شرکت کنند فقط مثل بیشурورها بهم خنديدند.»

یکی دیگر از بیشурورهای تحت درمان می‌گوید: «به خاطر بیشурوری‌ام شغل و خانواده‌ام را از دست دادم. می‌خواستم به همه دنیا مسلط باشم در حالیکه حتی نمی‌توانستم به خودم مسلط باشم. یک معتمد بدخت و ذلیل بودم. خیلی وحشتناک بود.»

بعضی از درمانگرها حتی تا آنجا پیش رفته‌اند که ادعا می‌کنند هر فردی یک بیشурور است؛ فقط کافیست که شناسایی شود. احتمال دارد که این نظریه درست باشد. دست کم در مورد وکلا و دلال‌ها که صدق می‌کند.

### تاریخچه‌ی بیشурوری

بیشурورها همیشه وجود داشته‌اند و اکنون بیشتر از همیشه وجود دارند. تمام آنچه که درباره تاریخ بیشурوری باید دانست، همین است.

### نشانه‌های بیشурوری

اپیدمولوژی بیشурوری نشان می‌دهد که افراد بسیاری «در معرض ابتلا» به بیماری بیشурوری قرار دارند (جدول صفحه بعد را ببینید). گروه کثیری از مردم شاغل به کارهایی هستند که احتیاج به استعداد خاصی ندارد؛ نظیر کارمندان دون پایه، واعظان اخلاقی، مددکاران اجتماعی و تمام کسانی که حتی به قیمت سر بریدن دیگران می‌خواهند جهان را نجات بدهند.

## افراد و گروههای در معرض ابتلای شدید به بیشعوری

<p>۱۶. آنهای که اصرار دارند کلمات معمولی را عجیب و غریب بنویسن.</p> <p>۱۷. استادان چپ‌گرای دانشگاهها.</p> <p>۱۸. دولت ایران.</p> <p>۱۹. زن‌هایی که پاتوقشان حراجی‌hast.</p> <p>۲۰. کسانی که در خیریه‌ها کار می‌کنند و دائماً کاسه به دست هستند.</p> <p>۲۱. آدم‌هایی که درباره بیشعوری کتاب می‌نویسند.</p> <p>۲۲. آنهایی که صدای پخش ماشینشان را تا ته زیاد می‌کنند.</p> <p>۲۳. اعضای کمیسیون‌های تخصصی شورای شهر.</p> <p>۲۴. سران اتحادیه‌ها.</p> <p>۲۵. زنانی که اپیلاسیون نمی‌کنند.</p> <p>۲۶. کسانی که می‌خواهند با تماس تلفنی چیزی را به زور بفروشند.</p> <p>۲۷. کسانی که موقع غذا خوردن بحث می‌کنند.</p> <p>۲۸. پدر و مادر هایی که بچه‌هایشان در اماكن عمومی هر غلطی که می‌خواهند می‌کنند.</p> <p>۲۹. دیکتاتورهای خاورمیانه‌ای.</p> <p>۳۰. هر کسی که این کتاب را جدی بگیرد.</p>	<p>۱. ماموران اداره‌ی مالیات و ممیزها.</p> <p>۲. افسران راهنمایی و رانندگی.</p> <p>۳. کارمندان ادارات دولتی.</p> <p>۴. وکلای دادگستری.</p> <p>۵. تمام کسانی که می‌خواهند با بیچاره کردن انسان‌ها، حیوانات را نجات بدهند.</p> <p>۶. مردمی که از زندگی در شهرهای بزرگ و دودآسود مثل نیویورک لذت می‌برند.</p> <p>۷. کارشناسان بیمه.</p> <p>۸. کسانی که یک طوری در خیابان رانندگی می‌کنند که انگار اثر پدرشان است.</p> <p>۹. آدم‌هایی که با لبخندهای مصنوعی هی می‌گویند: «روز خوبی داشته باشید.»</p> <p>۱۰. کسانی که به زور می‌خواهند دیگران را به راه راست هدایت کنند.</p> <p>۱۱. نمایندگان کنگره‌ی آمریکا.</p> <p>۱۲. روان‌شناسان و روانکاوها.</p> <p>۱۳. منتقدان مطبوعاتی.</p> <p>۱۴. آدم‌هایی که توی صف جا می‌زنند.</p> <p>۱۵. شرخ‌ها.</p>
--	--

اصولا هر کاری که در رابطه با قانون است، به خصوص اگر با نظارت و اجبار همراه باشد خطر بیشورسازی را در خود دارد اما بیشترین میزان خطر ابتلا در حرفه‌ی ممیزی مالیات دیده می‌شود به نحوی که شاغلین به این حرفه بعد از چند ماه باور می‌کنند که «بیشور» پسوند اسم آنهاست.

نتایج تحقیقات گوناگون در این زمینه نشان می‌دهد که بی‌شک در میان کسانی که مدرک دکتری روانپزشکی دارند نیز تعداد زیادی بیشور وجود دارد. یکی از تحقیقات مفید در این زمینه که به بررسی بیشورها در میان ما می‌پردازد، توسط دکتر اچ. ام. روید<sup>۱</sup> انجام شده‌است. دکتر روید استدلال و اثبات می‌کند که بیشورها کسانی هستند که حرص مقام و قدرت دارند. او در تحقیقات خود هیچ سیاستمدار، موعظه‌گر یا پزشکی را نیافته است که به خاطر سیاست، ععظ یا طبابت بیشور شده‌باشد بلکه آنها به خاطر بیشوری خودشان به سمت شغل‌هایی رفته‌اند که بتوانند بر روی مردم تسلط داشته باشند و با وجود حقارت، بر دیگران حکم برانند.

مانند بسیاری از بیماری‌ها، بیشوری هم ممکن است به ارث برسد. بسیاری از بیشورها این بیماری را از پدر یا مادرشان به ارث برده‌اند. البته بعضی از فرزندان افراد بیشور آن چنان از رفتار بیشوری والدینشان زده می‌شوند که از هر خصوصیت بیشورانه اجتناب می‌کنند اما بیشتر آنها به ویروس بیشوری آلوده و مثل والدین عوضی‌شان می‌شوند.

یکی از آسان‌ترین راه‌های شناسایی بیشورها، تحقیق بر روی خصوصیات جاهمیانه آنهاست. بیشتر بیشورها را می‌توان از روی رفتار تهاجمی و اخلاق قلدرمآبانه‌شان شناخت. اگر با گردن کلفتی و ترساندن دیگران نتوانند کارشان را به انجام برسانند، حقه سوار می‌کنند یا قانون و مقررات را طوری

<sup>1</sup> - H.M. Rhoid, Ph.D

انگولک می‌کنند که نتیجه‌اش به نفع آنها شود. در موقع ضروری، اهل جیغ کشیدن، لگد زدن و خود را به موش مردگی زدن هم هستند. نیکیتا خروشچف<sup>۱</sup> وقتی با لنگه کفش روی میز سازمان ملل کویید و اعلام کرد که غرب را به خاک خواهد سپرد، یکی از نمونه‌های عینی بیشوری در مقیاس جهانی بود.<sup>۲</sup>

وقتی که بیشوری بیشورها به رویشان آورده شود و به آنها بابت رفتارشان تذکر داده شود، بلاfacسله شروع به انکار همه چیز می‌کنند و به سرعت طلبکار هم می‌شوند؛ یعنی شروع به انتقاد از کسی که گفته بالای چشمنشان ابروست می‌کنند و به او می‌گویند که آدم وقیح و غرض‌ورزی است. اگر هم قادر به انجام هیچ کدام از این کارها نباشد، جوش می‌آورند و می‌گویند که اینها همگی حاصل توطئه و دسیسه است و آنها بی گناه هستند.

مثل تمام اعتیادها، مساله انکار در بیشوری هم مساله مهمی است. بیشورها قبول نمی‌کنند که باید مسئولیت پذیر باشند یا دست کم زیر حرفشان نزنند و حاضر به پذیرش اشکال و اشتباه در کارشان باشند. بدتر از همه این که حتی حاضر نیستند قبول کنند که به هر حال به عنوان یک انسان وظایف و تعهداتی دارند که باید به آنها عمل کنند و پابندشان باشند.

---

<sup>۱</sup> - Nikita Khrushchev

<sup>۳</sup>- در اجلاس سال ۱۹۶۰ سازمان ملل، نیکیتا خروشچف پس از آنکه نماینده‌ی فیلیپین از سیاستهای شوروی در مورد کشورهای اروپای شرقی انتقاد کرد عصبانی شد، کفش خود را در آورد و بر روی میز سازمان ملل کویید و حرف‌های بامزه‌ای که به حرکات بامزه‌ترش می‌آمد درباره اضمحلال غرب و امپریالیسم و آینده‌ی درخشنان شوروی و جهان کمونیسم زد. بعداً فاش شد که خروشچف در جواب انتقاد رئیس جمهور آمریکا از این رفتار گفته بود: «نزاکتها بی‌یی که شما به آن پاییند هستید «نزاکت کاپیتالیستی» هستند؛ یک سوسیالیست نقش بازی نمی‌کند، هرچه را که در دل دارد آشکار می‌سازد. ما نمی‌خواهیم کسی را فریب بدیم؛ در ظاهر لبخند بزنیم، دست بدیم و تعظیم کنیم و در باطن خنجر بزنیم. فرهنگ سوسیالیستی با فرهنگ کاپیتالیستی و در نتیجه دیپلماسی طرفین تفاوت دارد...» و از این طور حرف‌هایی که الان بیشتر از هر چیزی به درد درج در کتاب‌های تاریخ و بیشوری می‌خورد. - م

بدیهی است که چنین آدمهایی با یک دستورالعمل معمولی اصلاح نمی-شوند. بیشурها برای خودشان «قواعد نانوشهای» دارند که بر طبق آن رفتار می‌کنند. بعضی از این قواعد از این قرارند:

- تمام مشکلات را دیگران به وجود آورده‌اند.
- اصلاً نیازی به ریشه‌یابی و حل مشکلات نیست، فقط یکی را پیدا کن که تقصیرهارا گردنش بیندازی.
- کم نیاور. تمام کاستی‌ها و خطاهای را می‌توان در پشت نقابی از وقاحت و گستاخی پنهان کرد. هر چقدر که جرمت بزرگتر است باید پررویی‌ات هم بیشتر باشد.
- تمام قوانین برای این به وجود آمده‌اند که نقض شوند، اما فقط توسط تو. اگر کس دیگری این کار را انجام داد دودمانش را بر باد بده.
- اگر از قانونی خسته شدی، مطابق نیازت یکی دیگر بساز؛ اما به محض آنکه به خواسته‌ات رسیدی آن را هم نقض کن.
- هرگز در توانایی‌ات در بدست آوردن هر چیز کثیفی که اراده کنی، شک نکن.

خود من بیشور و بیشوری را بر پایه‌ی اینگونه مشاهدات تعریف می-کنم؛ یعنی معتقدم برای تعریف بیشوری، به جای پناه بردن به تعاریف جامع و مانعی که مرسوم است، باید به صفات و علائم بیشوری و بیشурها پرداخت. بیشурها کسانی هستند که فکر می‌کنند قانون در رابطه با آنها تعریف و معین می‌شود، و آنها تافته‌های جدابافته‌ای هستند که حق انجام هر کاری که اراده کنند را دارند. بیشوری نوعی بیماری است که قوه تشخیص و نظام ارزشگذاری

متلایان را آلوده می‌کند و باعث می‌شود تا این افراد هر کاری را بدون شایستگی انجام آن، و بدون ذره‌ای احساس گناه، شرم یا پشیمانی انجام دهند. آیا واقعاً بیشعوری مرض است؟ پاسخ من به این پرسش یک «بله»‌ی قاطع و بلند است. بیشعوری مرضِ وقارت و سوءاستفاده از دیگران است. یک بیشعور نمی‌تواند دیگران را تنها بگذارد. انگار اگر دست از اشکال‌گیری بردارد یا دیگران را تحقیر نکند، جانش در می‌آید.

دلیل دیگر در اثبات این مدعای که بیشعوری یک بیماری است و باید با آن مثل یک بیماری رفتار کرد، خصوصیت افزایش تدریجی آن است. به این ترتیب که اگر بدون درمان رها شود، معضل بیشعوری عمیق‌تر می‌شود. مثلاً در تجارت، بیشعورهای خرد پا سعی می‌کنند که به بیشعورهای طراز اول و بزرگ تبدیل شوند. همین مساله، بیشعوری را به یک معضل بزرگ اجتماعی تبدیل می‌کند. ناگهان ممکن است یکی که می‌تواند فقط صد نفر را در هر روز بدبخت کند ترقی کند و قدرتی به دست بیاورد که بتواند روزانه هزار نفر را بدبخت کند.

مشکل درمان بیشعوری آن است که یک بیشعور معمولاً قبول نمی‌کند که بیشعور است. اگر هم عاقبت این واقعیت را به تدریج قبول کند، باز تمايل دارد که تقصیر آن را به گردن دیگران بیندازد. از این رو، صرف درمانِ رفتارهای آشکار وقیح و تهدیدآمیز بیشعورها، کافی نیست. چنین تلاش‌هایی فقط منجر به تولید نوع آب زیرکاهتر و حرفة‌ای‌تری از بیشعورها می‌شود که در مقابل هر نهی و اعتراض مصونیت خواهند داشت.

به جای چنین کارهایی ما باید قوه تشخیص و نظام ارزشگذاری آنها را درمان کنیم و کاری کنیم که با وجودنشان – وجودانی که سال‌ها با آن سر و کاری نداشته‌اند – ارتباط برقرار کنند. باید خصایل انسانی بیشعورها را احیا کنیم و شاید چنین کاری، طولانی و طاقت فرسا باشد.

از سوی دیگر، این بیماری به شدت واگیردار است تا آنجا که حتی ممکن است یک درمانگر قوى و با اراده، به راحتی تحت تاثیر استدلالها و دفاعیات یک بیشур قرار گیرد و تا آنجا پیش برود که بعد از مدتی او هم مثل یک بیشور رفتار کند!

به این خاطر است که ما باید بیشوری را از حالت تابو خارج کنیم و آن را با شفافیت نمایش دهیم. نباید از نامیدن بیشورها به نام بیشور شانه خالی کنیم، چرا که همین ملاحظات و تعارف‌هاست که باعث می‌شود بیشورها بیشتر و بیشتر در بیشوری‌شان غرق شوند.

مدتهاي مدیدي، بیشوري یک بیماری «اسمش را نبر!» بود اما اکنون زمان آن رسیده است که واقعیت‌ها درباره این بیماری با شهامت پذیرفته شود و درمانش آغاز گردد. اگر دلمان برای خودمان نمی‌سوزد، باید برای آیندگان هم که شده این کار را بکنیم. دنیا در خطر است.

## تمرین‌ها

- ۱- آیا هرگز مثل یک بیشور رفتار کرده‌اید؟
- ۲- آیا کسی را تا بهحال تحقیر کرده‌اید، یا دوست داشته‌اید که چنین کاری بکنید؟ یک یا دو صفحه درباره‌ی آن شخص در دفترتان بنویسید. بعد آن را بخوانید. فکر نمی‌کنید بیشور باشید؟

## ۳

### ماهیت بیشعوری

من خوبم، تو بیشعوری.

کاردینال پوشینگ<sup>۱</sup> -

گرچه دو تا بیشعور تحت درمان ممکن است درباره تعریف بیشعوری اختلاف نظر داشته باشند - و طبیعی هم هست - اما در نهایت هردو قبول دارند که بیشعورند و از این رو می توانند با هم بحث کنند، از احساساتشان حرف بزنند و علاقه مشترکشان را با هم در میان بگذارند. عوامل و اشتراکات بسیاری وجود دارند که مجموعاً ماهیت بیشعوری را تشکیل می دهند.

بهتر است این عوامل مشخص شوند تا بیشعورها را بهتر بشناسیم. پیش از پرداختن به این عوامل، ذکر نکتهای ضروری است. در هنگام مطالعه فهرست مولفه های تشکیل دهنده بیشعوری، ممکن است کشف کنید که خودتان هم بیشعور هستید و تا حالا نمی دانسته اید. اشکالی ندارد و اصلاً به این معنا نیست که شما آدمی بی ارزش، فاسد و علیل هستید؛ بلکه صرفاً به این معناست که بیشعور هستید. درک درست این مساله، شانس بهبودی را بالا می - برد.

بیشعورها باید بابت بیشعوری شان، بیشتر از بچه هی اوریون گرفته ای که باعث شده تمام بچه های مدرسه در معرض ابتلا به اوریون قرار بگیرند، سرزنش

<sup>۱</sup> - Cardinal Pushing

شوند. بیشурورها مرضی گرفته‌اند که باعث شده از جامعه طرد شوند اما به این حال می‌توانند شفا پیدا کنند. هرچه مشکل زودتر کشف شود معالجه‌ی آن ساده‌تر است.

بعضی از بیشурورها این بیماری را از والدین بیشурورشان می‌گیرند؛ عده‌ای را مافوق‌ها و همسران بیشурورشان آلوده می‌کنند؛ برخی قربان آئین‌های بد هستند و برخی با گذراندن دوره‌های آموزش خودباقوری و بالا بردن اعتماد به نفس به بیشурوری مبتلا می‌شوند. ردیابی موارد دیگر مشکل‌تر است اما معمولاً گوش‌دادن به موسیقی پانک راک<sup>۱</sup>، تماسای شوهای تلویزیونی یا عضویت در شبکه‌های کابلی هم بی تاثیر نیست.

بیشتر افراد خودشان هم از بیشурوری بدشان نمی‌آید. یک دلیل ساده‌ی گرایش آدم‌ها به بیشурوری این است که با بیشурوری زودتر می‌توان به هدف و منظور رسید. مثلاً بیشتر خبرنگاران<sup>۱</sup> جوان در ابتدای کارشان مثل یک آدم محبوب رفتار می‌کنند؛ اما همینکه به عنوان یک خبرنگار تلویزیونی مشهور شدند، به صد نفر تنه می‌زنند و پنجاه نفر را زیر دست و پا می‌گیرند تا اولین کسی باشند که گزارش می‌کند. و به این ترتیب بیشурور جدیدی به وجود می‌آید.

به خاطر آنکه در اجتماع همیشه به کسانی که زودتر از دیگران به چیزی دست می‌یابند، پاداش داده می‌شود؛ اینطور به نظر می‌رسد که بیشурورها آدمهای موفق و پیروزی هستند. در تجارت، همیشه کسی که بهتر بتواند ایده‌های دیگران را بذد، موقعیت بهتری بدست می‌آورد و در دولت هرچقدر کسی بتواند بهتر و ظریفتر خواسته‌های مردم را نادیده بگیرد، مقام بالاتری را از آن

---

<sup>1</sup> - Punk rock

خود می‌کند. نسل جدید، بیشурورها را موفق‌تر می‌بیند و با این دیدگاه احمقانه، خود را تحت تاثیر بیشурوری قرار می‌دهد.

متاسفانه، بیشурوری حد و مرز نمی‌شناسد. یعنی مثلاً مردم را زیر دست و پا گرفتن تبدیل به نوعی اعتیاد می‌شود که معتادش سیرمونی ندارد و آنقدر بی وقه به اعتیاد خود ادامه می‌دهد تا بالاخره یک روز اشتباهها یک نفر بیشурورتر از خودش را زیر دست و پا بگیرد و خودش را به خاک سیاه بنشاند.

بدبختی اینجاست که اکثر بیشурورها به هر جان کندنی باشد از پسِ کار و زندگی زناشویی‌شان بر می‌آیند و نتیجه‌ی بیشурوری آنها بسیار دیر ظاهر می‌شود به نحوی که روند نابودی ۲۰ تا ۳۰ سال به طول می‌انجامد اما از همان روز نخست اثر خود را می‌گذارد. یک درمانگر به نام ایوان هورنی<sup>۱</sup> می‌گوید: «یک بیشурور به کارهایش به این صورت می‌رسد که یکی دیگر را پیدا می‌کند تا به کارهایش رسیدگی کند، اما وقتی که آن شخص بالاخره از سواری دادن به او خودداری کند، با سر به زمین می‌خورد.»

یک بیشурور سعی می‌کند که با تسلط بر دیگران، بر زندگی خودش مسلط باشد. او هرگز مشکلی را خودش حل نمی‌کند بلکه تنها کاری که می‌کند این است که تقصیر آن را به گردن کس دیگری بیندازد. اما سرانجام تمام این تلاش‌ها برای پنهان کردن اشکالات و تقصیرها شکست می‌خورد و مشکلاتی که دو یا سه دهه روی هم انباشته و پنهان شده‌اند، بیرون می‌زنند.

خلاصه آنکه بیشурور کسی است که کارهای اشتباهی را به روش‌های اشتباهی و با دلایلی اشتباه انجام می‌دهد. بعضی از خصوصیات بیشурورها را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم:

<sup>1</sup> - Ivan Horney

## مراقبت‌خواهی

همیشه باید عده‌ای مثل نوکران دست‌به‌سینه از بیشурورها مراقبت کنند.

فرقی نمی‌کند که مادرشان باشد یا زیردستشان. باید همیشه مطمئن باشند که افرادی وظیفه حفاظت و تر و خشک کردن آنها را بر عهده دارند. در عالم تجارت، مدیرانی وجود دارند که عقیده دارند دلیل وجود داشتن دیگران آن است که همیشه آنها را تایید کنند و تقصیرها را به گردن بگیرند تا وجهه‌ی آنها آسیبی نیزند. در کارهای دولتی هم دسته‌ای از مسئولان هستند که برای هر کاری که به آنها محول شود، دو نفر را به کار می‌گیرند و از این رو هیچ وقت مجبور نیستند که هیچ کاری را انجام بدهند.

بیشурورها:

- اعتقاد دارند که تمام آدم‌های روی کره زمین وظیفه دارند که خواسته‌های آنها را برآورده کنند و اسباب عشرت‌شان را فراهم کنند.
- در کارهای دیگران دخالت می‌کنند.
- از اینکه دیگران به فکر خودشان باشند ناراحت می‌شوند.
- ناراحت‌تر می‌شوند اگر کسی از آنها بخواهد به فکر خودشان باشند.
- هر نوع وظیفه‌ای نزد آنها حکم توهین شخصی دارد. به همین دلیل بچه‌ها همیشه برای آنها ناخوشایند هستند.
- از مشکلات دیگران خوشحال می‌شوند چرا که در این موقع توجیهی برای اشتباهات خودشان می‌یابند.
- از دیگران انتظار دارند که خواسته‌های آنها را پیش‌بینی کنند، حتی اگر شده با بو کردن کف دستشان.

- با دقت حواسیان هست که به دیگران بفهمانند به آنها بدهکارند.
- طوری به دیگران کمک می‌کنند که از آن پس هرگز از آنها چیزی نخواهند.

### اعتماد به نفس

از آنجاییکه بیشعورها مهارت خاصی در شانه خالی کردن از بار مسئولیت و نادیده گرفتنِ واقعیت‌ها دارند، از اعتماد به نفس بالایی برخوردارند. یک روانپژشک به نام چارلز کامبربوند<sup>۱</sup> می‌گوید: «میزان اعتماد به نفس بیشعورها غیر قابل تصور است. اگر ملکه انگلستان از زندانی بازدید کند و در این میان به سلول یک بیشعور نزدیک شود، او مطمئن خواهد شد که ملکه شخصاً به دیدارش آمده و از زیارت‌ش بسیار خوشوقت می‌شود.» بیشعورها:

- از خودمنون‌اند.
- ایمان دارند که موهبتی الهی برای جهانیان هستند.
- باور دارند که همه می‌خواهند از نظرات آنها را در مورد همه چیز مستفیض شوند.
- احساس می‌کنند که خدا به آنها وحی کرده تا هر کس که عقیده‌ای متفاوت با آنها دارد را مجازات کنند.
- در خرج کردن پول دیگران خبره هستند.
- در هر کاری که حرفش به میان بیاید، خبره هستند.
- عاشق این هستند که کاری بکنند که دیگران مثل مار به خودشان بپیچند.
- به خودشان قبولانده‌اند که هرگز اشتباه نمی‌کنند.

---

<sup>1</sup> - Charles Cumberbund

- همیشه می‌توانند کسی را پیدا کنند که تقصیراتشان را گردن او بیندازند.
- انتظار دارند که اگر پرستش نمی‌شوند دست کم به شدت ستایش شوند.
- اعتقاد به نفس خودشان را با تحقیر و استهزاًی دیگران تقویت می‌کنند.

### سرکوبی

بیشурورها می‌توانند دیگران را سرکوب کنند اما کسی نمی‌تواند آنها را سرکوب کند، مگر یک بیشурور بزرگتر.

### تهاجم

بیشурورها اصولاً نسبت به همه چیز حالت تهاجمی دارند. آنها در جنگ حالت تهاجمی دارند، در صلح حالت تهاجمی دارند و حتی در گفتن «دوست دارم» هم حالت تهاجمی دارند. هیچکدام از این موقعیت‌ها هم که دست ندهد، جلوی آینه حالت تهاجمی به خود می‌گیرند.

در این موقع بیشурورها معمولاً حالت تهاجمی به خود می‌گیرند:

- وقتی که صبح از خواب بر می‌خیزند.
- موقعی که احساس کنند تسلطشان بر دیگران کمتر شده است.
- هنگامی که از آنها انتقاد شود.
- وقتی که فرمان چیزی در دستشان قرار بگیرد.
- زمانی که مچشان در هنگام خلاف‌کاری گرفته شود.
- موقعی که اقتدارشان به چالش کشیده شود.

- وقتی قرار شود قسط عقب‌مانده شان را پردازند.

### تعصب فکری

تمام بیشورها نسبت به بیشوری‌شان تعصب دارند و سعی می‌کنند با توجیه و دلیل تراشی برای وقاحت و مردم آزاری‌شان، در بیشوری خود ثابت قدم باشند. به همین خاطر جرات نمی‌کنند حتی یک لحظه از موضع خود عقب بنشینند مبادا آن اندک وجودشان باقی مانده، مجبورشان کند که با خودشان رودررو شوند.

از این رو موارد زیر دغدغه اصلی و مشغولیت ذهنی بیشتر بیشورهاست:

- توانایی‌شان در اینکه بتوانند همیشه خود را صاحب قدرت و برتری نشان بدهند.
- وجهه‌شان. تمام وجود آنها وجهه است و اگر وجهه‌شان را از دست بدهند چیز دیگری برایشان باقی نمی‌ماند.
- اطمینان از اینکه همیشه کسی هست که بتوان گناهان را به گردن او انداخت. یکی از دلایل اصلی ازدواج و بچه دار شدن بیشورها همین امر است.
- دشمنشان و اینکه آنها دارند چه کار می‌کنند.
- دوستانشان و اینکه آنها دارند چه کار می‌کنند.
- حساب و کتاب دقیق بدھکاری‌های دیگران به آنها.
- اطمینان از اینکه عالم و آدم بفهمند که ماشین آنها از مال همسایه-شان بهتر است.
- اطمینان از اینکه مبادا آدم معمولی محسوب شوند.

## وقاحت

از نظر یک بیشур زندگی یعنی وقاحت و پررویی. حتی حرف زدن و ابراز عقیده‌ی بیشур هم، صرفاً یک راه برای وقیح بودن اوست. بیشورها:

- هرگز برای هیچ چیزی در صف نمی‌ایستند و همیشه راهی برای جا زدن پیدا می‌کنند.
- هیچگاه خواهش نمی‌کنند. همیشه دستور می‌دهند.
- هرگز تحسین نمی‌کنند، مگر آنکه بخواهند با تحسین یک نفر دیگر، به بچه‌شان سرکوفت بزنند و بگویند: «تو چرا نمی‌توانی مثل او باشی..»
- فقط با یک لحن حرف می‌زنند: نیشدار.
- داد می‌زنند، البته اگر تشخیص بدھند که لازم نیست هوار بکشند.
- دوست دارند که کار دیگران را به اسم خودشان ثبت کنند.
- تا زمانی که شما پاسخ حملات آنها را ندهید، حمله می‌کنند.
- صحنه وقوع تصادف را به هم نمی‌زنند فقط به شرطی که توی ماشین گیر کرده باشند.
- اعتقاد دارند که نزاکت، یکسری قواعدی است که ساخته شده تا فقط دیگران در مورد آنها به جا بیاورند.
- معتقدند روزی خوب است که در آن روز مجبور نشوند به دیگران چیز خوبی بگویند.

## تسلط داشتن بر دیگران

اکثر بیشурها برای تسلط داشتن بر دیگران زندگی می‌کنند؛ از این رو همیشه به خاطر از دست دادن تسلط‌شان، چه بر زندگی خودشان و چه بر روی زندگی کسانی که آنها را تحت تسلط خود درآورده اند، نگران هستند. بیشурها برای تداوم این احساس تسلط:

- قوانین را بر حسب حداقل بهره‌کشی از دیگران، دستکاری می‌کنند.
- همه باید از این قوانین پیروی کنند، به استثنای خودشان.
- بر اساس منافع و سیاست‌های خودشان، قوانین را دائماً تغییر می‌دهند. این کار باعث می‌شود که هر وقت لازم شد به آسانی دیگران را سرزنش کنند.
- با تملق و چاپلوسی سعی می‌کنند به مقامات بالاتر برسند.
- دور و بر خودشان را پر از آدم‌های چاپلوسی می‌کنند که جز تملق کار دیگری بلد نیستند.
- عاشق این هستند که به دیگران یادآوری کنند مسئولیت خطیری بر عهده دارند.
- به بچه‌هایشان اینطور تلقین می‌کنند که وظیفه‌ی و اصلاً تنها دلیل وجود داشتن آنها این است که پدر و مادرشان را سربلند کنند.

## شادمانی و شوخ طبعی

احتمالاً سخت‌ترین لحظات عمر یک بیشур وقتیست که لازم باشد با دیگران شاد باشد یا دیگران را شاد کند. یکبار که یکی از عمه‌های بیشурم را برای شام شب کریسمس دعوت کرده بودم، او حاضر شد دلایلی را که به خاطر

آنها نمی‌توانست ذره‌ای احساس شادی داشته باشد را به من گفت؛ اما درست در همان لحظه‌ای که همه شروع به گفتن تبریک و «کریسمس مبارک» به همدیگر کرده بودند تا من را خوب دمغ کند.

بیشурورها می‌توانند:

- پوزخند بزنند.
- ریشخند کنند.
- به بدختی دیگران بخندند.
- وقتی که تیزبازی درمی‌آورند از شادی در پوست خود نگنجند.
- با استهزا همدیگر را به لجن بکشند.

اما به هیچ‌وجه نمی‌توانند در کنار دیگران شاد باشند یا با شوخ‌طبعی دیگران را شاد و خوشحال کنند. به ویژه ظرفیت شوخی با خودشان را ندارند.

## انکار

بیشурورها انکار را نوعی هنر می‌دانند و حتی بعضی وقت‌ها به انکار به مثابه دین و آیین می‌نگرند. آنها هر چیزی را تکذیب می‌کنند و همین یکی از راههای به دام انداختن آنهاست. هر چیزی را که می‌خواهید تایید کنند برعکس به آنها بگویید، در نتیجه آنها با انکار آن، خواسته و نظر شما را تامین می‌کنند.

بیشурورها:

- معتقدند که هیچ اشکال و مشکلی ندارند.
- معتقدند که هرگز اشتباه نمی‌کنند.
- وانمود می‌کنند که هرگز باعث و بانی مشکلات نبوده و نیستند.
- گفتن هر گفته‌ای را که بخواهد علیه آنها استفاده شود انکار می‌کنند.

- از «نقد سازنده» استقبال می‌کنند اما هر نقدی که به نفعشان نباشد را مفترضانه و مخرب توصیف می‌کنند.
- نیازی به پرهیز از تناقض احساس نمی‌کنند. البته آنها ذوملاکتین هم نیستند، بلکه به تعداد مورد نیازشان ملاک و استاندارد تولید می‌کنند.
- معتقدند که حقیقت فقط ابزاری است در خدمت راحتی و آسودگی آنها.
- فکر می‌کنند که «اخلاق» کلمه‌ایست کاملاً چرند و بی معنی.

## ارعاب

بیشурورها عاشقِ به اسارت گرفتن دیگران هستند. روزی که قانون لغو برده‌داری پس از شکست جنوبی‌ها در پایان جنگ‌های داخلی آمریکا به تصویب رسید روز عزای بیشурورهاست. البته پس از آن هم بیشурورها بیکار ننشسته‌اند. آنها کشف کرده‌اند که با ارعاب و اسارت فکری و روانی دیگران، می‌توانند با آنها همچون برده رفتار کنند بدون آنکه نگران شکسته شدن قانون یا هزینه‌های نگهداری برده‌ها باشند. در واقع، یکی از راه‌های اندازه‌گیری شدت بیشурوری یک بیشурور، تعداد برده‌هایی است که او به این طریق در یک زمان واحد می‌تواند داشته باشد.

## بیشурورها:

- از دیگران انتظار دارند که عیش آنها را فراهم آورند.
- هر کسی را که به اندازه کافی احمق باشد، برده خود می‌کنند.
- از اینکه بیشурور دیگری بخواهد برده‌ی آنها را از چنگشان بقاپد واهمه دارند.

- همیشه آماده ترساندن هستند.
- همیشه می‌کوشند که در تجاوز به حقوق دیگران از حقوق عادلانه-ای برخوردار باشند.
- اگر به قدرت برسند شبیه عیدی امین<sup>۱</sup> خواهند شد.

۱۱- عیدی امین رهبر، پادشاه، فرمانده ارتش، رئیس جمهور مدام العمر و به طور خلاصه همه کاره کشور اوگاندا از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۷۱ بود. هر چند که پیش و پس از عیدی امین بیشурهای زیادی به قدرت رسیده-اند و خواهند رسید اما سرگذشت او به عنوان یک نمونه کلاسیک از نوع حاد این بیماری ذکر می‌شود. عیدی امین (نام کامل: عیدی امین دادا اومی) در اواسط دهه ۱۹۲۰ در یکی از مناطق شمالی اوگاندا به دنیا آمد، پدرش کشاورز بود و مادرش یک جادوگر به همین خاطر مادرش بزرگش او را بزرگ کرد. امین بر عکس کسب دانش، در کسب عضله مهارت زیادی داشت. وی خیلی زود به ارتش اوگاندا (که مستعمره بریتانیا بود) پیوست و تا سال ۱۹۶۱ به خاطر شجاعت‌های غرور آفرینش در جریان چند قتل عام، به درجه ستونان یکمی رسید که برای یک آفریقایی در ارتش بریتانیا واقعاً افتخار بزرگی محسوب می‌شد. امین با همین درجه غرور آفرین در سال ۱۹۶۲ در قتل عام مردم تورکانا، یکی از مناطق مرزی کنیا به بهانه سرقتن گاو به وسیله مردم آن ناحیه شرکت کرد که تحقیقات بعدی نشان داد بسیاری از کشته شدگان این قتل عام شکنجه و در مواردی زنده به گور شده بودند. چند ماه بعد در ۹ اکتبر ۱۹۶۲، اوگاندا استقلال پیدا کرد. نخست وزیر اوگاندا در این زمان شخصی به نام «میلتون اوبوته» بود که یکی از حامیان امین به حساب می‌آمد در نتیجه، امین مدارج ترقی را با سرعت بیشتری پیمود و به ژنرالی و بعداً جانشین فرماندهی نیروی هوایی اوگاندا رسید. در سال ۱۹۶۶ به دنبال رسوایی اوبوته و امین در جریان قاچاق طلا، آن دو علیه پادشاه وقت کوتا کردند، او بوته خود را رئیس جمهور مدام العمر اوگاندا نامید و امین به سرلشکری و فرماندهی ارتضی رساند. در سال ۱۹۷۱ زمانی که او بوته خارج کشور بود، امین کودتا کرد.

دولت امین، کلکسیونی از ناموققی‌ها در زمینه‌های مختلف بود و او هم مانند همه دولتها بیشур جهان سومی ناکامی‌ها را به گردن دموکراسی می‌انداخت و آن را سرکوب می‌کرد. البته او در نوع خودش نوآوری‌هایی هم در زمینه عدالت داشت، مثلاً حکومت او علاوه بر مردم عادی و آزادی خواهان، نظامی‌های اوگاندایی را هم می-کشت بطوریکه طبق آمارها در حدود ۹ هزار سرباز در زمان حکومت امین به قتل رسیدند. هر چند که تخمین زده می‌شود در دوران حکومت او نیم میلیون نفر از شهروندان اوگاندایی به قتل رسیده باشند. او ابتدا طرفدار اسرائیل بود اما بعداً از مردم فلسطین حمایت می‌کرد. امین مثل تمام سیاست‌مدارهای بیشур عاشق شیرین‌کاری برای جلب توجه رسانه‌ها بود. در یک مورد دستور داد که چندین نفر از بازرگانان انگلیسی، وی را بر سریری حمل کنند و بعد در مقابل وی زانو بزنند و سرود وفاداری بخوانند. آنها هم البته با کمال میل این کار

## عشق

سراسر زندگی یک بیشبور عشق ورزیدن است، منتهای خودش. به قول یکی از بیمارانم «تنها مرام یک بیشبور آن است که فقط به خودش عشق بورزد؛ کاری که وقتی یک بار تجربه شد، آدم دوست دارد باز هم تکرارش کند.» البته مشکلی در اینجا وجود دارد و آن اینکه چون بیشبورها بر اساس طبیعتشان نمی‌توانند کس دیگری را دوست بدارند (جز موقعي که پای منافعشنان در میان باشد) فهمشان از مقوله‌ی عشق بسیار محدود و تک بعدی می‌شود. مثلاً آنها می‌توانند ببخشند، اما فقط خودشان را. تصور اینکه می‌توان دیگران را هم بخشید به سختی برای یک بیشبور قابل پذیرش است. سیاره‌ی عشق یک بیشبور، سیارک بسیار کوچکی است که بر روی آن فقط برای یک نفر جا هست و کس دیگری را به آنجا راه نیست.

بیشبورها عاشق این چیزهایند:

- خودشان.
- موقعیت‌شان.
- ثروت.
- مقام‌شان.

---

را انجام دادند و در مقابل قراردادهای بسیار سودآوری بستند. به قدری سودآور که گفته می‌شود صدھا تاجر اروپایی برای حمل عیدی امین و سرود خواندن در آن سال اعلام آمادگی کردند! احتمالاً در راستای فرافکنی که خصیصه اصلی سیاستمدارهای بیشبور است عیدی امین در سال ۱۹۷۸ برای جبران نابودی اقتصاد و کشاورزی و صنعت اوگاندا دستور حمله به تانزانیا صادر کرد. ارتش عیدی امین که تقریباً تمام بودجه اوگاندا را مصرف می‌کرد به تانزانیا رفت و یک سال بعد برگشت، در حالیکه نیروهای ارتش تانزانیا و اعضای تبعیدی ارتش اوگاندا به دنبالش بودند! امین شکست خورد و به نزد کسانی رفت که باید می‌رفت. ابتدا به نزد عمر قذافی در لیبی و سپس صدام حسین در عراق و در آخر پیش ملک فهد در عربستان سعودی. سرانجام در سال ۲۰۰۳ در همان جا درگذشت. —

- ماشین‌شان.
- علمشان (اگر تحصیل کرده باشند).
- نظرات‌شان.
- تعصبات‌شان.
- نفرت ورزیدن. این امر به خصوص در مورد بیشورهای خودمُحق‌بین، یعنی بیشورهای اهل بحث و استدلال صادق است.  
بیشورها عشق شدیدی به داشتن این چیزها دارند:
  - هر چیزی که مال آنها نیست.
  - قدرت.
  - شهرت.

## فداکاری

کلمه‌ایست که در قاموس بیشورها معنایی ندارد مگر به این مفهوم که دیگران تسلیم خواسته‌های آنها بشوند. هرگز از هیچ بیشوری نخواهید که چیزی را رها کند، حتی اگر واقعاً به نفعش باشد. بیشورها ذاتاً اهل رها کردن نیستند و اصولاً نمی‌توانند چیزی را از دست بدهنند. از آن‌سو اگر از یک بیشور پرسید «ممکن است لطف کنی و این دو تا بلیط تماشای مسابقه فوتبال را از من قبول کنی؟» مجبور می‌شود که دست رد به سینه‌تان بزند چرا که از او خواسته‌اید لطفی در حق شما بکند. راه درست برای چنین درخواستی این است که بگویید «بیین، می‌خواستم تو را با خودم ببرم تماشای مسابقه فوتبال، اما راستش به بچه‌ام هم همین قول را داده‌ام. تو که نمی‌یابی؛ می‌یابی؟» در این صورت او در عرض دو دقیقه با هر دوز و کلکی که شده، هر دو بلیط را از چنگ شما درمی‌آورد و حتی اگر به قیمت به هم زدن همه برنامه‌هایش باشد، از آنها استفاده می‌کند.

## ارتباط

بیشурورها عاشق حرف زدن هستند، به خصوص درباره‌ی خودشان. ضمناً آنها در حرف زدن به صورتِ مغشوش‌ترین و مبهم‌ترین حالت‌های ممکن، استاد هستند. با این روش به راحتی می‌توانند از زیر بار هر مسئولیتی برای ادعاهای خود شانه خالی کنند و هر چیزی را بعداً انکار کنند. مثلاً یک بیشурور سیاستمدار هیچ باکی ندارد که معنی چیزی را که گفته چند بار تغییر دهد تا به مذاق مردم خوش آید.

بهترین لحظه برای یک بیشурور وقتی است که از وی خواسته شود که برای برنامه‌ها و پروژه‌ها قواعد را بیان کند یا راهکار ارائه دهد. او می‌داند چگونه با کمترین کلمات ممکن چنان وانمود کند که انگار تمام گزینه‌های احتمالی را هم می‌داند. آنگاه وقتی همه گیج شدند این فرصت را می‌یابد که بادی به غبیب بیندازد و دوباره مطلب را تکرار کند تا بدین وسیله به دیگران، به خاطر این‌که دفعه اول نفهمیده‌اند چه گفته است، احساس حماقت دست بدهد.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> برخی از مدیران ایرانی در این زمینه ابتکار جالبی دارند که در نگاه نخست، عکس روشنی که دکتر کرمانت ذکر کرده به نظر می‌آید ولی در حقیقت همان ساختار را دارد: آنها در آغاز جلسه‌ای که حتی راجع به موضوع آن هم اطلاعی ندارند، با فروتنی و بزرگواری از حاضران می‌خواهند تا ابتدا آنها نظرات خودشان را ابراز دارند. سپس با گوش دادن به حرف‌های آنها، ضمن کسب اطلاع کلی در مورد موضوع بحث، از دیدگاه‌های مختلف راجع به آن مطلع می‌شوند. در انتهای، جناب مدیر که تا به آن موقع با فروتنی در حال استماع نظرات زیردستان و مشاوران بوده است، شروع به اظهار نظر می‌کند که در طی آن مشخص می‌شود ایشان به تنها‌یی به اندازه جمع حاضر درباره موضوع جلسه صاحب ایده بوده‌اند و هر کدام از حاضران فقط به بخشی از نظرات ایشان رسیده - بوده‌اند! سرانجام یکی از ایده‌های ایشان به تصویب می‌رسد که اتفاقاً در ابتدای جلسه توسط یکی از حاضران نیز به آن اشاره شده بود؛ با این حال حتماً نام آن شخص هم در صورت جلسه ثبت می‌شود تا در صورت بروز هر گونه عاقبت سوئی در آینده، کلیه مسئولیت‌ها متوجه وی شود. - م

به این ترتیب، این بیشعور با زرنگی زمام امور را در موردی که هیچ سرنشته‌ای در آن ندارد در دست می‌گیرد و بقیه را خسته و درمانده به دنبال خود می‌کشد.

بیشعورها وقتی که ارتباطی با دیگران برقرار می‌کنند:

- عیب‌جویی می‌کنند.
- خودشان را بزرگ نشان می‌دهند.
- آن چیزی که منظورشان است را نمی‌گویند.
- آن چیزی که می‌گویند مرادشان نیست.
- خودشان هم معنای حرفشان را نمی‌فهمند.
- اهمیتی به دانسته‌های دیگران نمی‌دهند و طوری حرف می‌زنند  
انگار که همه با آنها موافقند.
- برای حفظ کردن خودشان دروغ می‌گویند.
- برای تخریب دیگران دروغ می‌گویند.
- برای مزه‌اش دروغ می‌گویند.
- بنا به عادت دروغ می‌گویند.
- واقعیات را تحریف می‌کنند.
- گزارش‌ها و آمار را انگولک می‌کنند.
- همیشه با احساساتشان صادقند البته مادامیکه احساساتشان مملو از عصبانیت، ناراحتی و خشم باشد.
- هرگز نظر کسی را جویا نمی‌شوند مگر اینکه قصد دزدیدن ایده-های او را داشته باشند.
- هر وقت که ذره‌ای احساس کنند حقشان خورده شده کولی‌بازی درمی‌آورند.

- هر وقت کسی متوجه شود توسط آنها حتش خوردش شده یا مورد ظلم قرار گرفته، سریعاً موضوع بحث را عوض می‌کند.

### گوش دادن

بیشاعورها شنووندۀ‌های خوبی هستند. آنها در کشف نقطه ضعف‌ها و نقایص دوستان، همکاران و دشمنانشان مهارت دارند تا از این اطلاعات در زمان مناسب سوء استفاده کنند. علاوه بر این با تظاهر به گوش دادن، تحسین دیگران را هم بر می‌انگیزند؛ اما واقعیت آن است که در پس این تظاهر به گوش دادن، آنها هیچ چیزی نمی‌شنوند.

### رواداری و مدارا

بیشاعورها دوست دارند که همیشه خودشان روی قله باشند و دیگران ته دره. تا زمانی که وضعیت به این منوال باشد آنها با شما با مدارا رفتار می‌کنند اما اگر سعی کنید که در این وضعیت تغییری ایجاد کنید، مثلاً خودتان را بالا بکشید آنوقت دل آنها را خواهید شکست و در این صورت هرچه دیدید از چشم خودتان دیده‌اید. مقصراً وقایع ناگواری هم که پس از دلشکستگی آنها برای شما رخ خواهد داد، طبق معمول، بیشاعورها نیستند.

بیشاعورها عاشق حد و مرزند و به دیوارها عشق می‌ورزنند. آنها در سر کارشان، سعی می‌کنند با هر وسیله‌ای که شده برای خودشان محدوده ایجاد کنند تا به همکاران و رقبایشان هشدار دهند که نباید به قلمرو آنها نزدیک شوند. در خانه هم همین کار را به نوعی دیگر انجام می‌دهند تا مطمئن شوند که همسر و بچه‌هایشان نمی‌توانند زیاد به آنها نزدیک شوند و از عمق پوسیدگی آنها مطلع شوند.

بیشورها با هر چیزی کنار می‌آیند به شرط آنکه در محدوده‌ی حد و مرزهایی که آنها معین کرده‌اند جا بگیرد. دنیای کوچکی است، نه؟ در نزدِ یک بیشور رواداری یعنی:

- شما باید هر چیزی را که آنها اراده کنند روا بدارید.
- شما باید هر نظر و ایده‌ی مزخرفی را که آنها دارند روا بدانید.
- هر چیزی که اشتباه است حاصل کار شماست.
- هر کسی که می‌خواهد به آنها برسد باید نابود شود.

#### اعتماد

تنها چیزی که می‌توان در انجام آنها به بیشورها اعتماد داشت، دروغگویی و دسیسه چیدن در مورد هر چیزی است که آنها گمان می‌کنند به آن علاقه دارند، حتی اگر نداشته باشند. اما در مورد اعتمادِ آنها به دیگران چندان چیزی وجود ندارد. آنها با تنها ی زندگی می‌کنند، و البته همیشه هوش و استعداد عجیبی برای فراهم آوردن وسایل راحتی خودشان دارند.

#### خشم

یکی از چیزهایی که بیشورها استثنائی خوب از عهده‌ی آن بر می‌آیند، خشم و عصبانیت است. آنها از آن دسته آدم‌هایی نیستند که گه‌گاهی از کوره در می‌روند بلکه همیشه از کوره در می‌روند. یک بیشور اعتقاد دارد عصبانیت بهترین وسیله برای رویارویی با جهان درنده‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم. شعار او این است: «هرگز با یک آدم عصبانی مثل خودش رفتار نکن، بلکه ده برابر عصبانی تر رفتار کن.»

بیشورها در موقع زیر عصبانی می‌شوند:

- صبح که از خواب بیدار می‌شوند.
- روزنامه صبح دیر بر سد، حتی اگر مشترک نباشند.
- قهوه‌شان سرد باشد.
- دیگران دستورهای آنها را با دققی که گفته‌اند انجام ندهند.
- دیگران دستورهای آنها را با دققی که گفته‌اند انجام بدھند اما همین امر باعث خراب شدن وجهه‌ی آنها بشود.
- دیگران نتوانند پیش‌بینی کنند که آنها چه می‌خواهند، حتی اگر خودشان هم ندانند.
- بیرون بارانی باشد.
- بیرون آفتابی باشد.
- کسی در حرفشان چون و چرا کند.
- کسی تناقضشان را رو کند.
- کسی نباشد که تقصیر اشتباهاتشان را گردن او بیندازند.
- کسی بخواهد آنها را برای کاری که کرده‌اند سرزنش کند.
- دوستی از آنها تقاضای وام کند.
- دوستی بخواهد طلبش را از آنها بگیرد.
- دیگران از آنها توقع داشته باشند که مسئولیت شناس باشند.
- بچه‌هایشان مثل بچه‌ها رفتار کنند.
- بچه‌هایشان مثل بزرگترها رفتار کنند.
- دیگران از آنها توقع داشته باشند که مثل آدم‌های بالغ رفتار کنند.
- همسرشان از اظهار علاقه‌های ساختگی‌شان خسته شود.
- کسی که با او رابطه دارند از اظهار علاقه‌های ساختگی‌شان خسته شود.

## رابطه جنسی

بیشتر بیشورها، چه زن و چه مرد، خودارضایی را به ارضای نیازهای یک شریک جنسی ترجیح می‌دهند. با این حال یک بیشور هم می‌تواند فرق بین تصور چیزهای لذیذ با خود چیزهای لذیذ را تشخیص دهد. بنابراین آنها سعی می‌کنند که یک زندگی جنسی معمولی داشته باشند.

چنین چیزی برای بیشورها یعنی اینکه:

- آنها رابطه‌ی جنسی دارند اما نمی‌توانند از آن لذت ببرند. این مساله به ویژه در مورد زنان صادق است.
- آنها رابطه‌ی جنسی دارند اما نمی‌گذارند شریک‌شان از آن لذت ببرد. این مساله به ویژه در مورد مردان صادق است.
- آنها رابطه جنسی را به عنوان ابزاری برای تسلط بر شریک جنسی‌شان به کار می‌برند، معمولاً با تظاهر به سردرد.
- آنها رابطه جنسی را به عنوان ابزاری برای تنبیه شریک جنسی‌شان به کار می‌برند، عموماً با تظاهر به عدم تمايل.
- رابطه جنسی مهم نیست مگر اینکه در حین آن بتوانند کتک‌کاری کنند.
- آنها رابطه جنسی دارند اما هرگز درباره‌اش حرف نمی‌زنند.
- آنها درباره‌ی رابطه جنسی حرف می‌زنند اما هرگز تجربه‌اش نکرده‌اند.
- سر لج و لجبازی تصمیم می‌گیرند که با وجود زندگی مشترک، عَزَب بمانند.
- با خیانت چندان مشکلی ندارند، منتها از جانب خودشان.

## غر زدن

بیشترین حجم نق در دنیا را بیشурورها تولید می‌کنند. ناآمی گادفلای<sup>۱</sup> در کتاب «هنر غر زدن» می‌نویسد هر کسی می‌تواند به خاطر کمبودها و نابسامانی-های زندگی غر بزند اما فقط یک بیشурور واقعی است که می‌تواند درباره چیزهایی که به نظر همه بدون اشکال و حتی پسندیده است، غرولند کند. «در یک روز بهاری که به نظر دیگران فوق العاده است، یک بیشور باز هم خواهد توانست اشکال‌گیری کند. او غر خواهد زد که چرا در چنین روز زیبایی باید زیر سقف و در فضای بسته کار کند، یا اینکه چه‌چه پرنده‌گان باعث سردرد او می‌شود. لذت بردن از چنین روزهایی با یک همسر بیشور غرغرو محال است.»

بیشурورها در موارد زیر غر می‌زنند:

- وقتی که دیگران پولی بدست بیاورند.
- وقتی که خودشان پولی بدست بیاورند.
- درباره‌ی این واقعیت که باید برای امرار معاش کار کرد.
- درباره‌ی طول مدتی که بیکار شده‌اند.
- درباره‌ی هوا.
- درباره‌ی اقتصاد.
- به خاطر کم توجهی بچه‌هایشان به آنها.
- به خاطر پرتوقی والدینشان. «ما که آنها را خانه سالمندان گذاشتیم توقع دارند که به دیدنشان هم برویم؟»
- از اینکه در جریان وصیت‌نامه‌ی پدربرگشان سرشان بی کلاه مانده.
- برای سیاست‌های جهانی؛ حتی اگر هیچ دخلی به آنها نداشته باشد.

---

<sup>1</sup> - Naomi Gadfly

- برای اینکه چرا به نظر نمی‌آید هیچکس از آنها خوشش بیاید.
- از دست آدمهایی که مدام در حال غر زدن هستند.

### شراکت

بیشورها عاشق شراکتند و به همین خاطر بسیاری از چیزهایشان را با دیگران قسمت می‌کنند. مثلاً آنها همیشه آماده‌اند که دیگران را در این جور چیزها شریک کنند:

- بدختی‌هایشان.
- تقصیرها.
- تعهدات.
- نگاه کسالت‌بارشان به زندگی.
- اضطراب.
- چرند گفتن.
- نظراتشان.
- تب خالشان.

در مقابل چند چیز کوچک هم هستند که بیشورها دوست ندارند با دیگران در آن‌ها شریک شوند. از جمله:

- ستایش و تحسین.
- قدرت.
- پول.
- وقتیشان.
- لحظات پیروزی و موفقیت.
- فرصت‌ها.

- ایده‌های خوب.
- دوستی.
- توجه دیگران.
- سخنان محبت آمیز.

### تناقض و معما

بیشурها همیشه در حکم معمایی برای دیگران هستند. کارهای آنها همانقدر متناقض و ناساز است که یک جوجه تیغی بخواهد بادکنک بفروشد. این مشکل پیش از هر چیز به خودفریبی و دمدمی‌مزاجی بیشурها بازمی‌گردد. بر اثر انباشت تناقض‌ها، بیشур عاقبت به چنان وضعیتی دچار می‌شود که نمی‌داند کیست و به چه چیزی معتقد است. بیشورها:

- معمولاً در همان حالی که دارند عهده‌شکنی می‌کنند و دروغ می‌گویند، ادعای تعهد و صداقت دارند.
- در هنگامی که شما دارید صورتحسابشان را می‌پردازید از استقلال و مناعت طبع خودشان حرف می‌زنند.
- وقتی که تمام رشته‌های شما را پنبه می‌کنند، مدعی‌اند که «فقط به خاطر خود شما» بوده‌است که این کار را کرده‌اند.
- هیچ وقت به اندازه‌ی وقتی که دارند راجع به موضوعاتی حرف می‌زنند که هیچ اطلاعی درباره آنها ندارند، خود رای و یک‌نده نیستند.
- مدعی‌اند که عاشق خدا و دشمن شیطان هستند در حالیکه از رفتارشان انکار اولی و ارادت به دومی آشکار است.

## استهلاک

همچون هر اعتیادی، بیشعوری هم در طول زمان، عوارض جبران ناپذیری بر نیروی حیاتی انسان به جا می‌گذارد. بیشعور شدن یک جوان بیست و پنج ساله آسان است اما برای همین شخص بسیار سخت و فرساینده خواهد بود که بیست سال با این عارضه و ملزمومات آن (مثل ریاکاری، تظاهر و دسیسه‌چینی) به زندگی ادامه دهد. به همین دلیل است که گذر زمان آن‌ها را خسته و فرسوده می‌کند و اندک‌اندک متقادع می‌شوند که شاید راه بهتری برای ادامه زندگی وجود داشته باشد. علائم اصلی فرسودگی ناشی از بیشعوری این‌ها هستند:

- از غرولند دائمی و بی‌وقفه خسته می‌شوند.
- دیگر به چرندگانی خود اعتقاد راسخ ندارند.
- شروع می‌کنند به نامه نوشتن به «سنگ صبور» مجلات.
- بیشتر از گذشته خواب نابودی تمام دشمنانشان را می‌بینند.
- هر روز بیش از پیش به این واقعیت پی می‌برند که مردم از آنها خوششان نمی‌آید.
- هر روز بیش از پیش به این واقعیت پی می‌برند که حتی آدمهایی که به آنها ابراز عشق و علاقه می‌کنند هم از آنها خوششان نمی‌آید.
- هر روز به سوءظن بیشتری دچار می‌شوند: «وای خدا... نکند من یک بیشعورم؟!»

تهیه‌ی فهرست کاملی از نشانه‌های بیشعوری ناممکن است. مانند هر بیماری، یک بیشعور هم به صورت‌های بسیار متنوعی رفتار می‌کند. هر

بیشурی الزاما تمام این خصوصیات را از خود بروز نمی‌دهد؛ اما خصوصیاتی که ذکر شدند، امروزه رایج‌ترین نشانه‌های بیشурی در زندگی انسان‌ها هستند.

مهمترین و مفیدترین چیز برای بیشورها آن است که بتوانند خودشان را آنگونه که هستند، به عنوان بیشур بشناسند. به عنوان مقدمه درمان، بیشур باید بفهمد که مشکلات او ناشی از مردم و حاصل شرایطی خارج از اراده‌ی او نیست بلکه آنها ناشی از بیماری و نگاه بیمارگونه خودش به زندگی است.

همانگونه که آلیس گوبر<sup>۱</sup> در کتاب ارزشمندش بیشурی واگیر دارد می‌نویسد، یک بیشур عادی به سادگی می‌تواند ده تا بیست نفر دیگر را به حالات پریشانی، جنون، تهاجم و گناه دچار سازد. بسیاری از بیماران روانی و آدم‌های افسرده، از هیچ چیزی به اندازه‌ی آدم‌های بیشур آسیب ندیده‌اند. بسیاری از بیشورها، به حق از اینکه دور و برشان را افراد عصبی و روانی احاطه کرده‌اند شاکی هستند اما آنها توجه ندارند که به خاطر تحمل اعمال و رفتار آنهاست که اطرافیانشان به این حال و روز افتاده‌اند!

از این رو چندان فایده‌ای ندارد که شخص بیشур همسرش را طلاق دهد یا برای خودش بابت سرپرستی بچه‌ها سلب صلاحیت بگیرد یا شغلش را عوض کند. چرا که در موقعیت جدید نیز آن بیشур به سرعت دست‌بکار دیوانه کردن اطرافیان خود می‌شود و در طول مدت کوتاهی آن‌ها را هم به افرادی نظیر اطرافیان قبلی خودش تبدیل می‌کند. نه؛ این کارها بی‌فایده است و بیشурی فقط با یک روش قابل درمان است. بیشур باید قبول کند که بیمار است و دارد دیگران را هم آلوده می‌کند. در غیر این صورت، این حرکت دایره-وار ادامه می‌یابد و این بیماری تا زمانی که بیشур مسئولیت و شرایط درمان

---

<sup>1</sup> - Alice Goober

بیماری اش را نپذیرد همچنان بازآفرینی می‌شود. او باید دست از بیشعوری بردارد و آدم شریفی بشود. یک باشعور.

درمان می‌تواند فرح‌بخش باشد. این ادعا شاید برای یک بیشعور معمولی عجیب به نظر برسد اما واقعیت این است که زندگی بدون عصبانیت، تقلب، دروغ و دسیسه‌چینی (که همه بیشورها همیشه به آن مشغولند)، لذت‌بخش‌تر است. در ابتدای درمان، فرد بیشور گیج و منگ است و تنها چیزی که برایش روشن است این است که زندگی اش تهمی و پوچ است. اما این احساس پوچی کم کم بهبود می‌یابد و بجایش شعور و انسانیت جایگزین می‌شود.

سرانجام روزی می‌رسد که بیشور در آینه نگاهی بیندازد و واقعاً چیزی بجز خلا و پوچی ببیند. انسانیت و انگیزه و شعور را ببیند و بفهمد که چیزهای مهمی را دوباره به دست آورده است. خب، البته ممکن است که آن تصویر واقعاً از آن خودش نباشد و مال زنش یا بچه‌هایش باشد که دارند از پشت سرش به تصویر خودشان در آینه نگاه می‌کنند. اما همین امر که او و آنها در یک آینه‌ی مشترک به خودشان نگاه می‌کنند مایه‌ی امیدواری و گام مهمی در مسیر بهبودی است.

## تمرین‌ها

۱ فهرست‌هایی را که در این فصل ارائه شده مرور کنید. هر ویژگی که جزو خصوصیات عادی شماست را با عدد ۲ مشخص کنید و اگر اصلاً در شما وجود ندارد به آن عدد ۰ بدهید. به حالت بینایینی هم ۱ بدهید. سپس عده‌ها را جمع بزنید. اگر حاصل جمع بیشتر از ۱۰۰ شد حتماً برای ادامه زندگی به فکر قطب جنوب یا جهنم‌دره‌ای دورافتاده باشید.

۲ جرای هر یک از رفقایتان هم این آزمون را انجام دهید. اگر همه آنها امتیاز بیشتر از ۱۰۰ کسب کردند در نظر داشته باشید که «کند همجنس با همجنس پرواز»!

۳ فکر می کنید اگر کسی زندگینامه شما را می نوشت، چند نفر آن را باور می کردند و واقعی می دانستند و چند نفر فکر می کردند که یک هجوبیه مسخره و مبتذل است؟

## ۵

### شدت بیشوری

بیشوری برای تمام فصول  
در خیابان و در بیابان  
چه در سنگر، چه در بندر  
- از دیوان اشعار «زندگی با  
بیشورها»

برای بررسی و شناخت دقیق بیشوری، فهرست کردن نشانه‌های فراوان این بیماری کافی نیست. به عنوان یک بیماری، بیشوری چنان قدرتی دارد که همه زندگی انسان را درگیر خود کند و همه افرادی را که در معرض ابتلا هستند آلوده سازد. تا زمانی که این ویژگی مهم را خوب درک نکنیم نخواهیم توانست درمان عاقلانه‌ای برای آن بیابیم.

از بسیاری جهات، بیشوری مثل باد می‌ماند. ممکن است باد آرام و یا شدید باشد، همچنین متناوب و یا غیر یکنواخت. شاید آنقدر ملایم باشد که فقط اندکی موہایمان را آشفته کند و یا آنقدر شدید که چادر مسافرتی مان را از جا بکند. بعضی وقتها هم به شکل گردبادها و توفان‌های مهیب ظاهر می‌شود و ویرانی‌های گسترده به بار می‌آورد.

مثل باد معمولی، معمولاً بیشورها طوری رفتار نمی‌کنند که باعث نگرانی کسی شود. اما در فرصت مناسب، همچون تندباد مهیبی می‌توانند با سرعت و درنده‌خوبی وحشتناکی به دیگران حمله کنند. از این رو، برای بهتر شناختن

بیشурی ضروری است که میزان شدت بیشурی را تعیین کنیم و همچنین بینیم چگونه بیشورها یاد می‌گیرند که عقاید خود را رقیق کنند و زیر نقابی از نجابت پنهان شوند.

بعضی اوقات برای افراد ناییشور، درک بیشوری به عنوان یک قدرتی که در کالبد شخص مبتلا نفوذ می‌کند دشوار است چرا که بشر با واقعیت‌های قابل لمس خو گرفته است. اما واقعیت آن است که بیشوری همچون قدرتی غالب در کالبد مبتلا نفوذ و در شخصیت او حلول می‌کند. این فرآیند با اعلام اینکه شخص مغلوب چه کار باید بکند و چگونه باید آن را انجام دهد از سوی قدرت غالب آغاز می‌شود. در ابتدا فرد، از این دخالت و تجاوز به حریمش منجر می‌شود اما پس از مدتی (بیست دقیقه یا همین حدودها) این مساله برایش عادی می‌شود و دیگر توجهی به آن نمی‌کند. این قدرت غالب، یعنی بیشوری را به عنوان بخشی از خود می‌پذیرد و حتی موقعش هم که بشود به آن اتکا می‌کند.

بیشور تمام عیار در میان بیشورها، مثل گرددباد و توفان در میان بادهاست. این نوع بیشورها آسیب‌رسان‌ترین نوع بیشورها هستند؛ از همان‌هایی که معمولاً عکسشان از تلویزیون به عنوان افراد شرور و جناپتکار پخش می‌شود. بیشور تمام عیار، منبع بی‌پایانی از خشم و هیجان و ویرانگری است؛ آنقدر که حتی از توی صفحه تلویزیون هم می‌خواهد به دیگران آسیب برساند. او سرانجام طوری می‌میرد که فقط یک بیشور سزاوار آن است.

در زندگی واقعی، به ندرت یک بیشور تمام عیار با بمب و سلاح‌های خودکار برای کشتن مخالفانش به سراغ آنها می‌رود. تخصص این بیشورها، بیشتر در تخریب و انهدام شخصیت است هر چند که توانایی آن را دارند که در سایر زمینه‌ها هم نفرت‌انگیز، بی‌رحم، خشن و استثمارگر باشند.

جان<sup>۱</sup> آدمی بود که برای یک بیشур تمار عیار کار می‌کرد. یک بار به او گفته شد که باید تا پایان هفته گزارش مهمی را آماده کند و آماده باشد که اولین روز کاری هفته بعد آن را ارائه کند. او تمام تعطیلات آخر هفته را روی آن گزارش کار کرد تا آن را به بهترین نحو آماده کند و ساعت ۸ روز دوشنبه گزارش روی میز کار رئیس قرار داشت. پنج دقیقه بعد رئیس به او تلفن کرد. رئیس فریاد زد: «این گزارش باید تا روز جمعه آماده می‌شد، الان دیگر برای من ارزشی ندارد.»

جان گفت: «اما شما گفتید باید امروز صبح آن را بدهم.»  
رئیس پرسید: «منظورت اینست که من اشتباه می‌کنم؟»  
جان جواب داد: «ابدا این طور نیست. منظورم اینست که حتماً من منظور شما را اشتباهی فهمیده‌ام.»

رئیس توپید: «دیگر تکرار نشود.» و گوشی را گذاشت.  
جان همیشه تلاش می‌کرد تا آنچه را که به او واگذار می‌کردند به بهترین نحو انجام دهد، اما هیچ وقت آن‌طور که خواسته بودند، نمی‌شد. او مدام در حال وحشت از خشم رئیسش بود حتی اگر واقعاً کارش بی عیب و نقص بود و این در حالی بود که رئیسش در واقع برای انجام دو کار به او وابسته بود، یکی کار خودش و آن دیگری کارِ جان.

بهترین راه برای سروکار داشتن با بیشурهای تمام عیار آن است که تا حد امکان با آنها سروکار نداشت! اگر چنین چیزی ممکن نباشد، راهی که جان یاد گرفته بهتر است: رفتار با حداکثر احتیاط.

اصلاً به فکر اینکه آنها تحلیل بروند، پیر شوند و خود به خود خلع سلاح شوند نباشید. این آدھا بنیه و استقامت وحشتناکی دارند. آنها سردرد یا زخم

---

<sup>۱</sup> - John

معده نمی‌گیرند، بلکه خود باعث این امراض می‌شوند! به نظر می‌رسد که روئین- تن اند. آدمهایی که درباره‌شان گفته می‌شود: «خدا آنها را نمی‌خواهد و شیطان هم می‌ترسد که زیاد بهشان نزدیک شود» و بنابراین ما گیر آنها افتاده‌ایم.

یک درجه خفیف‌تر از بیشورهای تمام‌عیار، بیشورهای گه گیر هستند.

این افراد مثل نسیمی در یک روز گرم و مرطوب هستند که غالباً مطبوع است اما ناگهان چنان شدید می‌شود که کلاه را از سر آدم بر می‌دارد. آنها می‌توانند همسایه‌ها و همکاران بسیار خوبی باشند و می‌دانند که چگونه با دست و دل بازی، مهربانی، نجابت و کمک به دیگران رفتار کنند؛ البته اگر بخواهند و به نفعشان باشد. بیشوری آنها فقط وقتی که تحریک شوند یا تحت استرس زیادی قرار بگیرند، ناگهان فوران می‌کند، اما در سایر مواقع کاملاً مثل آدمهای معمولی به نظر می‌رسد.

ایدیث<sup>۱</sup> یکی از نمونه‌های کلاسیک این نوع بیشوری بود. مادر جوانی که می‌توانست استرس را تحمل کند و در هر شرایطی به طور قابل تحسینی وظایف مادری را انجام دهد. او بچه‌هایش را در ناز و نوازش بار آورده بود اما یک روز ناگهان آن رویش بالا آمد. ایدیث سه بار به بچه‌هایش گفته بود که اسباب بازی‌هایشان را جمع و جور کند اما یک ربع بعد که به اتاق آنها رفت، باز هم دید که اسباب بازی‌ها همانطور ریخته و پاشیده‌اند. بنابراین همه‌ی آنها را جمع کرد و توی چند تا جعبه گذاشت و بعد جلوی چشم خود بچه‌ها همه‌ی آنها را به یک موسسه‌ی خیریه داد. عمدتاً هم بچه‌ها را مجبور کرد تا خوب نگاه کنند که چطور تمام اسباب بازی‌های نازنین آنها را صدقه می‌دهد. بچه‌ها تا چهار روز بعد گریه می‌کردند اما او خم به ابرو نیاورد. ایدیث به آنها گفت که اگر اسباب بازی تازه می‌خواهند باید پول‌هایشان را برای خریدشان جمع کنند و تا حالا هم

<sup>1</sup> - Edith

که هیچکس ندیده یک بچه سه ساله منبع درآمدی برای این جور مخارج داشته باشد.

رامترین نوع بیشурهای آب زیرکاه هستند. البته منظور این نیست که این نوع بیشурهای کم خطرتر از بقیه بیشурهای هستند بلکه منظور این است که زیاد به چشم نمی‌آیند. با مشاهده و اکتش جامعه نسبت به بیشурهای تمام‌عیار، بیشурهای آب زیرکاه ترجیح می‌دهند که پشت نقابی از مهربانی و خونسردی پنهان شوند اما در عین حال آنها همواره می‌دانند که چگونه این خنجر غلاف شده را به موقع بیرون بکشند و بدون اینکه هیچکس تصورش را بکند، کار خودشان را بکنند.

یک بیشور آب زیرکاه، مثل بادی در بعد از ظهر بهاری است. از آن نوع بادهایی که هرچند دلنشیں و مطبوع هستند اما نرم نرمک آدم را به چنان سرماخوردگی‌ای دچار می‌کنند که نیمی از تابستان صرف دست و پنجه نرم کردن با آن شود.

ممکن است یک نفر سال‌ها بین بیشурهای آب زیرکاه زندگی کند اما متوجه بیشوری آنها نشود. بر حسب ظاهر شاید آنها رئوف، خونگرم، چرب زبان، دست و دلیاز و حتی پرهیزگار به نظر برسند. اما همه این صفات در حقیقت بازی‌های تمرین شده‌ای برای فریب و جلب اعتماد دیگران است و در پس این کارها، آنها به همان ترفندهای معمولی بیشورها مشغولند.

بیشурهای آب زیرکاه معمولاً به صورت منفعل-فعال عمل می‌کنند. آنها بیشترین آسیب‌شان را از طریق غفلت و تغافل وارد می‌کنند به این صورت که طوری در کارهای معمولی و موظفشان دچار خطا می‌شوند که زیانش به شما

برسد. از آن سو آنچنان برای شما دلسوزی می‌کنند که انگار مادر ترزا<sup>۱</sup> هستند، با این تفاوت که هیچ کمکی نمی‌کنند.

دکتر روید در کتاب بیشурها در میان ما می‌نویسد: «آسیب‌رسانی و مردم‌آزاری بعضی از بیشурها بطور خودکار است. آنها برای این کار احتیاجی ندارند که دروغ بگویند، کلک سوار کنند، از کوره دربروند یا دعوا کنند؛ بلکه فقط با تنها گذاشتن شما در موقعیت‌های بحرانی، یا پرت کردن حواستان از وظایفی که باید انجام بدهید و سرزنشی که بعد از آن نشارتان می‌شود، به هدف خود می‌رسند.»

بیشурهای آب زیرکاه بر دو گونه‌ی کلی هستند: خوشرو و ترشو. بیشур بودن به سبک آب زیرکاه خوشرو، برای خودش هنری محسوب می‌شود. این بیشурها در مقابل شما شیرین و چرب‌زبان هستند. بعضی وقت‌ها آنقدر شیرین‌زبانی می‌کنند که آدم فکر می‌کند کاسه‌ای زیر نیم کاسه‌شان هست؛ که خُب البته هست! این افراد نسبت به هر اتفاقی که پیرامون شما می‌افتد علاقه نشان می‌دهند و به خاطر ناکامی‌هایتان ناراحت و غصه‌دار می‌شوند. البته این فقط ظاهر قضیه است و آنها در حقیقت به خاطر هر شکست و ناکامی شما خوشحال هم می‌شوند؛ منتها با این روش و بازی کردن نقش مونس غمخوار، آنها به تدریج شما را مبدل به چنان آدم دلنازک و افسرده‌ای می‌کنند که برای هر چیزی، از آواز غمگین پرندگان تا لنگیدن یک سوسک حمام،

<sup>۱</sup>- مادر ترزا در سال ۱۹۱۰ در مقدونیه‌ی کنونی به دنیا آمد و در آن زمانه به نام واقعی‌اش «آگنس گوک بژازین» صدا می‌شد. بعداً به گروهی بنام «خواهران لورتو» پیوست و نام «ترزا» را انتخاب کرد و اندک اندک آنقدر کارهای خیر و عام المنفعه انجام داد که به مادر ترزا معروف شد. او از سال ۱۹۳۹ برای تبلیغ مسیحیت به هند رفت و از ۱۹۴۶ خدمت به فقرا را پیشه‌ی خود نمود. به خاطر خدمات انسان‌دوستانه مادر ترزا در سال ۱۹۷۹، جایزه نوبل به وی تقدیم شد. او در سال ۱۹۹۷ در ۸۹ سالگی درگذشت. پاپ ژان پل دوم در سال ۲۰۰۳ زحمت کشید و از واتیکان وی را آمرزیده اعلام کرد. -م

گریه‌تان بگیرد تا در نهایت به عجز کامل برسید و برای مشاوره و راهنمایی در هر کاری محتاج و وابسته به آنها بشوید.

بیشурهای خوش و معمولاً در اماکن روحانی یافت می‌شوند. کشیشی به

نام باب<sup>۱</sup> ماجرای زیر را در یکی از جلسات درمان عمومی تعریف کرد:  
یک روز بعداز ظهر قرار بود باب جلسه‌ای را با اعضای کلیسا برگزار کند  
اما در آخرین دقایق به مرکز خرید اصلی شهر فراخوانده شد تا در جلسه‌ای که  
اسقف برای بحث درباره بی‌خانمان‌ها ترتیب داده بود شرکت کند. او دستارش  
کارولین تیتزورثی<sup>۲</sup> را به جای خودش به جلسه اعضا فرستاد. یکی از اعضای  
حاضر در جلسه برای بار دوم نسبت به غیبت باب تذکر داد. پاسخ تیتزورثی  
همان چیزی بود که از یک بیشур خوش و انتظار می‌رفت: «ما باید دعا کنیم باب  
از این راهی که می‌رود هر چه زودتر بازگردد.»

باب این طعن را روز بعد از دیگران شنید. وقتی که ماجرا را به روی  
کارولین آورد، او لبخندی زد و ضمن عذرخواهی ادعا کرد که چنین منظوری  
نداشته و مطلب بد نقل شده است. او با خوشرویی گفت: «من گفتم که دعا کنیم  
تا شما زودتر از آنجا برگردید و به جمع ما بپیوندید.»

غشای شیرین و دلچسپی که نیرنگ‌های این نوع بیشур با آن پوشیده  
شده باعث می‌شود که گیر انداختن یک بیشур خوش و بسیار سخت باشد و  
تازه اگر بتوانید مچ آنها را بگیرید هم آنها آنقدر زبان‌بازی می‌کنند تا سرانجام  
شما را قانع کنند که سوءتفاهم بیش آمده است.

یک بیشур آب زیرکاه ترشو خیلی شبیه آن قبیل گربه‌های خانگی  
است که تا وقتی در دامن آدم هستند خیلی دوستانه و ملوس فقط خروخت می‌-

<sup>1</sup> - Bob

<sup>2</sup> - Rev. Caroline Tittsworth

کنند اما تا پایشان به حیاط خلوت می‌رسد تبدیل به درندگان خونخوار می‌شوند و از بابت این خصوصیت دوگانه، شگفت آورند.

این بیشурها نسبت به هر کسی که شادر، موفق‌تر و با استعداد‌تر از خودشان باشد، حسادت می‌ورزند. در نتیجه در پس ظاهر ملايمشان مثل دیگی در حال جوشیدن هستند و از هیچ نوع نفاق و اختلاف‌افکنی‌ای رویگردان نیستند. در ظاهر آنها همیشه به دنبال اتحاد فامیلی و دور هم جمع شدن خانواده هستند اما در واقع به طرز روش‌مند و ماهرانه‌ای از همین فعالیت‌هایشان چنان در جهت سمپاشی و مسموم کردن فضای خانواده استفاده می‌کنند که برادر علیه خواهر، پدر علیه فرزند و عمو علیه برادرزاده موضع بگیرد و همه با هم دشمنی بورزند.

آنها در قالب مدافعان اخلاقیات و پاکدامنی هم ظاهر می‌شوند و تقریبا همیشه روی مسائل ریز و کم اهمیت متمرکز می‌شوند. از این رو، منبعی از غیبت و بدگویی هستند و هر چند هیچ وقت به خاطر غیراخلاقی بودن غیبت، قبول نمی‌کنند که در حال غیبت کردن هستند اما همیشه در ملاعام با آبرو و حیثیت افراد بازی می‌کنند.

همچون بیشتر اخلاقیون و مدعیان عفاف و پاکدامنی امروزی، بیشурهای آب زیرکاه ترشو معمولاً طوری ژست می‌گیرند که انگار مجسمه‌ای از اخلاق حسنی هستند اما این ژست‌ها هم چیزی جز فریب و سوءتفاهم نیست. علاقه‌ی زائدالوصف آنها به کشف و مثلاً اصلاح گناهان و اشتباهات دیگران در حقیقت ابزاری است برای انحراف افکار و پرت کردن حواس دیگران از اشتباهات و نقایص خودشان.

اگر منافع یک چنین بیشوری اقتضا کند می‌تواند چندین ساعت خطابه غرایی در باب فروتنی و انسانیت و بخشش برای شما ایراد کند اما خدا نکند که

یک بار از همین آدم طلب بخشنش کنید. آنوقت معانی جدیدی برای کلمه بخشنش یاد خواهید گرفت، معنی‌هایی از قبیل متلک و فحش و داد و بیداد! تلاش برای تشریح و دسته‌بندی شدت بیشعوری نباید باعث شود که هیچکدام از آنها دست کم گرفته‌شوند یا گمان شود که یک بیشعور همیشه در یک محدوده‌ی تعریف شده عمل می‌کند. چه بسا یک بیشعور تمام عیار هم با داشتن یک شغل خوب و خانواده گرم، مدت‌های مديدة مثل یک انسان باشعور عمل کند و در دسته‌ی بیشورهای گهگیر قرار گیرد. یک بیشعور آب زیرکاه خوشرو هم اگر خسته شود و یا مضطرب باشد ممکن است که به نوع ترشرو تبدیل شود.

از آنسو، بحث درباره شدت درجات بسیار مهم است چرا که تحقیقات نشان می‌دهد وقتی که یک شخص معمولی کلمه‌ی «بیشعور» را می‌شنود، فقط بیشعور تمام عیار به ذهنش می‌آید. همین مساله، باعث می‌شود آنها نتوانند بیشورهای گهگیر و آب زیرکاه را تشخیص بدهند و بشناسند. علاوه بر این ممکن است برخی از اشخاص به خاطر نادیده‌گرفتن پارامتر شدت بیشعوری نفهمند که خودشان هم بیشعور هستند گیریم که تمام عیار نباشد.

چه شما از روی کنجکاوی شخصی درباره بیشعوری مطالعه و تحقیق می‌کنید و چه اینکه در یک دوره درمانی قرار دارید، درک این واقعیت که تمام بیشورها روش‌ها و منش‌های مشابهی ندارند، بسیار مهم است. اهداف آنها و ساختار کلی شخصیت‌شان مشابه هم است اما ممکن است ابزارها و روش‌های رسیدن به هدفشان به کلی با هم متفاوت باشد.

شاید این نکات به نظر مهم نیایند اما اگر نتوانیم بیشورهای را دسته‌بندی کنیم هرگز نخواهیم توانست به درمان درست و ریشه‌ای آنها

پردازیم. به قول یکی از بیشاعورها: «اگه جزو راه حل نیستی پس لابد بخشی از مساله‌ای.» فقط یک بیشاعور در حال درمان می‌فهمد این حرف یعنی چه.

### تمرین‌ها

- ۱ شما چه نوع بیشاعوری هستید؟
- ۲ آیا تا به حال از دست یک بیشاعور تمام عیار ذله شده‌اید؟
- ۳ اگر یک بیشاعور تمام عیار با یک بیشاعور آب زیرکاهِ ترش رو ازدواج کند فرزند آنها چه نوع بیشاعوری خواهد شد؟

فصل



[ از بی‌شعور ما ]

## ۶

### بیشур اجتماعی

گاهی اوقات نیمه شب از خواب می‌پرم و با  
تعجب از خودم می‌پرسم آیا بیشурها هم  
در همان زمانی که سایر انسان‌ها تکامل  
یافتند، روی این سیاره به وجود آمدند؟ یا  
از سیاره‌ی دیگری مثل اورانوس آمدند؟  
- اریکا<sup>۱</sup>، قربانی بیشурهای  
خانوادگی

بیماری بیشوری از بُعد فرهنگی انواع بسیار گوناگونی را شامل می‌شود. متاسفانه در تمام مراجع و منابع، بحث درباره‌ی بیشوری به بحث درباره‌ی بیشورهای تمام عیار محدود شده است و تازه همین بیشورها هم در شاخص- ترین موارد و موقعیت‌ها نظیر کار، اعتراض‌های مدنی، دولت و اعتقادات توصیف و بررسی شده‌اند. البته این موارد مهم‌اند و درباره‌ی آنها در بخش‌های بعدی سخن خواهیم گفت اما نباید به این بهانه از بیشورهای اجتماعی که چندان به چشم نمی‌آیند غفلت ورزید. این‌ها همان بیشورهای معمولی‌ای هستند که در پیاده‌روها، خیابان‌ها، سینماها، میهمانی‌های خانوادگی و حتی رختخواب<sup>۲</sup> ما به راحتی یافت می‌شوند.

<sup>1</sup> - Erica

البته گاهی اوقات تشخیص بیشурهای اجتماعی از افراد عادی بسیار سخت می‌شود، ولو اینکه تمام خصوصیات معمولی بیشورها را هم از خود بروز بدھند. نخستین دلیل این مساله آن است که آنها با زیرکی فراوان ادای آدم‌های معمولی را درمی‌آورند و ما هم باور می‌کنیم. آنها با مهارت، پشت آداب و رسوم اجتماعی پنهان می‌شوند و به سختی کار می‌کنند تا ما را متقادع کنند که اگر چه یک جورهای خاصی هستند اما کارهایشان خیلی بدتر از کارهای مشابهی که بقیه می‌کنند نیست.

مسائل عاطفی و استعداد آنها در سوء استفاده از احساسات دیگران نیز در عدم شناسایی و افشاری بیشورهای اجتماعی، بی تاثیر نیست. مثلا:

۱. ممکن است آنها از بستگان ما باشند و به همین علت چندان تمایلی به قبول بیشوری آنها نداشته باشیم. از همه‌ی اینها گذشته کمتر کسی حاضر است به راحتی قبول کند که مادر خودش، یک بیشور زایده است.

۲. ممکن است که ما آنها را به عنوان بهترین دوستان خود برگزیده باشیم و از این رو، قبول این اشتباه چندان خوشایند نیست. هیچ کس خوشش نمی‌آید که به این نتیجه برسد که با یک بیشور ازدواج کرده است؛ چرا که این امر مستلزم قبول اشتباه خودش در انتخاب، هم می‌شود.

۳. ممکن است که ما برخوردهای نادری با این اشخاص داشته باشیم. اگر خود ما بیشور نباشیم، معمولاً میلی نداریم که بر مبنای یک یا دو برخورد نتیجه بگیریم که پیشخدمت فلان رستوران بیشور است. ما معمولاً دوست داریم که نیمه‌ی پر لیوان را ببینیم.

۴. ما دوست داریم فکر کنیم که اکثر مردم طبیعی و باشурور هستند. البته تجربه‌های واقعی نشان می‌دهند که اکثربیت مردم بیشурور هستند اما این تفکر که ما در حال تکامل هستیم و نوع انسان هرگز به دوران بوزینگی باز نمی‌گردد در ذهن بسیاری از مردم حک شده است.

با تمام این اوصاف بارها پیش آمده است که ما به طور قاطع حکم کنیم که یک نفر بیشурور است. مثلاً عمه‌ات بیشурور تمام عیار است، پسرعمویم شورور ندارد، مدیر سینمای سر خیابان یک بیشурور گه‌گیر است (یک بار پارسال توی سینما بودم که صدای حرف زدن می‌آمد و چون او فکر کرد من دارم حرف می‌زنم از سینما بیرونم کرد، اما بعدش که فهمید اشتباه کرده برایم بليط مجاني فرستاد)، کارمند اداره‌ی پست یک بیشурور آب‌زيرکاه ترشرو است، معلم پسرمان بیشурور خوشرویست....

مطالعات من نشان می‌دهد که محافل و موقعیت‌های خانوادگی بهترین وضعیت را برای رشد و گسترش بیشурوری فراهم می‌آورد. خصوصاً در آن میهمانی‌هایی که جمعی از عمه‌ها و خاله‌ها و عموها و دایی‌ها و مادربزرگ‌ها و پدربزرگ‌ها و بچه‌های فامیل دور هم جمع می‌شوند تا بعد از بیست و پنج سال هم‌دیگر را ببینند. معمولاً چنین میهمانی‌هایی حاصل تصمیم یک یا دو بیشурور بیکار است که به این نتیجه رسیده‌اند که فامیل خیلی وقت است که از هم دور افتاده‌اند و باید دور هم جمع شوند. همه می‌دانند که چرا افراد فامیل این همه سال است که دور هم جمع نشده‌اند اما هیچکس جرات اظهار آن را ندارد؛ بنابراین، هفتاد، هشتاد نفر آدم که هیچ چیز مشترکی بجز نفرت از هم‌دیگر

ندارند، تعطیلات مصیبت‌آمیزی را در کنار هم می‌گذرانند تا به دو بیشور تمام عیار احساس قدرت و تسلط بیشتری دست دهد.<sup>۱</sup>

نسخه‌ی ساده‌تری از این سناریو در مناسب‌های رسمی‌تری مثل جشن تولد و عید سال نو اجرا می‌شود. یک نفر که علاقه‌ی زیادی به زاد و رود و نسب دارد جشن تولدی برای والدینش می‌گیرد و از تمام افراد فامیل انتظار دارد که توجه کافی به این واقعه‌ی مهم و تاریخی داشته باشند، حتی اگر شده به قیمت پرواز از یک ایالت دیگر با هواپیما برای شرکت در مراسم. هیچ عذر و بهانه‌ای (به خصوص برای داشتن کار و گرفتاری‌های زیاد) پذیرفته نمی‌شود و اگر چنین جسارتی هم بشود، حتماً کسی که تولدش است شیطنت خواهد کرد و در چند جای مجلس با صدای بلند چند بار آه خواهد کشید و خواهد گفت: «وای... چقدر دلم می‌خواست فلانی (یعنی دقیقاً شما!) اینجا بود.»

این‌ها نمونه‌های کلاسیکی از اثرات بیشوری هستند. بیشوری که میهمانی آن‌چنانی ترتیب می‌دهد، با گوشزد کردنِ خیر و صلاح دیگران و مجبور کردن آنها به انجام کارهایی که خیر و صلاحشان را در آنها می‌بیند در حقیقت به دنبال تثبیت برتری و تقویت نفوذ خود است.

اگر زبان خوش کفایت نکند آنها به سرعت وارد مرحله‌ی تهدید و ارعاب می‌شوند. مثلاً سایر اعضای فامیل را تحریک می‌کنند که با تماس‌های تلفنی خود، شما را تحت فشار بگذارند. به عنوان نمونه، یک بیشور شما را با همین روش

---

<sup>۱</sup>- احتمالاً اشاره نویسنده در اینجا، به میهمانی‌های خانوادگی بزرگی است که هنوز هم در بعضی از کشورهای غربی برگزار می‌شود، مدعوین چند شبانه‌روز در میهمانی حضور دارند و عموماً در طول میهمانی از فضای سبز، استخر، ماهیگیری و امکانات مشابه بهره‌مند می‌شوند. خوشبختانه چنین میهمانی‌هایی در کشور ما وجود ندارد و یا به طور کامل منقرض شده‌است. اگر هم در یک میهمانی، تعدادی از افراد فامیل چند ساعتی دور هم جمع شوند وقت را به تماشای تلویزیون، بحث سیاسی، تبادلات بلوتوثی و امثال اینها می‌گذارند و از این‌رو جای نگرانی چندانی، از آن جهت که دکتر کرمانت اشاره می‌کند، وجود ندارد. -م

مجبور می‌کند که در جشن تولد پدرش شرکت کنید. بعد قرار می‌شود که همه پول‌هایشان را بگذارند روی همدیگر تا یک هدیه گران قیمت برای پیرمردی - که آفتاب لب بام است بخرند. هدیه‌ای را که می‌خواهند بخرند، نه شما می- پسندید و نه به درد آن کسی که آن را خواهد گرفت، می‌خورد. با این حال شما مجبورید که لبخند بزنید و بخش قابل ملاحظه‌ای از حقوق بی زبانستان را به عنوان دُنگ تقدیم کنید؛ و گرنه از طرف همه‌ی آنها یکی که در خرید آن هدیه بزرگ ولی بی خاصیت مشارکت داشته‌اند مسخره و تحقیر خواهید شد، حتی اگر خودتان هدیه‌ی مجازایی خریده باشید.

در چنین مجالسی فقط یک هدف دنبال می‌شود: یک نفر با دستاویز قراردادن آداب و رسوم در پی آن است که بر تمام افراد یک خانواده بزرگ اعمال قدرت بیشتری کند. به‌زودی هر یک از اعضای فامیل متوجه می‌شوند که همه‌ی این کارها ریشه در بیشурی دارد اما کمتر بستگانی پیدا می‌شوند که برای متوقف کردن این بازی‌ها و ایستادن در مقابل این بیشورهای اجتماعی کاری بکنند. حقیقت آن است که بیشتر این بیشورهای خانوادگی، با دعای خیر افرادی که طعمه‌ی آنها شده‌اند پیشرفت هم می‌کنند.

در واقع علی رغم وجود تمام خصوصیات عمومی بیشوری در رفتار و کردار بیشورهای اجتماعی، این نوع بیشوری به این دلیل با قدرت به حیات خود ادامه می‌دهد که قربانیان بیشورهای اجتماعی با میل و رغبت شرایط را تحمل می‌کنند. البته این مساله که بسیاری از این افراد حاضر نیستند قبول کنند که با یک بیمار مبتلا به بیشوری طرف هستند هم بی تاثیر نیست. مساله‌ای که تا حدودی قابل درک است، چرا که عموماً افراد عادی تمایلی به ایجاد دردسر ندارند. نتیجه‌ی تمام اینها این است که بیشوری این نوع بیشورها روز به روز ریشه دارتر و موقعیت آنها ثبیت می‌شود.

در تمام این مدت، این بیشورها با مهارت خاصی قواعد دوگانه و سه‌گانه‌ای را به کار می‌برند تا دیگران را گیج و مبهوت کنند و رفتاری با دیگران دارند که هرگز تحمل رفتاری مشابه با آن از سوی دیگران را ندارند. آنها قوانین و امتیازات خاصی را برای خودشان وضع می‌کنند که هم‌زمان مشغول نهی دیگران از آنها هستند.

ضمناً اصلاً این خیال باطل را که با مرگ آنها بتوانید از شر یکی از بیشورهای بزرگتر خلاص شوید را به ذهنتان راه ندهید. این قبیل آدمها اهل ول کردن این دنیا نیستند و اگر عاقبت مجبور به این کار شوند هم بعد از مرگشان دست از سر شما بر نخواهند داشت. پروتلا ورتینگتون<sup>۱</sup> یک گورکن مشهور انگلیسی در کتاب شصت سال در میان مردگان خاطر نشان می‌سازد که بیشورها حتی بعد از مرگشان هم بیشور باقی می‌مانند. آنها در بسیاری از موقع پس از مردنشان هم از قبول حقیقت مرگ سر باز می‌زنند و بر سر بستگان زنده‌شان (که شکر خدا) دیگر نمی‌توانند صدای آنها را بشنوند جیغ می‌کشند.

خود من عمومی داشتم که از همین دست بود. او معمولاً در موقع نامناسبی در هیات یک روح نه چندان سرگردان ظاهر می‌شد و هر بار که بازمی‌گشت بخشی از هیأتش را از دست داده بود. آخرین باری که ظاهر شد همه چیزش را از دست داده بود و فقط بیشوری اش باقی مانده بود. هیچ بلایی خان و مان سوزتر از بیشوری نیست.

---

<sup>۱</sup> - Prutella Worthington

## تمرین‌ها

- ۱ چند بیشعور در بین بستگان درجه اولتان می‌توانید بشمارید؟ در بین بستگان درجه دو چند تا؟ خصوصیات آنها چیست؟
- ۲ هر چند وقت یکبار دوستانی انتخاب می‌کنید که بیشورند؟ این مطلب بیانگر چه چیزی می‌تواند باشد؟!

## ۷

# بیشур تجاری

«دلی بزرگ دارم، آنقدر که همه‌ی اسکناس‌های دنیا در آن جا می‌شوند.»

برنارد گروفشتاین<sup>۱</sup>، یک بیشур تحت درمان

صنعت، بازرگانی و تجارت، رشته‌هایی هستند که بیشورهای زیادی جذب آنها می‌شوند. دلیلش هم ساده است: بیشورها عاشق پول، قدرت و رقابت هستند. برتری طلبی در تجارت با عشق بیشورها به پول مرتبط است. مدیریت، ابزاری می‌شود در دست یک بیشур تا از قدرت و امکانات سوءاستفاده کند و رقابت، محمل ایده‌آلی می‌شود برای ویرانگری، که جزء لاینفک بیشوری است.

در واقع، تاریخ تجارت مملو از بیشورهای فراعنه‌ی مصر، طومارهایی پاپیروسی وجود دارد که عناوینی چون با نسل کشی موفق باشید<sup>۲</sup> و بیشور یک دقیقه‌ای<sup>۳</sup> بر آنها دیده می‌شود. در متن باستانی دیگری با

<sup>۱</sup> - Bernard Grofestien

Winning through Genocide – ۳. اشاره‌ایست طنزآمیز به کتاب «با محدودیت موفق باشید» (Through Intimidation

۴ - One-minute Asshole . باز هم اشاره‌ای طنزآمیز به کتابی بسیار مشهور در زمینه مدیریت به نام «مدیر یک دقیقه‌ای» (One minute manager) نوشته‌ی کنت بلانچارد و اسپنسر جانسون. – م

نام نکات مدیریتی چنگیزخان مغول چهار مرحله برای رسیدن به مقامی که «ایلخان بیشурان» نامیده شده، برشمرده‌اند: ۱) تمام رقیبان را از میان بردار؛ ۲) همه‌ی قدرت را از آن خود کن؛<sup>۳</sup> ۳) نیت واقعی خود را با حصاری از دروغ و نیرنگ از دیگران پنهان دار؛<sup>۴</sup> ۴) چنان عمل کن که کسی جز خودت سر از کارت درنیاورد. همچنین نمی‌توان از تاثیرات معاصر بیشورهای پولکی چشم‌بادامی بر فرهنگ تجارت غربی چشم پوشید.

ممکن است یک بیشور تجاری در رشتہ‌ی خودش استاد باشد. اتفاقاً بیشورها در ورزش‌های تیمی هم خوب بازی می‌کنند و همیشه بازیکن ثابت هستند.

برای یک تاجر و کاسب عادی و سالم، رقابت در حد یک محرک مفید است، اما در نظر یک بیشور تجاری رقابت معادل است با جنگ و خونریزی. یک طورهایی «رامبو<sup>۱</sup>» محسوب می‌شوند و اسم شبشان «بازم بیشتر» است. در هر کاری که مشغول به آن هستند، همه چیز را برای خود می‌خواهند و برای این هدف، بی‌رحمانه کار می‌کنند. با این حال هرگز از دستاوردهای خود استفاده نمی‌کنند و از حاصل دسترنج خود لذت نمی‌برند چون به خوبی می‌دانند که اگر لحظه‌ای استراحت کنند بیشورهای دیگر موی دماغشان می‌شوند و کارشان را از چنگشان درمی‌آورند. آنها نه تنها می‌خواهند برنده باشند و در قله‌ها بایستند، بلکه تا زمانی که نبینند رقیبانشان ته دره کاملاً له شده‌اند یک لحظه از پا نمی‌نشینند.

---

<sup>۱</sup> Rambo. نام شخصیت اصلی و قهرمان یک سری از فیلم‌های هالیوودی، با بازی سیلوو استالونه که در دهه ۸۰ میلادی به شهرت بسیار زیادی رسید. رامبو آدمی بود با عضلات و مهمات زیاد که یک تن به جنگ دشمنان آمریکا و آزادی و بشریت می‌رفت و با کشتن و سوزاندن و غرق کردن و سوراخ کردن دشمنانی مثل ویتنامی‌ها، درس‌های عبرت‌آموزی به تماشاگران می‌داد. — م

از این‌رو به نظر می‌رسد که آدم‌های سالم و عاقل که نیاز به قدرت را در مدیریت و ارج گذاشتن به آن درک کرده‌اند، از آن با درایت استفاده می‌کنند اما یک بی‌شعور تجاری از قدرت فقط برای خودشیفتگی و خودرایی بیشتر استفاده می‌کند. این افراد گمان می‌کنند که تنها دلیل وجود داشتنِ شرکت یا موسسه‌شان این است که قدرت آنها را تامین کند. خودخواهی هر بی‌شعوری بسیار زیاد است، اما خودخواهی یک بی‌شعور تجاری به اندازه‌ی یک کشتی اقیانوس پیماست و برای تامین خواسته‌هایش به همان اندازه به خدم و حشم نیاز دارد. این‌گونه بی‌شعرورها، بیش از هر چیز از قدرتشان برای این استفاده می‌کنند تا به همه بفهمانند رئیس کیست. کاری که مستلزم نابود کردن افراد سرکش، اجیر کردن هواداران وظیفه‌شناس، درافتادن با سایر رئیس‌ها و تحت فشار گذاشتن زیردستان خودشان است. یک بی‌شعار تجاری، با کارکنان و کارمندانش مانند برده‌های آفریقایی در کشتی‌ها پارویی رفتار می‌کند و برای مشتریانش حتی از این هم کمتر ارزش قائل است. انگار که خاری در چشمش باشند و شعار واقعی‌اش همواره این است: «حق هیچوقت با مشتری نیست، مگر آنکه مشتری، خود من باشم.»

یک تاجر شرافتمند، شفاف کار می‌کند و چیز زیادی برای پنهان کردن ندارد، اما یک بی‌شعور تجاری حتی در خواب هم نمی‌گذارد کسی سر از کارش درآورد. به نظر او، تجارت یک بازی پوکر بزرگ است و از این‌رو تمام حرکات را در پس ابری از دروغ و تقلب انجام می‌دهد، شبیه به آن موقعي که یک دسته‌ی نظامی پیش از هر کاری ابتدا یک نارنجک دودزا منفجر می‌کند تا در پس دود غلیظ آن، حرکتش از دید دشمن استوار شود. کتاب مقدس این نوع بی‌شعرورها، کتابی‌ست به نام هنرِ دزدی از دونالد کرامپ<sup>۱</sup> که می‌نویسد: «راستی و

---

<sup>1</sup> - Donald Crump

درستی، مهمل و بی معنی‌اند. همیشه مفیدترین راهکار در تجارت، مدیریت دستکاری اعداد و ارقام است. چرا باید برای به دست آوردن چیزی به سختی و با صداقت کار کرد وقتی می‌توان آن را به راحتی دزدید؟<sup>۱</sup>

چاره‌ای هم نیست، وقتی یک نفر با کمبود لیاقت و توانایی اصرار داشته باشد که در جلسات، مذاکرات و محاسبات به هر نحوی کارش را پیش ببرد، باید کمبودهایش را با حقه‌بازی، حرافی و بلوف زدن جبران کند. بیشورهای گنده‌گو از همینجا پیدا می‌شوند. اوج هنرنمایی یک گنده‌گو وقتیست که سرخ کلام از دستش رفته باشد و نداند درباره‌ی چی دارد حرف می‌زند. او می‌داند که در اکثر محیط‌های کاری «ژست» نقش اساسی را دارد و بنابراین به گونه‌ای ژست می‌گیرد که انگار همه‌چیزدان است. چنین بیشوری خودش را در برانگیختن دیگران (چرندگویی)، خلاقیت (دزدیدن ایده‌های دیگران)، تعامل (ارعاب دیگران) و مدیریت (سرپوش گذاشتن بر گندکاری‌هایش) خبره نشان می‌دهد.

البته آنها نان‌رسان هم هستند، منتها نه برای زیردستان یا همکارانشان؛ بلکه طرز تفکر آنها مبنی بر رسیدن به قله‌های افتخار و موفقیت بدون استعداد و مهارت و زحمت، باعث رونق گرفتن تجاری شده‌است که سالانه بیش از ۴۰۰

---

<sup>۱</sup>- در این زمینه باید از هنر «آمارسازی» که البته بیشتر از طرف مدیران دولتی مورد استفاده قرار می‌گیرد آسان گذشت. در این روش، یک مدیر موفق که می‌داند نظر مقامات بالاتر از خودش در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد، برای جلب نظر آنها و یا در بعضی مواقع افکار عمومی؛ شروع به آمار سازی و اختراع نتایجی می‌کند که همگی نشان می‌دهند وی در مسئولیت خود به موفقیت‌های چشمگیری دست یافته است. واقعاً چرا باید برای به دست آوردن آمار به سختی و با صداقت کار کرد وقتی می‌توان آن را به راحتی – و مطابق میل – اختراع کرد؟

میلیون دلار به جیب کسانی که دست‌اندرکار نوشتند کتاب‌ها، ارائه‌ی سمینارها و پر کردن نوارها در این زمینه هستند سرازیر می‌کند.<sup>۱</sup>

تابلوترین نوع بیشورهای تجاری، بیشورهای MBA هستند که این حروف مخفف عبارت «خبره در بیشور بودن» (Master of Being an ) است<sup>۲</sup>. این‌ها افرادی هستند با تئوری‌های عریض و طویل که

---

<sup>۱</sup>- باید توجه داشت که این آمار مربوط به ایالات متحده آمریکا و پیش از سال ۱۹۹۰ (هنگام انتشار کتاب) است و احتمالاً در حال حاضر این رقم پیش از این است. در حال حاضر در جهان تب میان بر زدن به «موفقیت»، پیش از پیش بالا گرفته است و در ایران هم بازار این‌گونه موفقیتسازی‌ها داغ است. این امر فقط به مدیریت مربوط نمی‌شود. حتی رشد و استقبال از علوم غریبه نظیر رمالی و دعنویسی و حاجت‌فروشی که رشدی انفاری داشته است را نیز می‌توان در همین دسته قرار داد؛ یعنی کسب موفقیت و رسیدن به موقعیت‌های خاص بدون تلاش و طی مقدمات طبیعی و عقلانی آن. علاقه و اعتقاد به میانبر به حدی شدید است که نمونه‌های بدیعی خلق می‌کند. چندی پیش آگهی‌نامه‌ای از یک موسسه‌ی زبان قدیمی و معروف دیدم که ادعا کرده بود هر شخصی می‌تواند با گوش دادن به نوارهای آن موسسه، در عرض یک ماه، «بدون استاد، بدون تمرین و بدون نوشتمن» انگلیسی را «مثل زبان مادری» حرف بزند و جالب اینجاست که کپی‌های سلسله‌نوارهای این موسسه بازار سیاه هم پیدا کرده است. در زمینه‌ی مدیریت و به خصوص با توجه به اینکه بیشتر مدیران شرکت‌های بزرگ دولتی و نیمه دولتی، به طور عمودپرواز و با استفاده از روابط خاص به مناسب دست می‌یابند، استقبال از دوره‌های آموزشی مدیریت ضمن خدمت هواداران فراوانی دارد که در بسیاری از آنها در حقیقت «میانبریابی» هسته‌ی اصلی آموزش است. در این کلاس‌ها، که هزینه‌های سنگین آن از طرف موسسات متبع پرداخت می‌شود، مدیران عالیرتبه‌ی جدید که معمولاً حتی از نوع فعالیت سازمان و نهاد مرئوسشان بی‌خبرند، با گرفتن حق ماموریت و فوق العاده؛ شرکت می‌کنند تا با فراگرفتن اصطلاحات و روش‌های خارق العاده، در مدت کوتاهی انفاری عظیم و افتخاری بی‌سابقه به وجود بیاورند... والبته در هنگام پایان مدیریت مدیر فعلی، یعنی وقتی که او باید صندلی را برای مدیر عمودپرواز بعدی ترک کند، انفار عظیمی هم رخ داده است و ویرانی کامل موسسه یا نهاد تحت ریاست و آزمایش وی، شاهد و مدرک آن انفار است! از این نمونه‌ها آنقدر زیاد است که قطعاً خواننده‌ی فهیم این کتاب یا آنها را دیده است، یا از آنها استفاده کرده و یا دستندرکار تولید و ارائه‌ی آنهاست!

۳-

<sup>۲</sup>- نویسنده در اینجا با مدرک بسیار مشهور MBA که مخفف عبارت Master of Bussiness Administration و به معنای «خبره در مدیریت بازرگانی» است و دوره‌های بسیاری با همین عنوان برگزار می‌شود بازی کرده است. دوره‌ی MBA در برخی دانشگاه‌ها و موسسات علمی معتبر نیز تدریس می‌شود. -م

عقلشان پاره‌سنگ بر می‌دارد. آدم‌هایی با مدارک دهنپرکن از موسسات علمی جهانی که برای هر مساله‌ای پاسخی (و نه راه حلی) در آستین دارند. بیشурهای MBA ید طولایی در برگزاری جلسات طولانی و خسته‌کننده‌ای دارند که در آنها آمار و ارقام از آدم‌ها، محصولات و فروشگاه‌ها اهمیت بیشتری دارند. آنها به تمام مسائل و مشکلات به دید وضعیت‌های مفروضی نگاه می‌کنند که با تئوری‌های انتزاعی قابل حل هستند.

البته حجم مبادلات و جابجایی در تجارت بالاست و هر سال تعدادی از این بیشурهای تجاری هم مشمول جابجایی شده و از صحنه حذف می‌شوند. هرچند که معمولاً به طور کامل حذف و نابود نمی‌شوند و چندی بعد به هیأتی تازه، دوباره سرو کله‌شان پیدا می‌شود. در بیشتر موارد نام تازه‌ی این مهره‌های سوخته، «مشاور» است.

## تمرین‌ها

- ۱ برای کدام بیشوری تجاری کار می‌کنید؟
- ۲ در شش ماه گذشته بر سر شما چه بامبول‌هایی درآورده؟ در شش روز گذشته چه طور؟ در شش دقیقه‌ی گذشته؟
- ۳ آیا این شخص از بیشوری خودش مطلع است؟ اگر پاسخ منفی است، بین همکارانتان قرعه‌کشی کنید و قرعه به نام هر کس افتاد، او مامور اعلام بیشوری به وی بشود.

# ۸

## بیشур مدنی<sup>۱</sup>

اگر هفته‌ای دست‌کم یکبار در یک اعتراض مدنی شرکت نکنم، حناق می‌گیرم.  
علت اعتراض مهم نیست، مهم خود اعتراض کردن است که به خاطر آن زندگی می‌کنم.

- هنریتا براون<sup>۲</sup>، یک اکتیویست  
بیشور تحت درمان

اعتراض مدنی، مُد روز است. سابق روال بر این بود که مردم اعتراض می‌کردند تا به آزادی و حقوق خود برسند، اما گویا امروزه افراد زیادی آزادی و حقوق خودشان را در راه اعتراض کردن استفاده می‌کنند. آنها همیشه در حال اعتراض مدنی و شعار دادن در نزدشان حتی از یافتن راه حل

<sup>۱</sup> - نام این فصل The Liberated Asshole است که بسته به اینکه معنای عام واژه‌ی liberate یا اشاره‌ی آن به اصطلاح لیبرال - که معنای خاص سیاسی دارد - را در نظر بگیریم شاید معادل‌هایی نظیر «بیشور آزاد شده» یا «بیشور لیبرال مسلک» یا «بیشور به آزادی رسیده» برای آن دقیق‌تر باشد. با این حال، با توجه به اینکه تلفظ و تصور اصطلاح «به آزادی رسیده» ممکن است برای مخاطب فارسی‌زبان مشکل باشد، با در نظر گرفتن موضوع مورد بحث، این عنوان به «بیشور مدنی» تغییر یافت. در سراسر این بخش خواننده باید به تفاوت‌های بنیادین دموکراسی غربی و مردم‌سالاری ایرانی توجه داشته باشد به خصوص این که بن‌مایه‌ی این بخش، کثرت اعتراض‌های مدنی و فعالیت‌های اجتماعی در غرب است که فعلاً از این خبرها در ایران نیست. - م

<sup>2</sup> - Henrietta Brown

منطقی برای مساله‌ای که به آن اعتراض دارند هم مهمتر است. بسیاری از آدم‌ها به همین راحتی و صرفاً با دادن شعارهایی که خودشان هم به آنها اعتقاد ندارند، اکتیویست می‌شوند؛ البته در واقع اکتیو در بیشوری!

پیتر لیلی<sup>۱</sup> در کتاب فریاد بیشورها، ریشه‌ی فعالیت‌های مدنی بیشورها را، از عربده‌های انسان‌های عصر حجر تا بمبگذاری‌های آنارشیستی قرن نوزدهم، و تا جنبش‌های اعتراضی زمان کنونی ردیابی می‌کند. او هشدار می‌دهد که با عادی انگاشتن این جنبش‌های اعتراضی و محسوب کردن آنها به عنوان حقوق مدنی افراد، خطر بزرگی ما را تهدید می‌کند: جامعه در حال به آغوش کشیدن بیشوری است.

حقایق زیادی در این هشدار وجود دارد. بسیاری از افرادی که نزد من می‌آیند و اعلام می‌کنند «من بیشورم» با شرکت در تظاهرات و جنبش‌های اعتراضی دهه ۱۹۶۰ به استقبال بیشوری رفته‌اند.<sup>۲</sup> خواسته‌ها و شعارهای این

---

<sup>۱</sup> - Peter Lilly

<sup>۲</sup> - دهه‌ی ۱۹۶۰ با جنبش‌های اعتراض‌آمیز دانشجویان آمریکایی و اروپایی عجین شده‌است. احتمالاً سرآغاز این جنبش‌ها اعتراض‌های دانشجویان کالیفرنیایی در پاییز سال ۱۹۶۴ میلادی بود که نسبت به بوروکراسی حاکم بر سیستم آموزشی دانشگاه اعتراض داشتند. مثل بیشتر جنبش‌ها، در ابتدا این اعتراض‌ها مسالمت‌آمیز بود اما با دخالت پلیس به خشونت کشیده‌شد و از دانشگاه به جامعه راه یافت.

چنین اعتراض‌هایی تا سال ۱۹۶۸ که سال شورش بزرگ بود ادامه یافت. در این سال کانون مبارزه به فرانسه منتقل شد و با همت دانشجویان و تدابیر پلیس، کل فرانسه را آشوب فراگرفت. روای کار در آن دوران چنین بود که دانشجویان با خواسته‌های رنگارنگ و بعض‌ناهمگونی چون کاهش مقررات دست و پاگیر، افزایش حقوق کارگران، کاهش تبعیض نژادی، انتقاد از دیوان‌سالاری، اعتراض به شریک نشدن جوانان در ساختار قدرت، انتقاد از تمرکز قدرت، اعتراض به سرمایه‌داری و این قبیل، تظاهرات راه می‌انداختند و پلیس‌ها هم که گویا در همه جای دنیا وظیفه خود می‌دانند تا با سرکوب شدید چنین اعتراض‌هایی دامنه‌ی آن را وسیع و شرایط را وخیم کنند، وضعیت را به مرز شرایط جنگی می‌کشانند.

ماهیت و سمت و سوی کلی جنبش ۱۹۶۸ فرانسه و جنبش‌های متاثر از آن در سایر کشورها، تحت فشار گذاشتن دولت بود که با در نظر گرفتن قانون نخست نیوتون-ماکیاول که بیان می‌دارد «هر عملی را عکس‌العملی

افراد ابتدا فقط در مورد آزادی و رهایی بوده‌است اما در سال‌های بعد یاد گرفته‌اند که با شعار و اعتراض چگونه از زیر بار تعهدات ازدواج، شغل، خانه و احترام به همنوعانشان نیز رها و آزاد شوند. در سایه‌ی همین حرکت‌ها آنها از آرامش خاطر، بزرگواری و تعداد زیادی از دوستانشان هم رها و آزاد شده‌اند.

البته باید تاکید کرد که این عامل دلیل اصلی به وجود آمدن این نوع بیشورها نیست بلکه «هیجان اعتراض» دلیل اصلی است. مثلاً از آن عده‌ای که علیه باران‌های اسیدی تجمع به راه می‌اندازند تعداد بسیار کمی می‌دانند که باران اسیدی چیست و اصلاً وجود خارجی دارد یا خیر. آنها به همین سادگی در یک تجمع اعتراض‌آمیز علیه باران‌های قلیایی(!) هم شرکت می‌کنند و حتی ممکن است همزمان در هر دو شرکت کنند. با این حال، افراد بسیار کمی هم وجود دارند که در هر حال واقعاً همیشه برای حفظ فُک‌ها یا نهنگ‌ها یا جغدها در حال تلاش هستند. کسانی که می‌خواهند از هیجان بیشتری لذت ببرند و با مد بهتری شناخته‌شوند. افرادی که حواشی نیکوکاری برای آن‌ها جذاب‌تر است تا خود نیکی کردن.

بیشورهای مدنی شاید خطرناک‌ترین نوع بیشورها برای جوامع مدنی باشند. این امر نه به خاطر میزان شرارت بالای آنهاست – که البته بعضی‌هایشان دارند – بلکه به خاطر میزان بالای واگیری بیشوری آنهاست. بیشتر بیشورها به تنهایی کار می‌کنند اما یک بیشور مدنی به این قصد در تجمعات حضور می‌یابد تا صدها هزار نفر را که هر کدام می‌خواهند با دادن شعارها و خواندن

---

است قوی‌تر از آن و در خلاف جهت آن» در نتیجه خود معتبرضین متهم فشارهای بسیار شدیدتری از جانب دولت‌ها می‌شدند. جنبش ۱۹۶۸ فرانسه خیلی زود فروکش کرد و بسیاری از رهبران و فعالان آن در سال‌های بعد به انتقاد از موضع خود در سال‌های قبل پرداختند؛ اما از آنجائیکه بین غرب و شرق فاصله زیادی وجود دارد، این انتقادات تا ده سال بعد به گوش روشنفکران و دانشجویان این سوی کره‌ی زمین که تازه با جنبش‌های دانشجویی و هیجانات آن آشنا شده‌بودند نرسید و فجایعی به بار آورد. – م

آوازهای لوس و مهمل، دنیا را تغییر بدھند؛ به خود جذب کند. و این همان فضای مطلوب برای انتشار بیشعوری است.

همانگونه که آدولف اشنايدر<sup>۱</sup> به وضوح در کتاب بیشعورهایی که من شناخته‌ام يادآوري می‌کند: «در حیثیت هیتلر در جنگ پیروز شد البته نه در لشکرکشی نظامی بلکه در تلاش برای عوام‌فریبی و سوء استفاده از احساسات مردم. او تخم معتبر ضانی را کاشت که نه توقعات‌شان انتهایی دارد و نه هیچ چیز می‌تواند جلوی خودخواهی‌های آنها را بگیرد. خودخواهی‌هایی که معمولاً هزینه‌ی آن‌ها را باید کل جامعه پردازد. و بدین‌سان فاشیسم در کالبد بیشعورهای مدنی و به شکل اعتراضات مدنی به حیات خود ادامه می‌دهد.»

یکی از دلایل اینکه چرا در جوامع اروپایی (و به خصوص آلمانی) اعتراض‌های مدنی نسبت به ایالات متحده‌ی آمریکا جافتاده‌تر است همین است؛ هر چند که آمریکایی‌ها هم در تلاشند تا کم کاری گذشته‌شان را جبران کنند. از این‌رو به نظر می‌رسد که اروپایی‌ها بیشتر از سایر مردمان دنیا از بیشعوری دلزده شده‌اند و احتیاج دارند که جلوی آن را بگیرند.<sup>۲</sup>

پنج خصیصه که به‌طور معمول یک بیشعور مدنی واجد آنهاست از این

قرارند:

۱ بیشعورهای مدنی قابلیت شگفت‌انگیزی برای دیدن تنها یک وجه از

هر مساله‌ای را دارند: همان وجهی که نفع آنها را تامین می‌کند. به

همین خاطر است که سفیدپوستانی که با سیاهپوستان بدرفتاری

<sup>۱</sup> - Adolf Schneider

<sup>۲</sup> - دکتر کرمنت در اینجا از بیشعوری به طور کلی سخن گفته‌است؛ اما به نظر می‌رسد منظور این است که این نوع خاص از بیشعوری (بیشعوری مدنی) است که اروپایی‌ها را دلزده کرده است. موارد دیگر بیشعوری در بعضی از نقاط دیگر دنیا به حدی باشدت جریان دارد که مردم آن ممالک را نه تنها دلزده بلکه «جان به لب» کرده است. - م

می‌کنند نژادپرست خوانده می‌شوند اما سیاهپوستانی که با سفیدپوستان بدرفتاری می‌کنند فقط همسایه‌های بدی محسوب می‌شوند. سیاهانی که علیه سفیدها تبعیض قائل می‌شوند «فعال اجتماعی» خوانده می‌شوند و سیاهپوستانی که به نفع خودشان علیه اسپانیایی‌ها یا کره‌ای‌ها تبعیض قرار می‌دهند لابد کاری منطقی و قابل توجیه برای حفظ همبستگی قومی جامعه‌ی سیاه‌ها می‌کنند. همین منطق یک‌جانبه‌گرایانه در مورد فمینیست‌ها، سرخپوست‌ها، وطن‌پرست‌ها و به تازگی بی‌خانمان‌ها بکار می‌رود.

۲ بیشурهای مدنی عاشق نفرت ورزیدن هستند. انگار خمیره‌ی آنها بر پایه‌ی منفی‌بافی شکل گرفته‌است. کسانی که با آنها نباشند را بر علیه خودشان فرض می‌کنند و هر کس مخالفشان باشد را دشمن می‌انگارند. آنها به هیچ نظر و واقعیتی که مخالف نظر خودشان باشد توجهی نمی‌کنند تا مبادا رویشان اثر بگذارد و طرز فکرشان را تغییر دهد. اما بر خلاف انرژی و وقت بسیار زیادی که برای اعتراض و نفرت ورزیدن می‌گذارند؛ بسیار به ندرت از خودشان می‌پرسند که چرا و به چه علت اینقدر معترض و متنفر هستند.

۳ آنها برای خودشان حقوق ویژه‌ای در خصوص بی‌انصافی، آزاررسانی و دعواگری قائلند. اگر مجبور شدید چند تا سمور بکشید، کافیست از اجساد آنها فیلم بگیرید و بعداً ادعا کنید که به خاطر تله‌گذاری آن زبان‌بسته‌ها تلف شده‌اند، بنابراین مسئول چنین فاجعه‌ای صنایع تله‌سازی است. بهانه‌ها به همین راحتی جور می‌شوند. وقتی یک بیشур، فعال مدنی و اکتیویست بشود، می‌تواند تا آنجا که دلش بخواهد بی‌شرمی و گستاخی پیشه کند چرا که بالاخره او مشغول

فعالیت مدنی مهمیست و به این خاطر هر غلطی که دش خواست می‌تواند بکند. مثلاً نه تنها مجاز خواهد بود به کسانی که پالتو پوست پوشیده‌اند توهین و به حریم‌شان تجاوز کند بلکه حتی حق خواهد داشت که با اسپری، پالتوهای گران قیمت آنها را رنگی و کثیف کند.

۴ آنها به همان مهارتی که به دیگران دروغ می‌گویند به خودشان هم دروغ می‌گویند. ترفند یک فعال مدنی بیشур آن است که در همان حالی که نقش پیروی از گاندی را بازی می‌کند طوری نفرت و کینه‌اش را ورز دهد که دست کم به زد و خورد بینجامد.

۵ مهمتر از همه آنکه بیشурهای مدنی اصلاً حس شوخ‌طبعی و ظرفیت شوختی ندارند. اگر کاملاً سهبوی در مورد موضوعی که روی آن حساس هستند لطیفه‌ای گفته شود، فوراً از گوینده چنان دیوی می‌سازند که دفع شرش واجب باشد. گویی می‌ترسند که اگر سوژه‌ی خنده دیگران بشوند، اعتقادات پاک و راسخان متزلزل شود. یک یهودی می‌تواند دربارهٔ یهودیت جُک بگوید و یک سیاهپوست می‌تواند دربارهٔ زاغه‌هایشان جک بسازد اما اگر کسی — بیرون از مجموعه — بخواهد با هر کدام از این‌ها شوختی کند فوراً پدرش را درمی‌آورند. به جای جک‌های لهستانی اکنون ما می‌توانیم دربارهٔ وکلای دادگستری جک بسازیم اما بعيد است که طنزهای عاری از مسائل جنسی و قومی چندان خنده‌دار؛ یا حتی سالم‌تر از آن‌هایی که حاوی این مسائل هستند باشند.

بیشурهای مدنی به شدت تشنه قدرت هستند. اینها کسانی هستند که تا زمانی که به چنان قدرتی دست نیابند که نظرات مشعشعشان دربارهٔ نحوه زندگی را به دیگران حقنه کنند، از پا نمی‌نشینند. اما طنز قضیه اینجاست که

فعالیت‌های مدنی و احساسات آزادی‌خواهانه آنها فقط از طریق سوءاستفاده و بهره‌کشی از دیگران – یعنی مجبور کردن مردم به قبول سلیقه‌شان و پشتیبانی از هوا و هوس‌های آنها – اقناع و تامین می‌شود. شیوه‌ی آنها نوع تازه‌ای از برده‌داری است. آنها همانقدر به قربانی‌هایشان احتیاج دارند که قربانی‌هایشان به آنها نیازی ندارند.

یکی از بیمارانم می‌گفت: «تنها چیزی که در زندگی ام همیشه عاشقانه آن را انجام داده‌ام نفرت از شوهرم بوده. الان واقعاً از کشتنش متاسفم و زندگی بدون او به نظرم خیلی پوچ و خالی می‌رسد. دیگر نمی‌دانم با کی باید چی کار بکنم.» از بخت خوش (برای ما و خودش) هم‌اکنون او در بازداشتگاه نگهداری می‌شود.

### تمرین‌ها

۱ آیا شما یک فعال مدنی هستید؟ از کی اکتیو شدید؟ آیا از آن زمان به بعد وضع زندگی‌تان بهتر شده؟ یا احساس می‌کنید سرتان کلاه رفته است؟

۲ تا آنجا که می‌توانید به فعالان مدنی فکر کنید. آیا در میان آنها آدم خوشحال و راضی یافت می‌شود؟ چند تایشان برای گذراندن روز محتاج داروهای آرامش‌بخش و ضد افسردگی هستند؟ چه درسی از آنها می‌توانید بیاموزید؟

## ۹

### بیشур مقدس‌مآب

اگر یک بیشур پس از مرگ تناصح یابد  
باز هم بیشور خواهد ماند.

- رکس هاوک<sup>۱</sup>، یک بیشур  
بنیادگرای تحت درمان

اگر برای لات‌ها و آسمان‌جل‌ها آخرین دستاويز میهن‌پرستی باشد،  
 المقدس‌مآبی هم آخرین دستاويز برای بیشورهای است. بعضی‌ها حتی معتقدند که  
بیشور مقدس‌مآب عصاره‌ی بیشوری است.

خوشبختانه همه‌ی آدم‌های مذهبی بیشور نیستند و چه بسیارند آدم‌هایی  
که بر طبق آموزه‌های دینی‌شان کارهای خوب و مفید زیادی انجام می‌دهند. اما با  
وجود این، نباید از فجایعی که به دست بیشورهای مقدس‌مآب و به اسم دین و  
مذهب انجام می‌گیرد غافل شد. همانند هر چیز خوب دیگری، دین هم اگر به  
دست آدم‌های نابکار بیفتند به بیراهه خواهد رفت. این بیشورها با دو مشخصه  
از بیشورهای دیگر متمایز می‌شوند. نخست اینکه آنها می‌توانند هم از خدا و  
هم از شیطان برای ترور دشمنانشان مدد بگیرند. یعنی می‌توانند تقرب به  
خداآوند و تبری از شیطان را دستاويزی برای رسیدن به نیات سوء و خوسته‌های  
غیر انسانی‌شان قرار دهند. یکی از بیمارانم می‌گفت: «واقعاً آدم به کشیش ما

<sup>1</sup> - Rex Havoc

حسودی اش می‌شود. هم خدا به کارش می‌آید هم شیطان. این همه امکانات برای یک آدم خیلی زیاد است. این عادلانه نیست.»

دوم اینکه بیشورهای مقدس‌مآب گمان می‌کنند وظیفه‌ی اخلاقی دارند تا افسرده‌حالی خودشان را به همه منتقل کنند. اکثر بیشورها دوست ندارند که کسی سر از کارشان دریابورد و به سلک آنها درآید اما بیشورهای مقدس‌مآب در این زمینه استثنای محسوب می‌شوند. به عکس، آنها جد و جهد زیادی می‌کنند که همه‌ی آدم‌ها را هم مسلک خود کنند و برای این کار حتی خانه به خانه هم می‌روند!

در بررسی بیشورهای مقدس‌مآب باید دو دسته را از یکدیگر متمایز کنیم:

۱ بیشور مقدس‌مآب متعصب: آدم خشکه‌مقدس آتشی مزاجی که به اندازه کافی سکس نداشته است و می‌خواهد با تحمیل اعتقادات خود به دیگران، عقده‌ی جنسی‌اش را جبران کند.

۲ بیشور مقدس‌مآب حرفة‌ای: آدمی که با ریا و تظاهر و دستمایه قرار دادن دین و مذهب کار و کاسبی راه انداخته و از این راه نان می‌خورد. هر چند به نظر می‌رسد که اونجلیست‌ها<sup>۱</sup> جزو این دسته باشند ولی در واقع آنها به دسته‌ی «آبر بیشورها» تعلق دارند.

<sup>۱</sup> - پیروان فرقه‌ی اونجلیسم هستند که از دهه‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ در آمریکا آغاز شد و بعداً علاوه بر آمریکا، در کشورهای دیگر جهان نیز گسترش یافت اما همچنان آمریکا خاستگاه و مرکز اقتدار طرفداران این فرقه محسوب می‌شود. آمار دقیقی از جمعیت آنها وجود ندارد اما تخمین زده می‌شود که بین ده تا پانزده درصد از جمعیت مسیحیان کانادا و آمریکا اونجلیست باشند. اونجلیست‌ها نسبت به جمعیتشان سهم رسانه‌ای زیادی در آمریکای شمالی دارند، بطوریکه گفته می‌شود اکنون فقط در آمریکا ۱۵۵۰ ایستگاه رادیویی و ۳۵ ایستگاه تلویزیونی متعلق به آنهاست و شبکه‌های ماهواره‌ای متعددی را نیز در اختیار خود دارند. آنها خود را به عنوان اثرگذاران مشروع در تغییر فرهنگ آمریکایی و رسانه‌های عمومی و نیز پیشگامان

احتیاجی به معرفی اونجلیست‌ها در اینجا نیست، چرا که آنها دائما خودشان را در رسانه‌های جهانی به اندازه کافی معرفی می‌کنند. اما دانستن خصوصیات عمومی بیشورهای مقدس‌مآب برای شناسایی بهتر آنها در جامعه می‌تواند مفید باشد:

- آنها مغرور و متکبر هستند. تواضع در نزد آنها –تا زمانی که پوزهشان به خاک مالیده‌نشود– بی‌معنی است. اما این مساله هرگز باعث نمی‌شود که آنها درباره‌ی فوائد و لزوم فروتنی موعظه و سخنرانی نکنند. البته آنها درباره‌ی لزوم فروتنی برای خودشان حرف نمی‌زنند بلکه از فوائد و لزوم

---

مبازه علیه لیرالیسم سکولار در جامعه آمریکا در طول قرن بیستم معرفی می‌کنند. از اعتقادات اصلی و مشترک اونجلیست‌ها، اعتقادِ جالب، بامزه و در عین حال خطرناک آنها به ظهور قریب الوقوع «دجال» است. آنها معتقدند دجال به زودی ظهور خواهد کرد و دنیا به عذابی سخت دچار خواهد شد و فقط «مسیحیان دوباره تولد یافته» نجات خواهند یافت. پیروان این فرقه روابط بسیار حسن‌ای با یهودیان و به خصوص صهیونیست‌ها دارند. آنها معتقدند در آخرالزمان، یهودیان از سراسر جهان باید به سرزمین فلسطین مهاجرت نمایند و هم زمان با ظاهر شدن دجال، ۱۴۰۰۰ نفر از یهودیان به مسیح اعتقاد پیدا خواهند نمود و همراه «مسیحیان دوباره تولد یافته» و مسیح به بهشت خواهند رفت و آنگاه تمامی یهودیان جهان به دست دجال کشته خواهند شد. این ماجراهی مهیج همین‌جا تمام نمی‌شود و به اعتقاد اونجلیست‌ها هفت سال بعداز ظاهر شدن دجال، مسیح همراه مسیحیان دوباره تولد یافته به زمین فرود خواهند آمد و دجال را در محل فلسطین در جنگ نهایی مقدس یعنی «آرمادگون» شکست خواهند داد و مسیح پس از آن برای مدت هزار سال حکومت جهانی را به پایتختی بیت‌المقدس رهبری خواهد کرد. اونجلیست‌های معاصر معتقدند که اسرائیل استثناء است و صهیونیزم و اسرائیل برنامه خداوند برای خاورمیانه هستند. آنها به همین میزان با دشمنان صهیونیزم نیز دشمن‌اند و در همین رابطه به شدت طرفدار به راه افتادن جنگ آمریکا علیه ایران هستند. نکته‌ی تحسین‌برانگیز آن است که آنها در مورد اعتقادشان نه فقط خجالت نمی‌کشند بلکه با صراحة و حرارت هم حرف می‌زنند و با صرف هزینه‌های هنگفت، رسانه‌های بسیاری را برای تبلیغ و تبیین اونجلیسم بسیج کرده‌اند. دکتر کرمنت بیشوری این افراد را چنان وخیم می‌داند که آنها را از دسته‌ی بیشورهای مقدس‌مآب خارج کرده و در رده‌ی آبریشورها (Mega Asshole) جای داده است. در بخش‌های بعدی کتاب به ابریشورها باز هم پرداخته خواهد شد. - م

فروتنی برای شما سخن می‌گویند و قطعاً فروتنی شما ایجاب خواهد کرد که در مقابلشان کرنش کنید و به قدرت و جبروت پوشالی آنها آسیبی نرسانید.

• راه و روش آنها تنها روش درست زندگی است و اگر شما نمی‌توانید این مطلب را درک کنید بهتر است به درک واصل شوید. در حقیقت بسیاری از این بیشورها به این خاطر است که به دیگران کمک می‌کنند. این افراد نه فقط از کتاب‌های مقدس برای منکوب کردن دیگران استفاده می‌کنند، بلکه اصرار هم دارند که فقط و فقط برداشت دُگم و تنگ‌نظرانه آنها درست است و هر کسی با آنها مجادله می‌کند قطعاً شیطان در جلدش فرو رفته است.

این نوع بیشورهای مقدس‌آب مهارت شگفت‌انگیزی در ساختن نقل قول‌های مَن درآوردی و انتساب آن‌ها به کتاب‌های مقدس دارند. آنها روی مسائلی تکیه و به چیزهایی استناد می‌کنند که مومنان هرگز درباره‌ی آنها سوالی نمی‌پرسند و بی‌ایمان‌ها هم چندان از آنها سردرنمی‌آورند که بتوانند اشکالی بگیرند. مثل تمام بیشورها آنها هم فکر می‌کنند که با گنده‌گویی و بلوف زدن می‌توانند همیشه کارشان را پیش ببرند.

بیشورهای مقدس‌آب حرفه‌ای معمولاً قدرت بیان و نفوذ کلام سحرانگیزی دارند. بعضی وقت‌ها آنها چنان قدرتمند ظاهر می‌شوند که تنها با قدرت بیانشان می‌توانند سگ‌های هار را بترسانند و گل‌های شمعدانی را خشک کنند. یکی از بیمارانم که قبل از مرید کشیشی به نام بیلی ویلی<sup>۱</sup> بود، درباره‌ی او به ما می‌گفت: «او از کلمات مثل بمب و گلوله

---

<sup>1</sup> - Billy Willie

استفاده می‌کرد. طوری رفتار می‌کرد که انگار خداوند برای انجام تمام کارهای مهم از او کسب تکلیف می‌کند.»

• آنها اهل رحم و رواداری نیستند. هرچند که بیشурهای مقدس‌مااب مدعی‌اند که رحمت و مهربانی جزو آموزه‌های اصلی کیش‌شان است اما رفتار آنها چنان‌ست که انگار تسامح یک تهدید جدی برای نسل بشر است و باید فقط در شرایط ویژه به سراغ آن رفت. در واقع این بیشурهای از اینکه برای یافتن خطاهای سایرین بو بکشند و گناه دیگران را بر ملا کنند، لذت می‌برند. آنها عاشق محکوم کردن هستند. خوشبختانه این بیشурهای هرگز به خدا نزدیک نمی‌شوند والا هیچ بعید نبود که از او هم ایراد بگیرند.

کشیش جوانی به نام ناسال رابرتسون<sup>۱</sup> در رساله‌ای با نام «پول در مقدس‌نمایی» می‌نویسد: «هر مسیحی راستینی باید در همه‌جا به دنبال یافتن گناه و مبارزه با شیطان باشد؛ در هر سایه‌ساری، زیر هر سنگی و در هر قلبی.» دلیل این توصیه ساده است: اگر یک مومن واقعی همیشه سرش به شیطان گرم باشد، هرگز متوجه نخواهد شد که ناسال دارد جیش را خالی می‌کند.

• آنها عاشق گناه هستند؛ و اینکه ادعا می‌کنند که از گناه متنفرند فقط بازی‌شان است. آنها از اعتراض نسبت به چیزهایی که به نظرشان نقطه ضعف دیگران محسوب می‌شود، انرژی می‌گیرند. بیشурهای مقدس‌مااب، ملحدانی هستند در جامه‌ی موحدان که سرشار از بزدلی، بدخواهی، تنفر و بدینی‌اند. برای درک بهتر این نوع از سادیسم به سخنان کشیش جیمی برآگرت<sup>۲</sup> که در مراسم اختتامیه‌ی سمینار آموزشی

<sup>1</sup> - Nasal Robertson

<sup>2</sup> - Jimmy Braggert

همهی گناهکاران (اعم از آمرزیده و نیامرزیده) در کلیسای برادران  
قدس ایراد کرده توجه کنید:

«می دام که اگر روزی بگذرد که به مردم نقبولاندہ باشم که گناهان  
بسیاری را مرتکب شدهاند و سپس آغوشم را برای شنیدن اعتراف‌های  
آنان نگشوده باشم، در آن روز هیچ کاری برای خدا انجام نداده‌ام. دوست  
دارم آنها را در حال گریه و التماس برای عفو گناهانشان ببینم؛ در حالی  
که از شدت عذاب روحی به خود می‌پیچند، اشک ندامت می‌ریزند و خود  
را خوار و خفیف احساس می‌کنند. می‌خواهم تمام چیزهای بد را از آنها  
بزدایم و به ترتیب آنها را از نو متولد کنم.»

متاسفانه اگر بیشورهای مقدس‌ماَب تمام چیزهای بد را بزدایند، هیچ  
چیزی باقی نمی‌ماند. از این رو تمام آنچه که آنها قادر به انجام آن هستند  
این است که این چرخه‌ی گناه – توبه، توبه – گناه را دائماً تکرار کنند.  
بیشورهای مقدس‌ماَب در انجام و تولید گناه و ریاکاری مهارت فراوانی  
دارند؛ اگر آنها را اختراع نکرده باشند!

### تمرین‌ها

۱ از چه منظری الحاد می‌تواند یک گام از بنیادگرایی به خدا نزدیکتر  
باشد؟

۲ آیا تا کنون یک بیشور مقدس‌ماَب به خانه‌تان آمده است؟ بعد از  
ملقات با او چه احساس داشتید؟ تولد دوباره؟ یا یک عالمه گناه؟

۳ آیا فکر می‌کنید خدا شما را قبول داشته باشد؟

# ۱۰

## بیشور عصر جدید

چاکرایت را باز کن و این را بگذار توشن.  
شیرلی ام<sup>۱</sup>. در حال انرژی دادن به  
یک آدم متعصب

اگر بیشورهای مقدس‌مآب نمی‌توانند هیچ چیز خوبی در دیگران ببینند، در مقابل، عده‌ای هم هستند که نمی‌توانند هیچ چیز بدی در آدم‌ها ببینند (یا دست کم اینطور ادعا می‌کنند). این‌ها کودکان عصر جدید هستند؛ آدم‌هایی که در نهایت خوش‌بینی معتقدند که همه چیز جهان در نهایت کمال است و هیچ مشکل بزرگی وجود ندارد.

در نگاهِ نخست به نظر می‌رسد که این افراد بیشور نیستند و فقط ابله‌هایی هستند که خزعبلات هر مهم‌گویی را که به سوی شان بباید باور می‌کنند؛ چه با رویز-رویز چه بدون آن<sup>۲</sup>. آنها به طالع‌بینی‌های هندی و چینی اعتقاد دارند و احتمالاً کمی هم ورزشی‌های رزمی یاد گرفته‌اند. شاید گوشت بخورند و شاید هم نه، اما اکثرشان آب هویج زیاد می‌نوشند و گاهی هم قهوه تنقیه می‌کنند (البته بدون شکر). بیشتر آنها لس آنجلسی هستند.

طرفدارهای عصر جدید، می‌خواهند مدینه‌ی فاضله‌ای به وجود بیاورند که همه چیز آن در منتهای کمال باشد و بنابراین هر چیز دیگری که کوچکترین

<sup>۱</sup> - Shirley M.

<sup>۲</sup> - نگاه کنید به پاورقی صفحه‌ی بعد درباره‌ی Bagman Rajneesh.

نقصانی داشته باشد را پس می زند. در دهه ۱۹۶۰ این طرز فکر مُد بود.<sup>۱</sup> وجود بسیاری از گروههایی که از آن زمان تا کنون این‌گونه فکر می‌کنند و جداگانه زندگی می‌کنند در شناخت بهتر عصر جدید مفید است.

در واقع هیچ‌چیز در عصر جدید، واقعاً جدید نیست، بلکه ملجمه‌ای است از عقاید و آئین‌های باستانی که فقط به درد مطالعه در تاریخ باستان می‌خورند.

در اینجا شاید بد نباشد که از دو نفر از اقطاب عصر جدید یاد کنیم: یک عملی خراب به نام تیموتی بلیری<sup>۲</sup>، و کلکسیونر اشیاء گرانقیمتی به نام باگمن راجنیش<sup>۳</sup>. این‌ها از آن ابربیشورهایی هستند که بسیاری از بیشورهای تمام عیار کوچکتر، از آن‌ها یاد گرفتند که چطور آدم‌های عصر جدید را بدوشند.

<sup>۱</sup> در دهه ۱۹۶۰ جنبش‌های فکری و اجتماعی‌ای در میان جوانان آمریکایی و اروپایی پدید آمد که وجه مشترک اکثر آنها گرایش به آنارشیسم، عرفان شرقی، آزادی جنسی و مصرف مواد مخدر با چاشنی ایده‌آل گرایی بود. معروف‌ترین آنها، جنبش اجتماعی هیپی (hippie) بود که در ایالات متحده آمریکا ظهور کرد و به همراه مقادیر معتبره‌ی گیتار، هروئین، موی بلند، بنگ و مشک به سرعت در نقاط دیگر جهان گسترش یافت. این افراد معمولاً به صورت گروهی و جدا از دیگران زندگی می‌کردند. —

<sup>۲</sup> Timothy Leary، صورت تغییر یافته‌ای از نویسنده‌ی روانشناس و فوتوریست آمریکایی. متولد ۱۹۲۰ و درگذشته به سال ۱۹۹۶ که به خاطر تحقیقاتش بر روی اثرات روانی مواد مخدر و طرفداری از مصرف مواد مخدر — به خصوص ال‌اس‌دی — مشهور بود. وی قادر دتا به خاطر همین تحقیقات و اکتشافات، خود را از فواید استعمال مواد مخدر محروم نمی‌ساخت. —

<sup>۳</sup> Bhagwan Shree Rajneesh که نام حقیقی او راجنیش چاندرا موهان جین بود. متولد سال ۱۹۳۱ در هند که به عنوان استاد فلسفه و مرشد عرفان هندی شناخته می‌شود. او در دهه ۶۰ آغازاریا راجنیش و در دهه ۷۰ و ۸۰ به‌گوان شری راجنیش نامیده می‌شد و در سال ۱۹۸۹ نام اوشو را برای خود برگزید. درباره‌ی اوشو نظرات به شدت متفاوت است. پیروان او — مثل همه‌ی پیروان — رهبر خود را یکی از پاک‌ترین و فرهیخته‌ترین انسان‌های جهان می‌دانند، اما مخالفانش کاری کردند که از آمریکا اخراج شود و مقامات بیست و دو کشور جهان از ورود او و پیروانش به خاک کشورشان به اتهام انواع فسادها جلوگیری کنند. او در سال ۱۹۸۱ به دعوت طرفدارانش به آمریکا رفت و در اندک زمانی مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفت. این توجه بیش از آنکه به خاطر سخنان و رهنمودهای حکیمانه‌ی او باشد به

و این است بیشعور عصر جدید: سوداگر سیاری که نه به او الهام می‌شود و نه عقل درست و حسابی دارد، اما تیز و بُز است و می‌تواند با دیدن یک نفر فوری رگ خوابش را پیدا کند و بدوشدش. یک بار با کلاس‌های مهارت در شهامت و دفعه‌ی بعد با سمینارهای تناسخ و مرتبه‌ی بعد همایش‌های خودشادمان‌کنی. اما تمام این‌ها سودجویی از ساده‌لوحی سرشت بشری است که منشا آنها آرزوی همگانی ما برای بهتر و شادکام‌تر بودن است.

ورد کلام این افراد این است که چون خدا همه جا حضور دارد پس تمام آن چیزی که لازم است انجام دهیم این است که با این نیروی کیهانی متصل شویم تا بدین ترتیب بتوانیم با هر کجا و هر کسی که مایل باشیم هماهنگ شویم. اگر پول می‌خواهیم کافیست که با استفاده از این هماهنگی آن را به سوی خود بکشانیم. در مورد عشق هم به همین ترتیب قادر خواهیم بود که با هماهنگی به خواسته‌ی خود برسیم.

البته این نوع طرز فکر برای بسیاری از مردم شیرین و جذاب است اما بسیار خطرناک هم هست چرا که این امکان را برای عده‌ای کلاش فراهم می‌آورد تا آدم‌های ساده‌دل زیادی را خواب کنند و بچاپند.

فقط یک‌بار من فکر کردم که اتفاق بزرگ و مهمی در عصر جدید در حال وقوع است و آن هنگامی بود که دیدیم یکی از این سمینارها با تکرار عمومی این جمله توسط تمام حاضران شروع شد: «تو بیشعور هستی.» عالی بود! با خودم

---

خاطر مجموعه‌ی شخصی بسیار گرانبهای این عارف بزرگ از اتومبیل‌های رویز رویز بود. چهار سال بعد به اتهام فسادجنسی و راهبری بزرگترین حمله‌ی بیوتوریستی تاریخ آمریکا علیه شهر وندان دالاس، از آن کشور اخراج شد. گفته می‌شود اوشو هفت هزار سخنرانی کرده که سخنانش در هفت‌صد و پنجاه کتاب گرد آوری شده است و از این رو معلوم می‌شود علاوه بر موارد اتهامی در حرف زدن هم فعالیت زیادی داشته‌است. این مرد فعال سرانجام در سال ۱۹۹۰ پس یک دوره آوارگی جهانی در هند درگذشت و آئین اوشو و پیروان فراوانی را به یادگار گذاشت. در ایران هم از او یادگاری‌هایی یافت می‌شود. —

گفتم چه خوب که بالاخره یک نفر پیدا شد که می‌داند چطور به دیگران کمک کند. اما مشخص شد که مردی آنها از همه بیشعورتر است چرا که تکرار این عبارت در راستای تبلیغ و تلقین بیشعوری به عنوان یک افتخار بود و نه بیماری و درمان آن!

یکی از کتاب‌های مورد علاقه من درباره بیشعوری عصر جدید، «ذن و هنر بیشعور بودن» اثر سیدنی کوآن<sup>۱</sup> است. در این کتاب کوچک به طرز خلاقانه‌ای این موضوع بررسی می‌شود. ذن یک سری شیوه‌های عملی بودایی‌های باستان است که به حال مردم زمانه‌ی خود بسیار مفید بوده است. اما ذن در حال حاضر به ما هیچ سودی نمی‌رساند.

آدم‌های عصر جدید طرفدار وقار و آرامش هستند. اگر یک نفر اضطراب داشته باشد، بیشعور عصر جدید او را آرام می‌کند و توصیه می‌کند که سخت نگیرد و در راه ایجاد صلح و آرامش کوتاه نمی‌آید. برخی از همین آدم‌ها در راه همین هدف مشغول ساختن کمپ‌های مجهزی در اُرگون، مونتنا و سایر جاهای دور از دسترس هستند و آنقدر مهمات و سلاح‌های مدرن در آن کمپ‌ها ذخیره کرده‌اند که توانایی آرام کردن یک شورش در نیکاراگوئه را هم دارند.<sup>۲</sup>

در واقع یک بیشعور عصر جدید می‌تواند به اندازه‌ی یک بیشعور مقدس‌مآب از خود راضی و حق به جانب باشد. آنها نه فقط تنفس‌ها و نارنجک‌های فراوانی دارند بلکه آشکارا برای جذب و آموزش نیرو فعالیت می‌کنند. در یک نمونه‌ی فاجعه‌آمیز، با وجود آنکه نام رهبر یک گروه هم حاکی از بیشعوری وی بود باز هم مردم از او حمایت می‌کردند و به گروهش می‌پیوستند. در یک نمونه‌ی

<sup>۱</sup> - Sidney Koan

<sup>۲</sup> - مونتنا و ارگون نام دو ایالت در غرب و شمال غربی ایالات متحده آمریکاست. نیکاراگوئه در جنوب آمریکا واقع است و مابین کشور نیکاراگوئه و ایالات متحده آمریکا سه کشور مکزیک، گواتمالا و هندوراس قرار دارند. دولت‌های این کشور عموماً به چپ گرایش دارند. - م

دیگر، کسی که مسئول گروه بود، هدف گروهش را به رستگاری رساندن جهان اعلام کرده بود و با ارتعاب و کتنگ کاری هم که شده از خروج هر کسی را که می‌خواست از گروه خارج شود جلوگیری می‌کرد.

از منظر فردی این بیشурورها می‌توانند مثل هر بیشурور دیگری، خود را زورگو باشند. مثلاً گیاه‌خوارها می‌خواهند با هر ضرب و زوری که هست دنیا را متقادع کنند که ادامه‌ی زندگی با خوردن گیاهان و ویتامین‌ها امکان‌پذیر است. در حالی که اگر آنها را خوب نگاه کنید حتماً متوجه خواهید شد که تقریباً همه‌ی آنها آنقدر نحیف و مردنی‌اند که به جای این استدلال‌ها به یک استیک خوب نیاز دارند.

بعضی از آنها هم معتقدند که تصور خلاق، راه حل تمام مشکلات زندگی است. فقط کافیست چیزی را با تمام وجود بخواهی و تصور کنی. من خودم این روش را امتحان کرده‌ام. مدت‌ها پیش با تمام وجود خواستم و تصور کردم که تمام بیشурورهای جهان در یک لحظه ناپدید شوند. تا به حال که هیچ اتفاقی نیفتاده است.

یکی از چیزهایی که بیشурورهای عصر جدید در آن استاد هستند، هنر سرقت تالیفات و اختراعات دیگران است. احتمالاً به عقیده‌ی آنها که معتقدند همه چیز از آن خداوند است، تنها چیزی که در سرقت ایده‌ها و حتی ادعایات دیگران و ادعای تملک آن‌ها جایز نیست، درنگ است.

هر چیزی در عصر جدید با سطحی از هوشیاری سنجیده می‌شود و از خود کردن ایده‌ها و آثار دیگران همان سطحی از هوشیاری است که باعث می‌شود تا بسیاری از بیشурورهای عصر جدید خودشان رادر هر موضوعی صاحب نظر بدانند. کافیست کوچکترین فکری به ذهنشان برسد تا با جفت و جور کردن آن با ایده‌ها و نظرات دیگران، کلاس‌های مربوط به آن را برگزار کنند.

البته اوج هیجان عصر جدید، برنامه‌ریزی نیمه‌خودآگاه است. بعضی از این بیشعورها نوار کاستی حاوی موسیقی یا فقط یک سری سروصدا درست می‌کنند که لابلای آن‌ها پیام‌های بسیار کوتاهی گنجانده شده که آنها را به وسیله‌ی گوش معمولی نمی‌توان شنید اما با قدرت نیمه‌خودآگاه می‌توان درک کرد و قرار است با گوش دادن به این کاستها شخص قادر به غلبه بر دودلی‌ها، ترس‌ها، ترک سیگار و عشق ورزیدن بهتر شود.

من یکی از این نوارها را به دقت گوش دادم و بررسی کردم اما نتوانستم نشانه‌ای از آن چیزهایی که درباره‌ی آنها تبلیغ می‌شود را پیدا کنم. در عوض این پیام را یافتم: «آهای بیشур، سفارش خرید ده‌تای دیگر از این نوارها را بده.»

## تمرین‌ها

- ۱ آیا تا به حال الهام شده‌اید؟ تا به حال هاله‌ی دور سرтан را بالانس کرده‌اید؟ می‌توانید با ماوراءالطبيعه ارتباط برقرار کنید؟ چی دود می‌کنید و مصرفتان روزی چقدر است؟
- ۲ آیا دائمًا سعی کرده‌اید که در یک لاتاری با نیروی تصور ذهنی برنده شوید و هر بار هم شکست خورده‌اید؟ شاید بهتر باشد با دیگرانی که آنها هم همین کار را می‌کنند تماس بگیرید و خواهش کنید یک هفته دست نگه دارند.

## بیشур دیوان سالار

تا هنگامی که لوحه‌ای گلین، نانوشه هست،  
کار شما پایان نگرفته است.

- صاحب دیوان کورش پنجم به  
زیردستانش

برای یک بیشур هیچ چیز نامیدکننده‌تر و خردکننده تر از آن نیست که احساس کند قدرتش برای تسلط بر دیگران رو به افول نهاده است. این مساله در حکم اخته شدن بیشур است. البته روا نیست که هیچ بیشوری به چنین عذاب الیمی دچار شود. روش آمریکایی برای پناه دادن به این بیشورها این است که در یک دستگاه اداری نظامی یا دولتی مشغول به کار شوند. به این ترتیب یک بیشور به راحتی خواهد توانست تا آدمهای ساده‌لوح و خوش‌بینی را که هنوز فکر می‌کنند دولتی که وجود دارد «دولتی از مردم، برای مردم و به دست مردم»<sup>۱</sup> است را مرعوب کند و بر آن‌ها تسلط داشته باشد. حقیقت آنست که ما با دولتی سروکار داریم که از بیشورهای اداری تشکیل شده و برای راحتی آن‌ها فعالیت می‌کند.

---

<sup>۱</sup>- جمله‌ی بسیار معروفی از آبراهام لینکلن، شانزدهمین رئیس جمهور آمریکا در نطق بسیار معروف و تاریخی او ملقب به نطق گیتسبورگ. -م

جولیا کیدز<sup>۱</sup> در خاطرات خود با عنوان «لذت پلشتنی» درباره‌ی دوران خدمت خود به عنوان کارمند دونپایه در بخش صدور گواهینامه رانندگی می‌نویسد: «بازی مورد علاقه ما سرگردان کردن ارباب رجوع‌هایی بود که کارشان هیچ مشکلی نداشت. بعضی وقت‌ها چهار، پنج بار آنها را بر می‌گرداندیم تا سرانجام گواهینامه‌های شان را که از اول هم آماده‌ی تحويل بود، بهشان بدھیم. در امتحان کتبی کاری می‌کردیم که جواب‌های درست به عنوان نادرست نشان داده‌شوند و برای امتحان عملی یک سری مقررات را از خودمان درمی‌آوریم. مثلاً این قانون که گردش به راست با وجود چراغ قرمز آزاد است را شنیده‌اید؟ خب، این از همان قوانینی بود که ما از خودمان درآوردیم تا مردم را دست بیندازیم. بالاخره هم آنقدر تعداد آدم‌هایی که این قانون را باور کرده‌بودند زیاد شد که مقامات ایالتی مجبور شدند آن را در متن قوانین وارد کنند. من که می‌گویم قدرت واقعی یعنی این!»

همه‌ی کسانی که در ادارات کار می‌کنند بی‌شعور نیستند، هر چند که همگی در معرض ابتلا قرار دارند. اغلب به یک دوره کارآموزی سخت و طولانی –که خدمت نظام وظیفه خوانده می‌شود– نیاز هست تا افراد برای نشستن پشت میزها و کاغذبازی کردن آماده شوند. و البته در بیشتر این کارها سر و کار مستقیم با ارباب رجوع وجود دارد.

ساده‌ترین موارد از این دست را می‌توان در اداره‌ی پست، تامین اجتماعی و صندوق بازنشستگی دید. جاهایی که علی‌الظاهر تعداد شکایات رسیده‌ی علیه کارمند، نحوه ترفیعات و اضافه حقوق او را مشخص می‌کند؛ به این صورت که هر چقدر شکایت علیه یک نفر بیشتر باشد بخت او برای پیشرفت بیشتر می‌شود.

<sup>۱</sup> - Julia Kidds

تلون مزاج هم معمولاً بی پاداش نمی‌ماند. هرچقدر قوانین انعطاف‌ناپذیرتر باشند، کار کردن برای بیشурورها کسالت‌بارتر و خسته‌کننده‌تر می‌شود و از این رو تامین هیجان برای کارهای پشت‌میزی اهمیت زیادی می‌یابد. ارنست کابالشینسکی<sup>۱</sup> از اداره‌ی ترافیک سان‌دیه گو می‌گوید: «اگر از یارو خوشم بیاید بهش سخت نمی‌گیرم اما اگر از ریختش خوشم نیاید کتاب قوانین راهنمایی رانندگی رو می‌اندازم جلویش و می‌گویم بگیر این را بخوان تا بفهمی رانندگی قانون دارد. پاش بر سد استنطاق هم می‌کنم.»

آدولف اشنايدر در کتاب بیشурورهایی که من شناخته‌ام بیشурورهای دیوان‌سالار را در زمرة‌ی بیشурورهای آب‌زیرکاه ترشرویی محسوب می‌کند که مترصد قدرت و فرصتی هستند تا تبدیل به بیشурورهای گه‌گیر بشوند. این افراد لیاقت و شهامت لازم برای اینکه بیشурور تاجر یا حتی بیشурور سیاستمدار بشوند را ندارند. اما حمایت و مصونیتی که تمام مستخدمین دولت از آن برخوردار هستند به آنها چنان قدرتی می‌بخشد که به راحتی جوگیر شوند. در چنین فضایی است که حقیرترین آدم‌های مُردّنی، چنان قلدر می‌شوند که آدم‌های بی‌عرضه‌تر و حقیرتر از خودشان به پایشان بیفتند و تملقشان را بگویند و به راحتی حق را ناحق کنند. بعضی از این‌ها آنقدر قوی می‌شوند که در زمرة‌ی بیشурورهای تمام عیار قرار می‌گیرند و تا حد مدیریت و معاونت هم بالا می‌روند.

زمان، ارزشمندترین سلاح بیشурورهای پشت‌میزنشین است. آنها مقدار فراوانی از این سلاح را در اختیار دارند و شما هیچ. اگر درخواستی بدھید، اعلام می‌شود که دو هفته قبل آخرین مهلت برای تسليم آن بوده است. اگر برای صدور جواز کسب بخواهید تقاضا بدھید، متوجه می‌شوید که فقط ساعت ۶ تا ۷ صبح‌های پنج‌شنبه برای این کار در نظر گرفته شده‌است. اگر قبل از شروع

<sup>1</sup> - Ernstine Kabalshinski

پروژه‌ای احتیاج به اخذ موافقت‌نامه‌ای داشته باشد قطعاً باید صبر ایوب هم داشته باشد. همه‌ی اینها بخشی از «مراحل اداری» محسوب می‌شوند. بیشурه‌ای اداری در کشف شیوه‌های جدید کاغذبازی و به تأخیر انداختن کارها قوه‌ی ابتکار شگفت‌انگیزی دارند. و البته اگر تمام کارهای شما قانونی و طبق مقررات باشد و هیچ موشی نتوانند در آن بدوانند، به سرعت شما را در یک چرخه‌ی بی‌پایان که به آن «امروز برو فردا بیا» گفته می‌شود می‌اندازند. کارمندی که کارتان زیردست اوست حتماً باید از رئیس خودش اجازه بگیرد چرا که استقلال و خودرأیی در مراکز اداری ممنوع است. رئیس هم به دلیل مشابه تصمیم می‌گیرد که این پرونده را با چندتای دیگر، در فرصت مناسبی خدمت جناب مدیر کل عرضه کند، او هم صلاح خواهد دید با مشاورش مشورت کند و... به این ترتیب پرونده‌ی شما در هزارتوی نظام دیوان‌سالار فراموش و مدفون می‌شود.

هیچ چیز یک بیشур دیوان‌سالار را خوشحال‌تر از این نمی‌کند که آنقدر یک ارباب رجوع را اذیت کند تا از دستش شاکی شود و زبان به اعتراض بگشاید. البته مشتری اعتراض را حق خودش می‌داند اما آنچه نمی‌داند این است که یک بیشур دیوان‌سالار استاد گل‌گل و توجیه است و با شبکه‌ی عظیمی از مناسبات اداری پشتیبانی می‌شود که قانون اولش این است: «هوای خودت را داشته باش.»

یک کارمند بیشур خیلی زود می‌فهمد که صدا بلند کردن چه اثر شگفت‌انگیزی در نشان دادن قدرت و برتری او دارد. سپس او با همین صدای بلند و آمرانه شروع به بیان قواعد و قوانین می‌کند و هر قانونی را هم که احتیاج داشته باشد از خودش درمی‌آورد. و اگر احياناً یک ارباب رجوع شروع به چون و چرا کند و بخواهد دلیل بیاورد که آن‌طوری که او می‌گویند نیست، با تحکم

اعلام می‌کند که مجبور نیست این بی‌ادبی‌ها را بیشتر از این تحمل کند و از اتاق خارج می‌شود.

ارباب رجوع بیچاره هم که هاج واج مانده نمی‌داند که آن موقع، زمان استراحت و چایی خوردن آن کارمند بوده است و دلیل واقعی خروج او، پیوستن به دوستانش برای گپ و استراحت است.<sup>۱</sup>

همه‌ی مشکل بیشурهای پشت میرنشین این است که روز کاری پس از هشت ساعت تمام می‌شود و آنها مجبورند پس از آن به خانه و نزد خانواده‌ای بروند که هیچکدام از اعضای آن، این مسخره‌بازی‌ها را تحمل نمی‌کنند. هرچند که آنها می‌دانند فقط شانزده ساعت تا بازگشتشان به محل کار و آغاز آزار و تحقیر دیگران باقی مانده است.

---

<sup>۱</sup> - از این قسمت متن چنین برمی‌آید که در ادارات آمریکا، که منظور نظر نویسنده است، کارمندان فقط در زمان‌های مشخصی حق خروج از دفتر خود و نوشیدن چای و قهوه را دارند. در ایران چنین نیست. - م

## تمرین‌ها

- ۱ آیا تا به حال برای گرفتن جواز ساخت ساختمان اقدام کرده‌اید؟ از چند بیشور مجبور شدید موافقت بگیرید؟ چقدر طول کشید؟ چقدر رشوه آب خورد؟
- ۲ برخی از صاحبنظران معتقدند که تنها راه جلوگیری از رشد بیشتر کاغذبازی، حذف تفریحات پشت میز نشین‌هاست. بر طبق بعضی از پیشنهادهای رادیکال، باید منشی‌ها بر حسب تعداد افرادی که به آنها کمک می‌کنند ارزیابی شوند، تمام پروندها تا حد یک روی یک کاغذ نامه مختصر شوند و تمام نهادهای دولتی به شرکت‌های خصوصی تبدیل شوند. شما چه راهی برای خارج کردن بیشورها از نظام دیوان‌سالاری پیشنهاد می‌کنید؟

## بیشور بیچاره

کاری نیست که آدم نتواند خانواده‌اش را  
مجبور به انجام آن بکند. اگر پاش افتاد یک  
بطری اسید لوله‌بازکنی را هم باید یک ضرب  
سرکشید.

کیتی<sup>۱</sup>، یک بیشور تحت درمان -

احتمالاً بیشورهای بیچاره نسبت به سایر بیشورها کمبودهای عاطفی  
بیشتری داشته باشند. آنها مثل شوره‌ی سر می مانند که دائماً به محیطی تیره  
چسبیده‌اند و اگر از آنجا به زور اخراج شوند هم در عرضه چند دقیقه باز  
می‌گردند.

در دلهی نخست، شاید این افراد مثل بیشورها به نظر نیایند و فقط  
آدمهایی ضعیف، کم بنیه و بی‌عرضه‌ای به نظر بررسند که نمی‌توانند روی پای  
خودشان بایستند. کسانی که همیشه به یکی احتیاج دارند که به او تکیه کنند، تر  
و خشکشان کند و اموراتشان را اداره کند. البته این فقط فیلم آنهاست، فیلمی که  
به اندازه‌ی دیدن یک جریمه‌ی سه دلاری تخیلی و غیر واقعی است. حقیقت  
آنست که این افراد واقعاً قوی و نیرومند هستند اما دریافته‌اند که با تظاهر به  
ضعیف بودن می‌توانند به آسانی قدرت زیادی به دست بیاورند.

<sup>۱</sup> -Kitty

مشاور خانواده معروف، لوکرشیا پوپولوپلیس<sup>۱</sup>، در مقاله‌ای با نام «خانواده‌ی بیشعور سالار» که در مجله‌ی یونانی خانواده درمانی به چاپ رسیده گزارش می‌دهد که خانواده‌های بسیاری به خاطر سیطره‌ی بیشعورهای ضعیف و انگل به نابه‌هنجاري و بحران دچار شده‌اند. «این بیشعورها اغلب اوقات در میان اعضای خانواده و یا جمع دوستانشان، با نیاز همیشگی‌شان به توجه و تلاش بی‌پایانشان برای تسلط بر دیگران، زورگویی می‌کنند. نوعی ترحم خواهی قدرما آبانه و ارعابی. آنها انتظار دارند تا دیگران جانشان را هم برای مواظبت از آنها فدا کنند. من این عارضه را سندرم «توقع مرگ مادر» می‌نامم. البته مادر یک بیشعور بیچاره دست آخر هم به مرگ پناه خواهد برد.»

قدرت ضعف می‌تواند عظیم باشد. بسیاری از بیشعورها می‌دانند که چطور تا آخرین کیلو وات انرژی را در هر موقعیتی استفاده کنند. اگر آنقدری که توقع دارند مورد توجه قرار نگیرند، دیگران را به بی‌تفاوتوی در برابر نیازهایشان متهم می‌کنند. اگر به آن میزانی که کمک خواسته‌اند، کمک نشوند عصیان می‌کنند. اگر به خواسته‌شان نرسند آنقدر تمارض می‌کنند تا دیگران مجبور شوند کارشان را رها کنند و به آنها توجه کنند.

یک زن خانه‌دار که از دست مادرش که شش ماه پیش به نزد او اسباب‌کشی کرده بود؛ به ستوه آمده بود می‌گفت: « او می تواند از هزار چیز مختلف به صد راه مختلف بنالد. اما همه‌ی اینها برای یک منظور است. او می خواهد بر همه چیز تسلط داشته باشد.»

بیماری منبع قدرت بزرگی برای بسیاری از این آدم‌هاست. سوزش‌ها، دردها و حالت تهوع‌ها به طرز معجزه‌آسایی در موقع لزوم ظاهر می‌شوند. گاهی آدم شک می‌کند که نکند سلامتی مطلوب در نزد این افراد، درمان باشد.

<sup>1</sup> - Lucretia Poupopropolis

یک بیشур درمانده، علاوه بر بسیاری از لوازم بیشурی مثل نالیدن، خلاف کاری، ترسیدن و ترساندن، از یک سری ابزارها و روش‌های مخصوص به خود نیز بهره می‌برد که یکی از برجسته‌ترین آنها «دیوانه‌سازی» نام دارد.

دیوانه‌سازی، هنر راندن مردم به سمت دیوانگی است. این کار با هوشمندی و استمرار در خواسته‌های غیر عقلانی، بُل‌هوسی، نالیدنِ مدام و اشکال‌گیری دائمی انجام می‌پذیرد. یک بیشур بیچاره از شما گلایه می‌کند که هرگز برای او کار چندان کاری نکرده‌اید و هیچگاه به قدر کفایت دوستش نداشته‌اید. او شما را به خاطر اینکه به اندازه کافی وقت صرفش نمی‌کنید ملامت می‌کند و بعد هم ازتان می‌خواهد که از جلوی چشم‌ش دور شوید. و همانگونه که دزدموند دیکیتون<sup>۱</sup> در کتابش با عنوان درمانده؟ یا دشمن درجه‌ی یک جامعه خاطر نشان می‌سازد: «همین برای دیوانه کردن هر کسی کافیست.»

گیج کردن افراد با پارادوکس‌های غیر ممکن هم یکی از مهارت‌های این افراد در دیوانه ساختن دیگران محسوب می‌شود. از ما انتظار دارند که هیچگاه از گله‌گزاری‌های دائمی آنها گله نکنیم و علی‌رغم انجام تمام خرده‌فرمایش‌هایشان، همیشه برای استقلال و اتکای به نفس آن‌ها احترام قائل باشیم. از آنجائیکه قواعد را آنها تعیین می‌کنند ما هیچ شانسی برای برد در بازی آنها نداریم.

در موارد خانوادگی، یک دیوانه‌ساز معمولاً کسی است که وصله‌ی خانواده نیست مثل مادرشوهر یا مادرزنی که با خانواده‌ی یکی از فرزندانش زندگی می‌کند. در عالم تجارت دیوانه‌سازها معمولاً جزو افرادی هستند که خیلی بی‌سر و صداتوی دفاتر کار می‌کنند. آنها هر روز راهی را پیدا می‌کنند تا کمتر و کمتر وظیفه‌شان را انجام دهند. وقتی هم که این مساله به آنها گوشزد شود، می‌گویند

<sup>1</sup> - Desdmond Dickeyton

که عاشق خدمت هستند اما حجم کاری که به آنها محول می‌شود آنقدر زیاد است و روز به روز هم بیشتر می‌شود که انجام همه‌ی آنها از عهده‌ی یک انسان خارج است. اگر کار به توبیخ و اخراج بکشد ناگهان داستان‌های زننده‌ای از تبعیض یا سوءاستفاده‌های جنسی از خودشان در می‌آورند و تهدید می‌کنند که علیه کارفرماهایشان شکایت خواهند کرد.

در جامعه، یک دیوانه ساز، انگلیست حرفه‌ای که همیشه معترض است که دیگران حق او را خورده‌اند در حالیکه این خود اوست که دائماً به حق دیگران تعرض می‌کند.

همانند بیشورهای پشت‌میزنشین، بیشورهای بیچاره هم در سوءاستفاده از زبان استاد هستند. آنها می‌توانند آنچنان دفع الوقت کنند که حلزون در مقابلشان فانتوم به نظر برسد. در خانه، آنها همیشه آخرین فردی هستند که وقتی خانواده می‌خواهد بیرون برود حاضر می‌شود. هر بار که به دستشویی می‌روند برای دیگران یک قرن به حساب می‌آید. آنها می‌توانند یک ساعت کار خانه را به اندازه‌ی تمام روز کش بد亨ند. در محل کار، به طور معمول همه را منتظر می‌گذارند. مهمترین مهارت‌شان این است که همیشه گرفتار و مشغول به نظر بیایند در حالیکه تقریباً هیچ کاری انجام نمی‌دهند.

یک بیشور بیچاره آنچنان نقش آدم مظلوم و فداکار را خوب بازی می‌کند که هیچ‌کدام از بازیگران برنده‌ی اسکار نمی‌توانند بهتر از او بازی کنند. این افراد یاد گرفته‌اند آنقدر سوزناک حرف بزنند و آنقدر آه بکشند که همیشه خسته و از پا افتاده به نظر آیند. آنها قادرند چنان زیرکانه به خستگی تظاهر کنند که همسایه‌شان به فکر بیفتند که نکند به برده‌گی گرفته‌شده‌اند.

هرچند همانگونه که خانم پوپولوپلیس نشان می‌دهد، این بیشورها از رویارویی با مرگ هم برای جلب توجه و برانگیختن ترحم دیگران ابایی ندارند

و به همین خاطر گاهی دست به خودکشی می‌زند. البته همیشه قبلش مطمئن می‌شوند که کسی سر بزنگاه خواهد رسید و آنها را نجات خواهد داد.

یکی از بیمارانم پس از اینکه زن بیشورش بر اثر مصرف زیاد کرم ضد چروک فوت کرد می‌گفت: «او خون آشامی بود که هر روز از اشتباهها و شکست‌های من تغذیه می‌کرد. حالا دیگر خدا به داد شیطان برسد. خدا را شکر.»

### تمرین‌ها

۱ آیا شما هم بیشورهای دیوانه‌ساز در خانواده‌تان دارید؟ در سرکار چطور؟ در موقعیت‌های دیگر؟

۲ آیا تا به حال نکونالهای یک بیشور را شنیده‌اید؟ سعی کنید در صد کلمه یا کمتر آن را توصیف کنید.

## بیشур شاکی

فیلوس گفت: «خب برو از دستم شکایت کن.»

مورچوس گفت: «همین کار را می‌کنم.»  
وکیل زبردستش گفت: «پایت را بگذار رویش.»  
فیلوس هم گذاشت.

یک افسانه قدیمی یونانی -

یکی از دستاورهای ارزشمند جوامع دموکراتیک، حق دادخواهی در محاکم قضایی است. این حق بر این عقیده استوار است که یک آدم معمولی با کسی که پول و قدرت و مقام دارد در برابر قانون و قضا مساوی است.

فقط یک مشکل در این میان وجود دارد: بیشورها. شکسپیر نوشت‌هه است «قانون احمق است.» صرفنظر از اینکه این عقیده درست است یا نه، واقعیت غمانگیز این است که نظام قضایی ما به شدت هوای بیشورها را دارد حتی به آنها باج می‌دهد.

در آمریکا، هر بیشوری می‌تواند از سر مردم آزاری دادخواستی علیه هر کسی که اراده کند به راه بیندازد و او را مجبور کند که برای دفاع از خودش مبلغ هنگفتی هزینه کند. سوءنیت و خیال‌بافی جای شواهد و مدارک

محکمه‌پسند را گرفته و بنابراین دادگاهها تبدیل به میدان بازی دلچسب بیشورها شده‌اند.

سریع‌ترین راه برای شکست خوردن در یک مرافعه‌ی قضایی این است که آدم معتقد باشد سیستم قضایی «بی‌طرف» است. دومین راه، گرفتن وکیل پاک و درستکار است (البته اگر همچو چیزی وجود خارجی داشته باشد). چرا که فقط یک بیشور از پس بیشورهای دیگر بر می‌آید و این مساله ربط چندانی به عدالت ندارد.

به همین دلیل هم هست که بیشورها زیاد در بند عدالت نیستند. اگر بودند هیچ وقت نباید سر و کله‌شان در دادگاهها پیدا می‌شد. آنها فقط به دنبال دستاویزی برای آزار و اذیت دشمنان‌شان، همسایگان‌شان، همکاران‌شان، رفایشان و کارمندان فلک‌زده‌ی دور و برشان هستند و البته چه دستاویزی بهتر از قانون؟

توهین و افترا علیه آبروی افراد خلاف قانون است. پس فقط یک راه برای بیشوری که می‌خواهد به شما تهمت بزند باقی می‌ماند و آن هم اینکه دادخواستی علیه‌تان تنظیم کند و توی آن هر تهمت و ناسزایی که خوش دارد بنویسد. فوق فوتش مشخص خواهد شد که موارد اتهامی او علیه شما بی‌اساس بوده و به ظاهر حرفش در دادگاه به جایی نمی‌رسد اما واقعیت آن است که او در پناه قانون به خواسته‌ی خودش رسیده‌است.

مرافعه‌ی حقوقی عشق بیشورهاست. کلا بیشورها عاشق عیب‌گیری و آبروریزی هستند و یک مرافعه‌ی حقوقی راه بسیار مناسبی برای این منظور است که همه‌ی جامعه از عیب‌ها و مشکلات واقعی یا خیالی‌ای که آنها مدعی‌اش هستند، آگاه شود. در هجوم مدرن ما به سوی دادخواهی درباره‌ی هر خطای ممکنی، بیشورها شروع کرده‌اند به دادخواهی علیه:

- پزشکان؛ به خاطر سوءمعالجه. اگر عدالتی وجود می داشت، دادگاهها باید به پزشکها هم اجازه می دادند که علیه بیمارانی که در روند درمانشان اخلال ایجاد می کنند، شکایت کنند.<sup>۱</sup>
- شرکت‌ها؛ به خاطر اخراج. اگر عدالتی وجود می داشت، دادگاهها باید به شرکت‌ها هم اجازه می دادند که علیه کارمندان اخراجی‌شان به خاطر این که در قبال دریافت حقوقی که گرفته‌اند کارشان را درست انجام نداده‌اند (نوعی کلاهبرداری)، شکایت کنند.
- معلم‌ها؛ به خاطر ناکامی‌شان در تلاش برای کاستن از حماقتی که بیشعورها یا فرزندانشان به آن دچارند. اگر عدالتی وجود می داشت دادگاهها باید به معلم‌ها هم اجازه می دادند که علیه دانشآموزان تنبیل‌شان بخاطر گرفتن وقت و آسیب زدن به اعصاب‌شان شکایت کنند.
- والدین‌شان؛ لابد به خاطر اینکه چرا جنین آن‌ها را سقط نکرده‌اند. بعضی وقت‌ها بیشعورهای شاکی خیلی حقیر می‌شوند. مثلاً یک بار وکیلی از دست رئیس انجمن مسکونی‌شان به خاطر آنکه همسایه‌هایش جلو سگشان را نگرفته‌بودند که جلوی خانه‌ی او کثافتکاری نکند، شکایت کرده بود. گویا

<sup>۱</sup>- لازم به یادآوری نیست که نویسنده با عنایت به مسائل اجتماعی دوران خود در کشور آمریکا این مطلب را نوشته‌است و این پاراگراف در کشور ما بی‌معناست. خوشبختانه در ایران بیماران به چنان درک و شعور بالایی رسیده‌اند که مطلقاً در کار پزشک دخالتی نمی‌کنند. یعنی اصولاً موقعیتی برای این کار نیست. آنها چند دقیقه وقت دارند که در مطب یا بیمارستان، پزشک خود یا بیمارشان را ببینند که نیمی از این مدت به دو سه سوال عمومی پزشک و نیم دیگر مشترک‌کا به پاسخگویی بیمار و همراهانش و همزمان نوشتن نسخه‌ی دارو توسط پزشک می‌گذرد. البته نمونه‌های استثنای هم وجود دارند که به خاطر نادر بودن آنها قابل ذکر و بررسی نیستند. -

فرشته‌ی عدالت به خواب رفته و نمی‌بیند که بیشورها دارند شورش را درمی‌آورند.

در سایر مواقع، شکایت قضایی نشان‌دهنده‌ی نهایت نفرت یک بیشور است. این امر به خصوص در موارد تقاضای طلاق و درخواست حضانت بچه‌ها روشن است. ظاهرا در مناقشه‌های خانوادگی، بیشورها هیچ حد و مرزی برای خود قائل نیستند و هر حاضرند دست به هر کاری بزنند تا به خواسته‌ی خود برسند. آیا دادگاه پادرمیانی و این بی‌عقلی‌ها را کنترل خواهد کرد؟ قطعاً خیر. این حق آدم‌های کوچک است که به اندازه‌ی یک بیشور بزرگ از نفهمی سهم داشته باشند و سیستم قضایی هم برای برقراری عدالت و سهم‌دهی برابر به وجود آمده است!

در هنگام سروکار داشتن با مسائل حقوقی و قضایی، حتماً باید این را در نظر داشت که به طور کلی، وکلاً شدیداً در معرض بیشوری قرار دارند. پس مصلحت ایجاب می‌کند که هرگز به یک وکیل اعتماد نکنید. اگر به حرف وکیلتان گوش کنید و دقیقاً به توصیه‌های او عمل کنید اما شکست بخورید او همه چیز را انکار خواهد کرد و هیچ مسئولیتی را بر عهده نخواهد گرفت. هیچ وقت هم به انصاف وکیل طرف مقابلتان اعتماد نکنید. به وکیل‌ها برای انصاف پول نمی‌دهند. به آنها پول می‌دهند تا موكلشان را با نابود کردن طرف دعوایش، محافظت کند.

البته بیشور شاکی نیازی ندارد که برای رسیدن به هدف پلیدش همیشه در دادگاهها جولان بدهد. بسیاری از قوانین و مقررات مورد نظر او را ماموران اجرائیات شهرداری و امثال آنها به همان خوبی پیاده می‌کنند. مثلاً آدم بیشور می‌تواند با یک شکایت درست و حسابی همسایه‌اش را مجبور کند در

پارکینگش را که بیست سال پیش ساخته شده ده سانتیمتر عقب‌تر برد یا پنجره‌ای که پارسال گذاشته بوده را مسدود کند.

این اواخر، بیشورهای اکتیویست کشف کرده‌اند که قانون می‌تواند به مثابه یک اسلحه‌ی بسیار ارزشمند باشد. اهالی یک محل با حرکت‌های اعتراض آمیز خود بر علیه ساخت آزادراهی که تا نیمه ساخته شده، می‌توانند بهره‌برداری از آن را پانزده تا بیست سال به تاخیر اندازند<sup>۱</sup>. تاخیری که هزینه‌اش از جیب مالیات‌دهندگان پرداخت می‌شود و دوش به چشم همه‌ی کسانی می‌رود که به آن آزادراه نیاز دارند.

بیشورهای شاکی هرگز راضی نمی‌شوند. به نظر یک بیشور شاکی هرگز نه آسمان به اندازه‌ی کافی آبی است و نه آب مرطوب. و همیشه برای چیزهایی که به نظر او مشکل‌دار هستند یکی مسئول و مقصراً هست؛ حتی شما دوست عزیز!

آدم بدینه که یک بیشور شاکی در طول دو سال، چهارده بار بر علیه او شکایت کرده بود، می‌گفت: « درندۀ‌ترین جانوران جهنم هم به اندازه‌ی بیشوری که وکیل بیشوری داشته باشد؛ درندۀ نیستند.»

## تمرین‌ها

۱ آیا تا به حال یک بیشور از شما شکایت کرده‌است؟ عدالت اجرا شد؟  
یا آن بیشور برنده شد؟

<sup>۱</sup> در جهان سوم اصولاً کار به این مرحله نمی‌کشد. —م

۲ آیا تا به حال عضو هیات منصفه<sup>۱</sup> بوده‌اید؟ چند نفر از اعضای هیات منصفه بیشعور بودند؟ چند نفرشان در هنگام محاکمه چرت می‌زدند؟

چند نفر از آنها قادر به حرف زدن عادی بودند؟

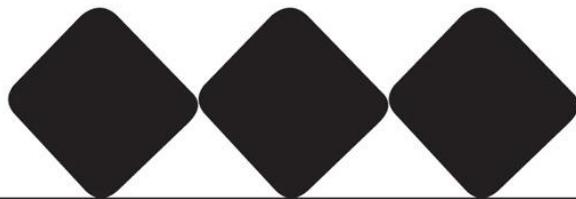
۳ اگر ریاضیاتتان خوب است، احتمال آنکه یک بیشعور شاکی بتواند بیشعوری‌اش را ترک کند، محاسبه کنید.

توجه: برای این کار باید با اعداد موهمی آشنا باشید.

---

<sup>۱</sup> – jury. به علت نامتعارف بودن این اصطلاح برای خواننده‌ی ایرانی از ذکر پانویس برای این مورد صرف نظر می‌شود. – م

فصل



[ وقتی جامعه بیش از می‌شود ]

## نشانه‌های بیشعوری در جامعه

<p>۱۱. گسترش شبکه‌های تلویزیونی عامله‌پسند.</p> <p>۱۲. عطشِ دیوانه‌وارِ جامعه به پیشرفت بسیار سریع و تولید و مصرف اخبار افتخارات‌آمیز.</p> <p>۱۳. استفاده از مخفف واژه‌ها به جای خود واژه‌ها.</p> <p>۱۴. ندانستن معنای مخفف‌ها.</p> <p>۱۵. استفاده از مکتب‌های فلسفی دهان‌پرکن در کوچه و بازار.</p> <p>۱۶. مدیر یک دقیقه‌ای.</p> <p>۱۷. کتاب‌سوزی.</p> <p>۱۸. بزرگ شدن دولت.</p> <p>۱۹. طبیعی شدن پریدن مردم به همدیگر.</p> <p>۲۰. دیپلم‌هایی که نتوانند مدرک دیپلم‌شان را از رو بخوانند.</p> <p>۲۱. علاقه‌ی ویژه به برنامه‌های اتمی و صرف هزینه‌های هنگفت برای ساخت یا وارد کردن سلاح‌های مخوف نظامی.</p> <p>۲۲. داروهای شادی آور.</p> <p>۲۳. باور عمومی به نسبی بودن حقیقت.</p> <p>۲۴. شبکه‌های خرید تلویزیونی.</p>	<p>۱. تبلیغات تلویزیونی گروه‌های تندروی مذهبی.</p> <p>۲. تحقیقات ۱۹ میلیون دلاری برای بررسی تاثیر گوزیدن گاوها بر گرم شدن زمین.<sup>۱</sup></p> <p>۳. پرداخت یک میلیون دلار به هنرپیشه‌ها برای حضور در آگهی‌های بازرگانی تلویزیونی.</p> <p>۴. اینکه یک نفر با داشتن یک جفت پا، ۵۰۰ جفت کفش داشته باشد.</p> <p>۵. هنر دانستنِ انکار.</p> <p>۶. استفاده از صدای ضبط شده در فروندگاه‌ها و آسانسورها: طبقه‌ی سوم... دینگ.</p> <p>۷. ادغام کمپانی‌های کوچک در کمپانی‌های بزرگ و پرداخت مبالغ هنگفت برای باخرید مدیران پیشین.</p> <p>۸. سوزاندن پرچم با توجیه آزادی بیان.</p> <p>۹. یارانه‌ی اضافه بر سازمان برای کشاورزان تباکو.</p> <p>۱۰. آزادی حمل اسلحه برای بعضی غیرنظامی‌ها.</p>
---	---

<sup>۱</sup>- اثر باد معده‌ی گاوها و برخی گیاه‌خواران دیگر بر تولید متان که یک گاز گلخانه‌ای است، ثابت شده است و تا کنون بسیار بیشتر از ۱۹ میلیون دلاری که دکتر کرمنت در زمان نوشتن این کتاب به آن اشاره کرده در این تحقیقات هزینه شده است. -م-

## تجارت به مثابه بیشبور

« به جای تولید ناخالص ملی، نسل جدیدی  
از بیشبورهای خالص ملی را تولید می‌کنیم.»  
از کتاب خلوص ملی -

برای درک درست بیماری بیشبوری، بسیار مهم است که بدانیم این بیماری فقط افراد را آلوده نمی‌کند؛ بلکه گروههای عظیمی از مردم، از اهل تجارت گرفته تا اعضای اتحادیه‌ها، از گروههای سیاسی تا محصلین مدارس و دانشگاه‌ها ممکن است به این بیماری آلوده شوند و به طور جمعی مثل یک بیشبور رفتار کنند. بعضی وقت‌ها هم کل یک جامعه مثل یک بیشبور رفتار می‌کند. و گرنه چگونه ممکن است یک کشور علیه کشور دیگری جنگ راه بیندازد؟ وقتیکه بیشبوری در مقیاس وسیع ظهور می‌یابد، در اصطلاح پزشکی به آن بیشبوری جمعی می‌گویند که بر عادت جمعی تعداد کثیری از مردم به رفتار بیشبورانه اشاره دارد. تا کنون، هر بار که جامعه بیشبور شده‌است، سر و ته موضوع تحت عنوان یک انحراف اجتماعی به هم آمده است. اما ما می‌دانیم که مساله اصلی، اپیدمی شدن بیماری بیشبوری است.

در دهه‌ی ۵۰ میلادی، شنیدن حرف‌های مک‌کارتی، بیشурی را در آمریکا واگیر کرد.<sup>۱</sup> در دهه‌ی ۶۰ با جنبش‌های اعتراض‌آمیز دانشجویان بسیاری دیگر آلوده شدند. در دهه‌ی ۷۰ جامعه به طور عمومی از مرضی که بعداً جیمی کارترا آنرا «کسالت روانی»<sup>۲</sup> نامید رنج می‌برد. اما از آنجایی که هیچکس دوست ندارد به بیشурی‌اش اشاره شود کارتر کله‌پا شد و به خاک سیاه نشست. دهه‌ی ۸۰ دهه‌ی صدور عدالت به عنف بود که سیاستمداران، لاییست‌ها و بیشурهای دیگری از این دست آن را دستاویزی برای تهاجمات خود کردند. چشم‌انداز آینده هم تا واضح است: بیشурهای بیشتر، تهاجم‌های بیشتر.

یکی از حوزه‌های مهم اجتماعی که ویژگی‌های بیشурی را می‌توان در آنجا دید، حوزه‌ی تجارت است. مهمترین عامل آلودگی تجارت به بیشурی رابطه‌ی تنگاتنگ آن با صنایع نظامی است. بدء بستان خوبی بین این دو برقرار است بطوریکه به نظر می‌رسد همزمان دستشان توی جیب‌های هم باشد.

فقط یک چیز مانع از آن می‌شود که تجارت به طور کامل بیشур شود (بر خلاف دولت) و آن بازار آزاد است که تجارت را مجبور می‌کند موگد باشد. البته ذات تولید با بیشурی ناسازگار است. اما تجارت مولفه‌هایی را در خود دارد که

---

۱- جو مک‌کارتی، سناتور دست راستی مشهور آمریکا در دهه‌ی ۱۹۵۰، در بحبوحه‌ی جنگ سرد پس از جنگ دوم جهانی و با تکیه بر هراس عمومی در غرب و به خصوص ایالات متحده آمریکا سخنرانی‌های مهیجی در راهی خطر گسترش کمونیزم در آمریکا ایجاد کرد و پرچمدار حرکتی شد که بر اساس آن بسیاری از شهروندان آمریکایی از جمله هنرمندان و نویسندهای از اتهام گرایش‌های کمونیستی محاکمه شدند. بر طبق این محکمات بسیاری از این متهمین مجرم شناخته شدند و به زندان و یا اخراج از خاک آمریکا محکوم شدند.

۲- م

malaise

حتی در صورت مولد و ورقابتی بودن هم، به واسطه‌ی آنها با بیشعوری، هم از منظر فردی و هم از منظر اجتماعی اشتراک دارد. مثل:

- حرص و آر.
- رقابت.
- جاهطلبی.
- وظیفه‌شناسی اجتماعی.

مثلا شهوت قدرت را در نظر بگیرید. همین خصیصه، باعث می‌شود که روسای شرکت‌های بزرگ با خرید بی‌حسابِ شرکت‌های کوچک‌تر، شرکت‌های خودشان را چنان زیر بار قرض ببرند که سرانجام توسط شرکت‌های بزرگ‌تر از خودشان، خریده شوند. کارهایی که هیچکدام تاثیری بر بهبود وضع اقتصادی آمریکا ندارند.

به دنبال برتری بودن چیز خوبیست، اما در تجارت گاهی هدف اصلی یعنی کسب سود مشروع و قانونی فراموش می‌شود. هنگامی که روکم کنی، حرکات تبلیغاتی، کسب امتیاز بیشتر، طراحی بازپرداخت‌های کلان و قمار بر روی سوداها زودبازده از هدف اصلی تجارت مهمتر باشند آنگاه تجارت بیشعور شده است.

وقتی که مدیران شرکت‌هایی که هر سال ضرردهی دارند، پاداش‌های نیم میلیون دلاری بگیرند تجارت بیشعور شده است.

وقتی شرکت‌هایی که به خاطر توقف تولید محصولات یا ارائه خدماتشان، بلاموضوع شده‌اند همچنان به فعالیتشان ادامه دهند، تجارت بیشعور شده است.

وقتی صاحبان صنایع سعی کنند ما را متقادع کنند که مصرف اینهمه سوخت فسیلی هیچ آسیبی به محیط زیست نمی‌رساند و آبزیان هم از پسماندهای

کارخانه های آنها خوششان می آید، آنوقت است که تجارت بیشعور – و در حقیقت بیشعور تمام عیار – شده است.

البته بیشعوری در دنیای تجارت چیز تازه‌ای نیست. اما تجارت مدرن، این هنرِ مگو را در دو راه ثبیت کرده است. یکی روابط پرسنلی و دیگری روابط عمومی.

روابط پرسنلی حتماً توسط مدیری اختراع شده است که می‌خواسته با کارکنانش به‌طور سیستماتیک به عنوان بیشعور رفتار کند. کارکارکنان بخش روابط پرسنلی این است که با ارزان‌ترین روش ممکن، کارکنان را متلاuded کنند که شرکت هوای آنها را دارد و مواظب‌شان است. آدم‌هایی که در این بخش کار می‌کنند با دقت در تمام هنرهای معمول بیشعوری نظیر زبان‌بازی، دسیسه چینی، حقه‌بازی، دروغ‌گویی و ارعاب ورزیده شده‌اند.<sup>۱</sup>

روابط عمومی برای سازماندهی رفتار بیشعورانه‌ی تجارت در داد و ستد با مردم به وجود آمده است. تاکید روزافزون بر روی روابط عمومی، نسبی‌گرایی اخلاقی را چنان پر و بال داده که حتی به رسوایی واترگیت هم به چشم یک کمدی ابلهانه نگاه می‌شود.<sup>۲</sup> هرمیون هانی‌کات<sup>۳</sup> در زندگی‌نامه‌اش با عنوان دروغ‌ها، چاخان‌ها و روابط عمومی نشان می‌دهد که تا پیش از آنکه یاد بگیرد چطور طبق میل و خوشایند دیگران، صادقانه دروغ بگوید به هیچ‌کدام از

<sup>۱</sup> - گویا این بخش از قضیه در ایران محلی از اعراب ندارد. چرا که در ایران تقریباً تمام مدیران و شرکت‌های تجاری و غیرتجاری، نیازی به این نمی‌بینند که به کارکنان خود (حتی به دروغ) بفهمانند که شرکت متبعشان مواظب آنهاست و از آنها حمایت می‌کند. شما بخشی به نام روابط پرسنلی (employee relation) در محل کارتان سراغ دارید؟ - م

<sup>۲</sup> - رسوایی واترگیت، بزرگترین رسوایی سیاسی در ایالات متحده آمریکا بود که به استعفای نیکسون منجر شد. - م

<sup>۳</sup> - Hermione Honeycutt

موفقیت‌هایش نرسیده بود. او می‌نویسد: «بعد از آن دیگر همه چیز راحت شد. من مردم را متلاطف می‌کردم که سیگار کشیدن برای سلامتی‌شان مفید است. به آنها می‌گفتم که می‌گساری نه فقط عمر آدم را کوتاه نمی‌کند بلکه باعث بلند شدن آن هم می‌شود. حتی توانستم بعضی‌ها را متلاطف کنم که نگهداری مقداری آشغال سمی در حیاط خلوتشان باعث خواهد شد تا از شر موش‌ها و علف‌های هرز خلاص شوند.» بر طبق وظیفه‌ی شغلی‌اش، او تا آخرین لحظه تاثیر سوء سیگار بر سلامتی را انکار می‌کرد و تا آخرین لحظات می‌گفت: «فقط هوای پاک لس آنجلس!»

شاید توصیف پیتر توماس<sup>۱</sup> از بیشوری در تجارت، بهترین توصیف باشد. او در کتاب خود به نام رازهای موفقیت فوری و فوتی؛ اشتراکات بیشوری جمعی در دنیای تجارت را چنین توصیف می‌کند:

- ۱ پیش از این که زیرپاییت را بزنند، زیر پای دیگران را خالی کن.
- ۲ همیشه رد گم کن.
- ۳ هیچ وقت توضیح نده. یادداشت هم نکن تا مبادا دیگران بعدها آن را کشف کنند. (مواطبه باش صدایت را هم ضبط نکنند.)
- ۴ هر چیزی را تکذیب کن، بجز تعریف و تمجید از خودت.
- ۵ بجهره‌کشی از استعداد و سخت‌کوشی هر کسی که برایت کار می‌کند را بیاموز.
- ۶ همیشه حواست به دشمن باشد؛ خصوصا بازرس‌های دولتی، طرفداران محیط زیست و ماموران وصول مطالبات بانک‌ها.

---

<sup>1</sup> - Peter Thomas

۷ هرگز بیش از حد خشونت به خرج نده. بیشурی که امروز اخراجش می‌کنی ای بسا که فردا رئیس سازمان حفاظت از محیط زیست بشود و کار دستت بدهد.

اگر این راهنمایی شما را در تجارت فورا به موفقیت نرساند، ناراحت نباشد.  
تجارت نشد، سیاست هست!

### تمرین‌ها

- ۱ اگر از شما بخواهند که مادربزرگتان را برای پیشرفت کاری بفروشید، چه مبلغی روی پیروزی قیمت می‌گذارید؟
- ۲ اگر موقعیتی پیش بیاید که بتوانید در تاریکی از پشت به رقیبتان حمله کنید، از چه نوع سلاحی برای این کار استفاده می‌کنید؟ اگر به جای رقیب، همکارتان باشد چه سلاحی به کار می‌برید؟

# ۱۵

## دولت به مثابه بیشعور

دولت بروکراسی است  
و بروکراسی دولت است.  
جو بودویزر<sup>۱</sup>، سخنگوی اتحادیه‌ی  
کارگران فدرال

در هر کشوری، دولت شمار زیادی از بیشعورها را جذب می‌کند. دلیل آن هم ساده است. دولت قدرت عمل زیادی در شکل‌دهی روش زندگی ما دارد و بیشعورها هم تشنی قدرت هستند. مخصوصاً قدرتی که با آن بتوان به دیگران گفت چه کار بکنند، چگونه و چه وقت. بنابراین آن‌ها به استخدام دولت درمی‌آیند.

دولت از دو بخش بزرگ تشکیل می‌شود.<sup>۲</sup> اول سیاستمداران یعنی صاحبمنصبان منتخب ما؛ که فکر می‌کنند دولت را اداره می‌کنند. دوم دیوان‌سالاری فسیل شده. یعنی همان کسانی که واقعاً دولت را می‌چرخانند. هر دو بخش بیشعورها را جذب می‌کنند و به این ترتیب خودشان هم قربانی بیشعوری می‌شوند. البته شاید ما رغبتی به قبول این واقعیت که سناتورها، نمایندگان مجلس و قانون‌گذاران محلی‌مان بیشعور هستند نداشته باشیم به خصوص اگر خودمان به آنها رای داده باشیم؛ اما در بیشتر

<sup>۱</sup> - Joe Budweiser

<sup>۲</sup> - منظور از دولت یا Government در اینجا اعم از قوه مجریه و قوه مقننه و نیروهای نظامی است. - م

انتخابات‌ها، انتخاب واقعی امکان ندارد. در انتخابات فقط این امکان مهیا است که به نامزدی که خطرش کمتر است رای بدھیم.

اگرچه نمایندگان، خودشان را تبلور قدرت مردم می‌دانند اما هر کسی می‌داند که قدرت واقعی دولت از نظام دیوان‌سالاری گرفته شده است. نظامی که صدها هزار کارمند در آن مشغول به خدمات اجتماعی و کنترل زندگی ما هستند. نمایندگان هر قانونی که دلشان می‌خواهد تصویب کنند، مساله‌ای نیست، کارمندان دولت آن را به میل و سلیقه‌ی خود تفسیر و اجرا می‌کنند. مثلاً در یک اصلاحیه‌ی کوچک بر روی قانون اساسی آمریکا که در سال ۱۹۱۳ به تصویب رسید، به کنگره قدرت زیادی برای «تعیین و جمع‌آوری» مالیات بر درآمد اعطا شد که ظاهراً زیاد هم بدبود. اما در ورای این ظاهر بی‌ضرر، که به طرز ماهرانه‌ای برای جلب اعتماد و اطمینان عمومی نوشته شده بود، نظام اداری بزرگ‌ترین دستاورد را برای بیشурورها به ارمغان آورد: اداره‌ی مالیات بر درآمد یا IRS<sup>۱</sup> که مخلوطی است از گشتاپو، کاگ و چند سازمان اطلاعاتی و امنیتی مخفف دیگر. در نتیجه‌ی یک خودخواهی گروهی، IRS به طور غیر مستقیم هر آزادی‌ای که در آمریکا یافت می‌شود، از آزادی مکالمات خصوصی تا حق شادمانی به دور از دخالت دولت را غصب کرده است. در سال‌های اخیر حتی شایع شده که IRS کامپیوترهایش را طوری برنامه‌ریزی کرده است که به‌طور خودکار مالیات‌دهندگانی را که بر خلاف دیگران، خوشحال هستند و از زندگی شان راضی‌اند را پیدا کند.

تا وقتی که اوضاع به این ترتیب است، بیشурوری هم در دولت با قدرت وجود دارد. البته این به آن معنا نیست که اداره‌ی مالیات بر درآمد تنها بخش

<sup>1</sup> -Internal Revenue Service

نظام دیوان‌سالاری است که به بیشурی مبتلاست. این نظام همچنان به بیشурی آلوده است تا زمانی که:

• ادارات دولتی تا مدت‌ها بعد از آنکه نیاز به آنها مرتفع شده همچنان وجود داشته باشند.

• کمیسیون‌ها همچنان بنا به عادت تشکیل شوند تا درباره مشکلاتی تحقیق و تصمیم‌گیری کنند که مدت‌های است به فراموشی سپرده شده‌اند.

• میان افزایش قدرت یک سازمان دولتی و کاهش مدام در کیفیت حوزه‌ی مرتبه با آن سازمان، رابطه‌ی مستقیم ایجاد شود. مثلاً پس از آنکه تشکیلات «آموزش و پرورش» از اداره به وزارت‌خانه ارتقا یافته است، کیفیت آموزش و پرورش در کشور ما مدام کاهش داشته است. بعضی صاحب‌نظران معتقدند که بهتر است آموزش و پرورش تعطیل شود تا از سیطره‌ی بی‌سوادی جلوگیری شود. اما زمام امور دست بیشурهاست!

چرا اینقدر نهادهای دولتی ناکارآمدند و بیشتر مستعد بدتر کردن مشکلات اجتماعی هستند تا بهتر کردن آنها؟ چون دولت در مردابی از بی‌صلاحیتی فاجعه‌بار، وقت‌کشی و تشریفات زائد اداری بی‌پایان، فرو رفته است.

در مورد دولت کار از بیشурی گذشته است، صحبت از بیش‌بیشурی است! گامر فیل<sup>۱</sup> در اوتوبیوگرافی‌اش با نام /اعترافات یک رئیس می‌نویسد: «در اداره‌ی من، رسیدگی به یک برگه کاغذ، از بازیافت آن زمان بیشتری می‌گیرد.» و یکی از منتقدانش اضافه کرده که «تعفن رسیدگی به آن هم دست کمی از بازیافت‌ش ندارد.»

این نوع بیشурی به صورت‌های مختلفی دولت را فلجه کرده است. بعضی از صورت‌های قابل ذکر این‌ها هستند:

<sup>1</sup> - Gomer Phyle

• جنون جلسه. دیوان سالاران همیشه در جلسه هستند. هر مساله‌ای که پیش بیاید، موضوع باید در کمیته‌های مربوطه مورد بررسی قرار گیرد، مشاوران آن را تحلیل کنند، کمیسیون‌ها درباره‌اش گزارش بدنهند، در گروه‌های تجدید نظر رویش بحث شود و کمیته‌های اجرایی آن را تایید کنند. با این روش، مسئولیت تصمیم‌گیری کاملاً محو می‌شود؛ هیچ‌کس مسئول و پاسخگوی عواقب نیست و در آینده یقه‌ی کسی را نمی‌توان گرفت.

• کاغذبازی. تمام مراحل اداری با دقت فراوان به‌گونه‌ای تنظیم شده‌اند که برای هر کاری به سه نسخه نیاز باشد. همین امر، باعث کاغذبازی برای هر کاری می‌شود حتی اگر آن کار نوشتمن تقاضانامه و درخواست کاغذ بیشتر برای کاغذبازی باشد. اگر زمانی در روند تامین کاغذ اشکالی به وجود بیاید دولت با خطر جدی مواجه خواهد شد. اتفاقی که باعث دق‌مرگ شدن بیشурهای دیوان سالار و ذوق‌مرگ شدن ما خواهد شد.

• مقررات. سازمان‌های دولتی بدون مقررات سردرگم می‌شوند چرا که آنها هیچ‌کاری که واقعاً کار باشد انجام نمی‌دهند و بنابراین هویتشان فقط با مقررات تعریف می‌شود. افزون بر این، مقررات سازمان‌های دولتی را در مقابل مردم محافظت می‌کند، به این صورت که مانع از حق مسلم مالیات‌دهندگان برای پرسش درباره‌ی این واقعیت آشکار می‌شود که این سازمان‌ها و اداره‌ها چرا پول مردم را مصرف می‌کنند اما عملاً هیچ کار مفیدی برای آنها انجام نمی‌دهند؟ و آخر اینکه مقررات، قدرت کافی برای رؤسا و مدیران تامین می‌کنند تا با زیردستانشان مستبدانه‌تر رفتار کنند.

از این منظر شاید ارتضی بهترین نمونه‌ی تبلور این نوع بیشурی باشد. هیچ دلیل طبیعی‌ای برای اطاعت یا احترام گذاشتن به کسی که تمام زندگی‌اش را صرف آموزش صفت جمع در یک آموزشگاه نظامی کرده وجود ندارد. از این

رو باید از مقررات برای توجیه این کار غیرطبیعی کمک گرفته شود. این است دلیل آنکه چرا ارتش – و در مقیاس وسیع‌تر: دولت – اینقدر به مقررات اتکا دارد. برای توجیه اشتغال و سرپانگه‌داشتن بیشورها.

هر اس‌آورترین مساله درباره‌ی این نوع بیشوری آن است که دیوان‌سالاری یک استعداد درونی برای بزرگ شدن و توسعه‌ی خود دارد؛ چیزی شبیه یک آدم چاق در شکلات فروشی. مارشال مک درولین<sup>۱</sup> در کتاب دسیسه‌ی بیشورها می‌نویسد: «تنها راه برای پنهان کردن بی فایده بودن یک چیز، رشد بیشتر آن است. اگر چیز ساده‌ای بی فایده است، پیچیده‌ترش کن. پس از آن اگر چه باز هم بی فایده خواهد بود اما درک آن برای مردم سخت‌تر می‌شود و تغییر آن هم هزینه‌ی بیشتری طلب می‌کند. پس ورد جادویی تمام دیوان‌سالاران این است: بیچان، بیچان، بیچان.»

آیا برای متوقف کردن بیش‌بیشوری خیلی دیر شده؟ اگر دست به یک کار اساسی نزنیم پاسخ قطعاً «آری» است. دیوان‌سالاری مثل اژدهای هفت‌سری است که هر وقت یکی از سرهایش قطع شود دو تا به جایش سبز می‌شود.

بنابراین، تنها راه نجات، زدودن بیشوری از جامعه است. اول به صورت فردی و بعد به صورت گروهی. درست است که تا پیش از این هرگز نابودی بیشوری دولتی میسر نشده است اما تا پیش از ۱۹۶۹ هم سفر به ماه میسر نشده بود.

آیا باید دنیا را بیشورها واگذار کنیم یا یک بار برای همیشه تکلیف‌مان را با این نظام دیوان‌سالار روشن کنیم؟

<sup>۱</sup> - Marshal MaDroolin

## تمرین‌ها

۱ آیا تا به حال نمایندگان پارلمان شما در جلسات درمانی بی‌شعورها  
شرکت کرده‌اند؟ با اسم و رسم واقعی‌شان آمدند یا با اسم مستعار؟ به  
نظر شما برایشان لازم است که در این جلسات شرکت کنند؟

## ۱۶

### خواندن، نوشتن و بیشوری

«میشه این مدرکم رو برام بخونی؟»

یک دیپلمه خطاب به مادرش -

یک بار پژوهشگری که داشت در مورد کاهش کیفیت نظام آموزشی تحقیق می‌کرد از یک دانشآموز سال آخر دبیرستان پرسید که به نظرش چرا در نظام جدید آموزشی اینقدر بی‌علاقگی زیاد شده است. دانشآموز پاسخ داد «نمی‌دانم و برایم فرقی هم نمی‌کند!»

پاسخ دقیق‌تر را دانشآموزی که ترک تحصیل کرده بود، داد: «خب چون مدرسه‌ها را یک عده بیشور می‌چرخانند.»

البته واقعیت آن است که آدم‌های درست و حسابی زیادی مشغول به تدریس در مدارس هستند اما دیوان‌سالارانی که برای معلم‌ها تعیین تکلیف می‌کنند تا چه چیز را چگونه درس بدھند، کار را خراب می‌کنند. از اینجاست که بیشوری گسترش می‌یابد. زمام امور از دست متولیان محلی مدارس<sup>۱</sup> به دست

---

<sup>۱</sup> local school board. در آمریکا و کانادا بعضی کشورهای دیگر، برای هر مدرسه اسکول بردى دارد که اعضای آن با انتخابات تعیین می‌شوند. معمولاً انتخابات اسکول برده همزمان با انتخابات تعیین شهردار انجام می‌شود و آنها قدرت عمل فراوانی در تعیین سیاست‌های مدارس و نظارت بر اجرای آنها دارند. در حدود نیمی از مالیات‌خانه‌های هر منطقه‌ای به مدارس همان منطقه اختصاص می‌یابد که اسکول بردهای هر مدرسه در مورد نحوه‌ی تخصیص آن تصمیم‌گیری می‌کنند و حتی حقوق معلم‌ها را هم آنها تعیین می‌کنند. در ایران زمام امور مدارس کلا در دست دولت است. - م

مسئولان دولتی افتاده است و به این ترتیب نظام آموزشی ما در چنبره‌ی بیشوری گرفتار آمده است.

علائم این بیشوری فراوان هستند. از جمله:

- وقتی که بیش از نیمی از دانشآموzan در سن ۱۶ سالگی از نظام آموزشی حذف شوند، مدارس ما بیشور شده‌اند.
- وقتی که فارغ التحصیلان دبیرستان‌های ما در خواندن و نوشتمن معمولی هم لنگ بزنند، مدارس ما بیشور شده‌اند.
- وقتی که ارائه دروس پیش‌نیاز، برای یادداشتن درس‌های دبیرستان در دانشگاه‌ها به یک امر معمول بدل شود، مدارس ما بیشور شده‌اند.
- وقتی که بتوان معلم‌ها را به خاطر تنبیه دانشآموzan بی‌تریت از مدارس اخراج کرد، اما آن دانشآموzan همچنان به حال خود رها باشند تا به رفتارشان ادامه دهند، مدارس ما بیشور شده‌اند.
- وقتی که از این حق که هر دانشآموزی بتواند طبق دین و مذهب خود در مدرسه‌اش نیایش کند جلوگیری شود، مدارس ما بیشور شده‌اند.
- وقتی که مسئولان مدرسه مجبور شوند که برای برنامه‌های فوق برنامه و جنبی، بیشتر از کیفیت آموزشی وقت بگذارند، تمام جامعه‌ی ما بیشور شده است.

بی‌شورهایی که مسئول این افتضاح هستند، استاد طفره رفتن از زیر بار مسئولیت‌اند. اتحادیه‌ی معلم‌ها اصرار دارد که معلم‌ها بی‌گناهند؛ متولیان محلی مدارس مدعی‌اند که قدرت کافی ندارند و مقامات دولتی هم تنها کاری که بلدند این است که تهیه‌ی گزارشی در این زمینه را در دستور کار قرار دهند که

تدوینش بیست سال طول خواهد کشید. به قول یک صاحب نظر «این‌ها بیشتر بلدند مسائل را تحلیل کنند تا اینکه راه حلی پیدا کنند. حتی به نظر می‌رسد که فکر می‌کنند تحلیل همان راه حل است.»

از همین‌روست که دائماً در گوش ما خوانده‌اند که کاهش کیفیت نظام آموزشی با هر چیز با ربط و بی‌ربطی، از باران اسیدی و کمبود ویتامین بگیر تا از دیاد فقر عمومی و تبهکاری مرتبط است. حتی بدتر از این، بسیاری هستند که ما را ترغیب می‌کنند تا این بی کفایتی و عدم صلاحیت موجود در نظام آموزشی را به عنوان هنجار و میزان قبول کنیم. یک روان‌شناس متخصص در امور آموزشی به نام دکتر جروم کاپهید<sup>۱</sup> به ما امیدواری می‌دهد و می‌گوید: «اگر فارغ‌التحصیلان جدید نمی‌توانند بخوانند در عوض می‌توانند از رادیو، تلویزیون و نوارهای صوتی اطلاعات بگیرند. اگر نمی‌توانند جمع بینندن به جایش می‌توانند از ماشین حساب استفاده کنند و اگر نمی‌دانند کجا هستند می‌توانند بایستند و از پلیس بپرسند.»

چرا که نه. و همین‌طور ولگرد و بی‌مسئولیت به زندگی ادامه دهند و سطح توقع جامعه از خودشان را پایین‌تر و پایین‌تر ببرند. اما پایین آوردن انتظارات و استانداردها چاره‌ی مشکلات نیست. ما مجبوریم که با واقعیت، با همه‌ی تلخی‌اش روبرو شویم. نظام آموزشی ما بی‌شعور شده‌است.

چگونه این اتفاق افتاد و چه کسی وقتی آموزش و پرورش را آب می‌برد، خوابش برده‌بود؟

هرمان ایشمان<sup>۲</sup> که پنج سال بر روی این مساله تحقیق کرده‌است معتقد است که علت اصلی این مساله، ترس از متهم شدن به تبعیض علیه حماقت است که روز به روز زیادتر هم می‌شود. او در کتاب ارزشمندش با عنوان چرا جانی

<sup>1</sup> - Dr. Jerome Cuphead

<sup>2</sup> - Hermann Eichman

نمی‌تواند بنویسد و برا/یش اهمیتی هم ندارد می‌نویسد: «همه از این واهمه دارند که مبادا در به شکست کشاندن و در نتیجه لطمہ زدن به روحیه‌ی یک دانش‌آموز سهیم باشند. بنابراین دائماً کتاب‌های درسی و امتحان‌ها را ساده‌تر می‌کنند و به حداقل‌ها متولّ می‌شوند. اما اگر این‌ها افقه نکند و بچه‌ای آنقدر خنگ باشد که با این تفاصیل باز هم رفوزه شود، معلوم نیست چرا باز هم نگهش می‌دارند.»

بعضی‌ها هم تاثیر نظریه‌های روانشناسان کودک را در این پدیده مقصّر می‌دانند. روانشناسانی که معتقد‌ند برای آموزش کودکان نباید سخت گرفت تا مبادا انگیزه، خلاقیت و احساسات آنها خوب رشد نکند. به عقیده‌ی اینها اعتماد به نفس بالا و فعالیت‌های اجتماعی از فکر کردن اهمیت بیشتری دارند.

کارشناسان مسائل آموزشی کم‌کم دارند به این نتیجه می‌رسند که این طرز تفکر اشتباه است. مالی گولدباد<sup>۱</sup>، در مقاله ارزشمندی در مجله آموزش نوجوانان می‌نویسد: «دانش‌آموزان از کاهش کیفیت و تنزل استاندارهای آموزشی بیش از همه آسیب می‌بینند. آری، ما اکنون دانش‌آموزانی با اعتماد به نفس بالا داریم که از حماقت خودشان لذت می‌برند. آری، دانش‌آموزان خلاقی داریم که در ساختن بهانه برای غیبت‌هایشان و توجیه انجام ندادن تکالیف‌شان خلاقیت بسیاری دارند. آری، ما دانش‌آموزانی داریم که بسیار با انگیزه‌اند اما فقط برای راه انداختن جیغ و داد و کتک کاری. آری، ما اکنون مطمئن هستیم که دیگر هیچ دانش‌آموزی با سرکوب احساسات خود دچار آسیب روانی نمی‌شود. نتیجه هم آن شده که آنها بیش از هر وقت دیگری مثل بیشورها رفتار می‌کنند. بعضی از آنها حتی انتظار دارند که وقتی می‌خواهند توی حیاط مدرسه مواد بکشند پلیس از آنها مواظبت کند که مبادا کسی مزاحمشان بشود.»

---

<sup>1</sup> - Molly Goldbud

برآوردن نیازهای جامعه هم ناموفق‌اند. البته این به آن معنا نیست که آنها هیچ خواسته‌ای را برآورده نکرده باشند و هیچ کاری نکرده باشند. مدارس بازند و به کار خود مشغولند اما در سی سال گذشته مثل گروگانی در خدمت امیال و خواسته‌های گروه‌های خاصی بوده‌اند که می‌خواسته‌اند از نظام آموزشی متمرکز، دولتی و فراگیر برای تغییر دادن جامعه بهره ببرند.

باید قبول کنیم که هر کس یا گروهی که یک نسل از بچه‌ها را از آموزش و پرورش خوب محروم کند تا به اهداف خود برسد، بیشурور تمام عیار است. تنها راه بهبود کیفیت آموزشی، بیرون کردن بیشурورها از نظام آموزشی و بازگرداندن اهداف اصلی آموزش و پرورش، یعنی آموختن فکر کردن، خواندن و نوشتمن به بچه‌ها است.

بلندپروازی است، اما من فکر می‌کنم امکان این کار وجود دارد. به عقیده‌ی من، نخستین گام در راه این اصلاحات، گنجاندن یک درس جدید در برنامه درسی دیبرستان‌ها و مراکز پیش‌دانشگاهی است با عنوان «بیشурور شناسی» که می‌تواند زیر مجموعه‌ی دروس اجتماعی قرار گیرد. ملزومات ارائه‌ی این درس هم عبارتند از: ۱) یک نسخه از همین کتاب بیشурوری؛ ۲) یک چراغ قوه، برای جستجو در تاریکی؛ ۳) یک آینه، به دلایل بدیهی؛ ۴) نام و نشانی متولیان محلی و مدیران مدرسه؛ و ۵) فهرستی از کتاب‌های ممنوعه‌ی کتابخانه‌ی مدرسه که حتماً باید مطالعه شوند. (در امتحان پایان دوره‌ی این درس از دانش‌آموزان پرسیده خواهد شد: به نظر شما چرا این کتاب‌ها ممنوع اعلام شده‌بودند و چه چیزی از خواندن آنها یاد گرفتید.)

زاده  
صیرحتی  
نام  
سید محمد فرجامی ظاهری  
بعد اتفاق  
مسح می‌کنی  
آن سال الله عاصیت به فخر فواید شد با اتفاق اهل و بیان زمانه

## تمرین‌ها

- ۱) ده فعالیت ذهنی که هر روز انجام می‌دهید را نام ببرید. چند تای آن‌ها را در مدرسه یاد گرفته‌اید؟ چند تا را خارج از مدرسه؟
- ۲) چند درصد از درس‌هایی که در مده آموخته‌اید تا به حال به دردتان خورده‌اند؟

## بیشурی در رسانه، یک اپیدمی واقعی

سرگرم‌کننده‌ترین خیال‌پردازی‌ها را هر روز در روزنامه‌ها می‌خوانم.

الیور سوت<sup>۱</sup> -

حالا می‌رسیم به بحث رسانه یعنی روزنامه‌ها، شبکه‌های تلویزیونی، مجله‌ها، شبکه‌های رادیویی و شبکه‌های کابلی. این‌ها را برای آخر کتاب نگه داشتم، چون اگر در یک جا هم‌اکنون بیشурی به حد شیوع و اپیدمی رسیده باشد، آن رسانه است.

در حقیقت، رسانه یک مدل کامل از بیشурی تام و تمام است. چراکه:

- رسانه متکبر و خودستاست. خیلی دوست دارد که خود را «رکن چهارم دموکراسی» عنوان کند و به اندازه‌ی دین و دولت قدر و اهمیت داشته باشد. در کشور ما، رسانه‌ها تمام رفتارهای ضد اجتماعی خود را با آزادی مطبوعات توجیه می‌کنند اما به مسئولیت و تعهدی که این آزادی موجب آن می‌شود توجه چندانی ندارند.<sup>۲</sup> به قول یک منبع آگاه که نخواست نامش فاش شود: «آزادی مطبوعات را نباید با بیشурی عوضی گرفت.»

<sup>۱</sup> - Oliver South

<sup>۲</sup> - این ادعا شاید در مورد مطبوعات در آمریکا صادق باشد اما خوشبختانه درباره‌ی مطبوعات ایران درست نیست. به دلایل روشن.-م

همچنین مطبوعات خودخواهانه اعتقاد دارند که متولی انحصاری حقایق هستند، و حقایق صرفا همان‌هایی هستند که آنها پوشش می‌دهند. مثل آن نظریه‌ی قدیمی که می‌گفت اگر درختی در جنگلی بیفتند و کسی صدای افتدن آن را نشنود، پس هیچ صدایی تولید نشده است. به نظر می‌رسد خبرنگارها هم معتقدند که به جز اتفاقاتی که آنها در رسانه‌هایشان پوشش می‌دهند، هیچ اتفاقی روی نمی‌دهد.

به خاطر همین عقیده‌ی نادرست است که آنها خود را برای حضور در حمله‌ی پلیس به قاچاقچیان، جلسات شورای شهر، دادگاه‌ها و یا حمله‌های نظامی مجاز می‌بینند. آنها باورشان شده که مبارزه با رسوایی‌ها، شرارت‌ها و جنایات فقط از عهده‌ی خودشان بر می‌آید و بس.

• رسانه شهوت قدرت دارد. اما چون قدرت واقعی ندارد، بردن آبرو و اعتبار آدم‌هایی که به طور حسابات‌برانگیزی قدرت و اعتبار دارند، برایش در حکم تسويه حساب و نوعی نمایش قدرت محسوب می‌شود. همین امر رسانه‌ها را به سمت عقده‌گشایی سوق می‌دهد به طوریکه پشت در اتاق خواب هر سیاستمداری و یا در دفتر هر آدم پولداری منظر یک رسوایی اخلاقی یا مالی، فالگوش بایستند.

برای ارضای این شهوت قدرت، بیشتر وقت رسانه صرف خبررسانی از حواشی آدم‌های مهم، یعنی آدم‌هایی که به نظر می‌رسد قدرت و اهمیت خاصی دارند؛ می‌شود. اگر صاحب منصب مهمی آب از دماغش بیاید فورا در صدر اخبار جا می‌گیرد اما اگر همین آدم هفتاد و پنج نفر از زیردستانش را اخراج کند انگار نه انگار که اتفاق مهمی افتاده است.

مهمنتر از همه اینکه رسانه به اختراع اخبار یا خبرسازی تمایل بسیاری دارد. گزارشگران و گوینده‌ها از اینکه همیشه مجبورند وقایع را گزارش کنند

خسته شده‌اند و به دنبال نوآوری افتاده‌اند. بنابراین عده‌ای از آدم‌های مفت‌خور و ولگرد را پیدا می‌کنند و آنها را تحریک می‌کنند که بلوایی راه بیندازند. یا حتی فقط با پر و بال دادن به نقل قول‌ها و نسبت دادن آنها به منابع ناشناس کارشان را پیش می‌برند. به این ترتیب عطش اولیه‌ی خود نسبت به قدرت را ارضا می‌کنند.

• رسانه سطحی است. در رسانه هیچ ماجرا‌ای آنقدر پیچیده نیست که در ده ثانیه قابل بیان نباشد یا نتوان در سیصد کلمه، سر و ته آن را هم آورد. و رسانه‌ها هنوز آنقدر احساس وظیفه و تعهد ندارند که گاهی به مخاطبانشان یادآوری کنند؛ چیزهایی که اینطور سیاه و سفید گزارش می‌شوند همگی خاکستری‌اند. ساختار اخبار و گزارش‌های آنها مثل افسانه‌های کودکانه است. یک نفر یا یک عده آدم معصوم و دوست‌داشتنی که در محاصره‌ی گروهی از افراد و نیروهای شریر و اهریمنی گرفتار آمده‌اند.

• رسانه بی‌رحم است. خبرنگارها عاشق یافتن کشمکش و درگیری در هر ماجرا‌ای هستند. از همان سال‌های اول کارشان، برای آنها عادی می‌شود که از بیوهزن‌های غمگین پرسند از اینکه شوهرشان از طبقه‌ی دهم یک ساختمان نیمه‌کاره سقوط کرد و له شد، چه احساسی دارند. در عین حال وقتی که آن زن با صداقت جواب می‌دهد: «احساسی مثل اونکه یکی با لگد بکوبه لای پاهات؛ بی‌شعور!» آنها هیچ‌وقت این قسمت را در گزارش‌شان نمی‌آورند بلکه چیزی که به نظر خودشان جالب باشد به جایش می‌گذارند.

• نظرها را از واقعیت‌ها مهم‌تر می‌شمارد. اگر کسی بخواهد صحت این ادعا را ببیند، کافیست یک سال مجله‌ی تایم را بخواند. رسانه‌ها می‌خواهند نشان بدهند که بی‌طرف هستند اما حنایشان رنگی ندارد و همان بی‌شعوری هستند که هستند. آنها عاشق مصاحبه کردن با بعضی از تندروهای پر سر و صدا و جنجالی

هستند و بدون به چالش کشیدن ادعاهای آنها، حرف‌هایشان را منتشر می‌کنند. کاری که وقتی بارها و بارها تکرار شود، مردم هم کم‌کم این ادعاهای مضحك را به عنوان نظراتی که مورد قبول همگان است باور می‌کنند.

در عین حال وقتی که رسانه‌ای بخواهد کسی – مثلاً یک مقام بلندپایه‌ی دولتی – را ضایع کند، او را با انواع سوال‌های عجیب و غریب به صلاحه می‌کشد. و اگر کسی جرات کند به این رفتار بی‌رحمانه و غیر اخلاقی اعتراض کند، بلاfaciale از طرف رسانه‌ها به عنوان دشمن آزادی بیان و مطبوعات معرفی می‌شود.

• سعی در جهت‌دهی به افکار عامه دارد. یکی از کلک‌های رسانه‌ها این است که به جای گزارش درباره واقعیات، از آدم‌هایی که کاملاً از موضوع پرت هستند بخواهند تا درباره‌ی وقایع نظر بدھند. بعد نظرهایی که با نظر خودشان مشابهت دارد را دستچین کرده و چاپ یا پخش کنند.

• رسانه ذاتاً ویرانگر است. کار آنها نابودی شخصیت‌های مشهور است. گاهی اوقات خراب کردن یک شخصیت از عهده‌ی یک خبرنگار به تنها برمی‌آید و گاهی هم باید چند نفری همدستی کنند یا یک شخصیت بزرگ را نابود کنند. آنها در چنین موقعیتی، فقط با پیش کشیدن چند سوال شخصی می‌توانند یک نفر را بی‌اعتبار، سرافکنده و چنان رسوا کنند که مجبور به استعفا شود. اما مدت‌ها بعد، وقتی که همان شخص با زحمت فراوان بتواند آن اتهامات را رفع و خود را تبرئه کند هیچ رسانه‌ای این بخش از ماجرا را پوشش نخواهد داد.

البته رسانه‌ها این موارد را انکار می‌کنند که چیز عجیبی نیست چرا که انکار، یکی از خصوصیات اولیه‌ی بیشعوری است. گه‌گاهی، رسانه‌ها به اتهام یک‌جانبه‌گرایی واکنش نشان می‌دهند اما این واکنش محدود می‌شود به پخش میزگردی با حضور یک مشت صاحب‌نظر در مسائل خبری که درباره‌ی این قبیل

انتقادات در حدود ۲۵ دقیقه با لحنی جدی صحبت می‌کنند و بعد هم – بسته به اشاره اتاق فرمان – یک کارشناس پیشکسوت‌تر با نطق قرایی در ستایش از «آزادی مطبوعات» محفل را به اوج احساسات می‌رساند. بی‌درنگ همه سخنان او را تایید می‌کنند و بیشعوری رسانه یک بار دیگر مستمالی می‌شود.

بنابراین ما نمی‌توانیم از رسانه‌ها برای فاش کردن یا معالجه کردن این اپیدمی چشم امید داشته باشیم. آنها خودشان عین بیماری‌اند! برای مبارزه با این معضل، باید خودمان فکری به حال خودمان بکنیم و رسانه‌ها را هم مجبور کنیم که با مسئولیت‌پذیری بیشتری رفتار کنند.

وقتی که جرج بوش<sup>۱</sup> به ریاست جمهوری آمریکا برگزیده شد، یک روزنامه‌ی مهم ستون طنزآمیزی با عنوان «دیده‌بان رئیس‌جمهور» راه انداخت تا در آن هر روز خبط و خطاهای رئیس جمهور گزارش شود. چیزی که ما اکنون به آن احتیاج داریم اینست که به تقلید از آن اما به طور جدی یک «دیده‌بان بیشعور» به وجود بیاوریم که هر روز بی مسئولیتی و سوءاستفاده‌ی رسانه‌های ملی و محلی (اعم از شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی، روزنامه‌ها و مجلات) از موقعیت‌شان را بر ملا کند.

هرچند که یافتن نشریه‌ای که شهامت چاپ چنین بخشی را داشته باشد، شاید از معجزه‌ی زنده‌کردن مردگان به دست مسیح هم عجیب‌تر باشد.

## تمرین‌ها

۱ نامه‌ای به سردبیر روزنامه ای بنویسید و او را به روابط جنسی نامشروع، رشوه‌خواری و هر اتهام سنگین دیگری که به فکرتان می‌رسد متهم

<sup>۱</sup> – مقصود جرج بوش پدر، رئیس جمهور آمریکا بین سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۲ است. – م

کنید. به او بگویید که برای همه اتهام‌های تان سند و مدرک‌هایی دارید که همگی از قول منابع آگاه و موثقی هستند که نمی‌خواهند نامشان فاش شود. پاسخ سردبیر امکان قضاؤت صحیح درباره آزادی مطبوعات و نوع قمashی که از آن هست را به شما خواهد داد.

۲ تسلط بر روی رسانه را تمرین کنید. هر وقت که از رادیو یا تلویزیون اخبار بیشурانه شنیدید یا دیدید، خاموشش کنید و به جای آن یک کتاب خوب بخوانید.

فصل



زندگی با بیشурه

## کار کردن با بیشورها

آه، باز هم یک بیشور دیگه.

- جرج<sup>۱</sup> در جلسه‌ی معارفه‌ی رئیس  
جديدةش

اگر بیکار، بازنشسته یا خیلی پولدار نباشد، احتمالاً مجبور به کار کردن با بیشورها هستید. و هنوز تعداد بسیار بسیار کمی از مردم می‌دانند که چطور باید با بیشورها کار کنند. ما درباره‌ی این مساله‌ی مهم آموزش ندیده‌ایم. فرض شده که خودمان به تنها یعنی از پس آن بر می‌آییم.

بسیاری از مردم می‌خواهند بدانند که آیا می‌شود با بیشورها کرد و در عین حال حرمت و شخصیت خود را نیز حفظ کرد؟ آسان نیست ولی خوشحالم که بگوییم امکان‌پذیر است.

نقطه‌ی آغاز، کار روی خودتان است. برای اینکه به خوبی از عهده‌ی بیشورها برآید باید هدفمند و بالانگیزه باشید. باید از خودتان سوال‌های از این دست بپرسید:

- چقدر کارم را دوست دارم؟
- چقدر به حقوق محاجه هستم؟
- آیا این کار به عذاب تحمل این بیشور می‌ارزد؟

---

<sup>۱</sup> - George

شاید پس از مرور این پرسش‌ها و سوشه شوید که کارتان را رها کنید و دنبال کار دیگری بروید اما هدف از این یادآوری این کار نیست. چرا که اگر کاری به خوبی کار قبلی تان هم بتوانید پیدا کنید، احتمالاً مجبور خواهید بود باز هم با بیشурهای دیگری همکار شوید. هدف از این پرسش‌ها این است که اراده‌ی شما برای سروکله زدن با بیشурهایی که اطرافتان را در بر گرفته‌اند، تقویت کند.

گام بعدی بررسی گزینه‌های پیش روی شما برای این کار است. این گزینه‌ها چندتا هستند:

• می‌توانید با همکار بیشурتان رقابت کنید. این کار پیشنهاد نمی‌شود چرا که به این معنی است که شما هم بیشур شوید. تازه در این صورت هم شما بیشур تازه‌کاری بیش نخواهید بود و در مقابل بیشурهای کهنه‌کاری که در انواع دروغ‌گویی، حقه‌بازی، گردن‌کلftی، تقصیرها را به گردن دیگران انداختن و مسئولیت‌ناشناسی استاد هستند، کم خواهید آورد. اگر بخواهید آنها را در زمین خودشان شکست بدھید، موجبات شکست خودتان را فراهم آورده‌اید. پس به فکر چنین کاری هم نباشید.

• می‌توانید دست به کارِ اصلاح بیشурها شوید. به عنوان درمانگری که با هزاران بیشур سر و کله زده‌است به شما اطمینان می‌دهم که اصلاح بیشوری که از بیشوری خود پشیمان نشده، محال است. تازه وقتی یک بیشور، مصمم به درمان بشود باز هم اصلاحش کار سختی است. بنابراین کار اصلاح بیشورها را به درمانگرهای حرفه‌ای بسپارید و به تعداد افراد شریفی که با تلاش‌های قهرمانانه ولی بی‌جایشان برای اصلاح بیشورها، عاصی و فرسوده شده‌اند اضافه نکنید.

• می‌توانید یاد بگیرید که خودتان را از شر بیشурورها حفظ کنید.  
این کار شامل حفظ انسانیت، شخصیت، شأن و روحیه‌ی شاد شماست. برای  
این کار باید تمام زیرکی و مهارت‌هایتان را به کار بگیرید. هنری که اگر موفق به  
یادگیری و انجامش شوید می‌توانید تا مدت‌ها بعد از گم و گور شدن بیشурورها  
به کار خود ادامه دهید.

نخستین قاعده‌ی کار با بیشурورها به یاد داشتن این نکته است که ظواهر  
برای آنها در حکم همه چیز است. ظاهر به علاقه، همکاری، مهربانی، احترام و  
حتی ترس از آنها، معمولاً برای راضی نگه داشتن‌شان و اینکه فکر کنند  
فوق‌العاده هستند کافیست. اما این تظاهرها باید با نهایت مهارت اعمال شوند  
چرا که بیشурورها خودشان در تمام عمر تمرین تظاهر کرده‌اند؛ از این رو در این  
فن استاد هستند و خیلی راحت می‌توانند تظاهر را تشخیص دهند.

دومین قاعده، کوشش برای ارتباط مناسب است. ارتباط مناسب از نظر یک  
بیشурور، یعنی اینکه او باید مورد توجه قرار گیرد، مهم باشد، به حرفش گوش  
کنند، با نظرش موافق باشند، ستایشش کنند، به او قوت قلب بدهند و تبریک  
بگویند. بنابراین در گفتن چنین جملاتی به آنها، اغراق کنید:

«از شما متشرکرم.»

«حق با شماست.»

«شما معجزه‌اید!... چطور چنین چیزی به فکرتان رسید؟!»

«معذرت می‌خواهم.»

و البته هرگز انتظار نداشته باشید که چنین چیزهایی از یک بیشурور بشنوید.  
این نوع ارتباط با بیشурورها، یک طرفه است.

گام سوم در تعیین سیاست مناسب برای ارتباط کاری با یک بیشур این است که مشخص کنید نوع ارتباط او با شما دقیقاً چگونه است. رئیستان است یا مرئوس یا همکارتان؟ با هر کدام باید طوری رفتار کرد.

• راضی نگه داشتن رئیس بیشур. بیشورها به شدت نگران قدرت‌شان هستند و نسبت به تهدیدهای واقعی و غیرواقعی علیه قدرت‌شان بسیار حساس‌اند. هرگز کاری نکنید که قدرت رئیس به خطر بیفتد. در عوض یاد بگیرید که با او مثل یکی از خدایان یا عضوی از خانواده سلطنتی رفتار کنید. نسبت به اهداف و برنامه‌هایش خود را شیفته نشان بدھید. تا آنجا که ممکن است هر روز سلامش کنید. لازم نیست که از آن طرف بام بیفتید و مثلاً عکس رئیستان را روی میزتان بگذارید یا دفع چشم زخم برایش بگیرید، اما از تعظیم و تکریم‌های به موقع غافل نشوید که روزی به درد خواهند خورد. سعی کنید هر جا که ممکن است رئیستان را با لفظ «قربان» خطاب کنید اما حواستان باشد که یک وقت با بکار بردن عباراتی نظیر «لطف و بندہ‌نوازی حضرت اجل مستدام» در مجامعی که مناسب این لفاظی‌ها نیست، موجب خجالت وی نشوید. با چنین بازی‌هایی، رئیستان فکر خواهد کرد که شما فوق‌العاده اید و به شما مزایای ویژه‌ای خواهد داد. مثلاً اجازه خواهد داد که روزهای عادی قبل از ساعت ۸ بعد از ظهر به خانه بروید یا هفته‌ای دو سه بار در سر کار با شما ناهار خواهد خورد. حتی شاید اجازه بدهد که از تمام مرخصی‌های استحقاقی‌تان هم استفاده کنید.

• کار کردن با زیردستان بیشور. طرز کار دقیقاً بر عکس می‌شود. باید با آنها مثل بچه‌های کوچک، حساس، زودرنج و ترسویی که در قد و هیكل آدم‌بزرگ‌ها هستند رفتار کرد. تا آنجا که می‌توانید از داد زدن بر سر آنها و یا

گیج کردن شان بپرهیزید. این کار فقط آنها را خواهد ترساند و کارها را مختلف خواهد کرد.

زیردستان<sup>۱</sup> بیشурور مدام از کارشان ناله می‌کنند. به آنها یادآوری کنید که شما هم وقتی در موقعیت آنها بودید همان کار آنها را انجام می‌دادید و بالاخره روزی می‌رسد که آنها هم زیردستانی برای انجام این کار داشته باشند، اما تا آن زمان باید به همین کارشان ادامه دهنند. اگر باز هم به غر زدن ادامه دادند آنها را از حق خوردن قهوه و امتیازهایی از این دست محروم کنید و آنقدر پیش بروید تا دست از غرولند بردارند.

همچنین ممکن است آنها بخواهند با انجام ندادن وظایف کاری‌شان شما را تحت فشار قرار دهنند. در این صورت، آنها را به کناری بکشید و با اغراق فراوان برایشان توضیح دهید که تمام سازمان به کار آنها احتیاج دارد. این قبیل حرف‌ها غرور و خودپسندی آنها را ارضا می‌کند. اگر این کار افاقه نکرد، آنها را تنبيه کنید. مثلاً بگویید هر روز باید پانزده دقیقه زودتر برای درست کردن قهوه در محل کار حاضر شوند<sup>۱</sup> و کمک‌های غیرنقدی شب عید را به صورت زغال سنگ به آنها اهدا کنید.

سپس هر وقت شنیدید که یک دفتر جدید، تحت مدیریت یکی از همکاران بیشурورتان در سازمان ایجاد شده به نزد او بروید و با تعریف و تمجید از بیشурور

<sup>۱</sup>- در بعضی کشورها مرسوم است وظیفه‌ی درست کردن قهوه یا نوشیدنی‌های مشابه به صورت نوبتی بین کارکنان تقسیم شود. به این صورت که مثلاً هر کارمند موظف می‌شود دو روز در ماه، زودتر در محل کار حاضر شود و دستگاه تولید نوشیدنی و سایر ملزمات را راه اندازی یا مرتب کند تا خود و سایر همکاران بتوانند در وقت‌های مخصوص، با مراجعه به دستگاه لیوان خود را از نوشیدنی پر کنند. در ایران خوشبختانه این رسم ظالمنه وجود ندارد و در هر سازمان یا شرکتی که تعداد کارکنان آن از ۵ نفر تجاوز کند یک نفر به عنوان آبدارچی یا خدمتکار استخدام می‌شود تا وظیفه تهیه نوشیدنی و اجرای سایر دستورات کارمندان را به طور تمام وقت بر عهده گیرد. -م

زیردستتان، او را برای کار در بخش جدید بسیار مناسب توصیف کنید. به این صورت می‌توانید همزمان دو تا بیشурور را سر کار بگذارید.

کار با همکاران بیشурور. این قسمت از همه سخت‌تر است. با آنها نه می‌شود مثل رئیس بیشурور رفتار کرد و نه مثل مرئوس بیشурور. اگر خیلی محترمانه با آنها رفتار شود پرروتر می‌شوند و اگر با تحکم با آنها رفتار شود بهشان برمی‌خورد. مثل همه‌ی بیشурورها، این آدم‌ها دوست دارند طوری رفتار کنند که انگار آقابالاسر شما هستند اما در واقع مثل بچه‌ی کوچکی رفتار می‌کنند که اردنگی لازم دارد. (در مقابل این وسوسه ایستادگی کنید!) با آنها طوری رفتار کنید که انگار با یک میهمان ناخوانده طرف هستید، مثل وقتی که مادر همسرتان میهمانتان است. باید با آنها با سیاست و در عین حال بسیار جدی برخورد کرد.

برای این منظور باید همه هوش و فراست خود را به کار اندازید. باید حد و مرزها را مشخص کنید و تصمیم بگیرید که چگونه مسئولیت‌ها را با این بیشурور تقسیم کنید. کاری که البته نیازمند شناخت کامل عارضه‌ی بیشурوری است.

مثلا در جلسات، می‌توانید با حمایت از آنها در لحظات حساس، امتیازهای خوبی از همکاران بیشурورتان بگیرید. چنین چیزی معمولا در آغاز یک پروژه، پیش از آنکه آنها شانسی داشته باشند تا ایده‌ی خاصی را از خود کنند، پیش می‌آید. در چنین موقعیتی چیزی در این مایه بگویید: «با توجه به چیزی که ایشان گفت، من از طرحشان به طور کامل حمایت می‌کنم. اگر ممکن است در مورد مراحل اجرایی آن هم توضیح بدھید که نهایت استفاده را ببریم.» که البته او هم قادر به انجام چنین کاری نخواهد بود چون آن طرح را به طور ناقص از

یک نفر دیگر دزدیده است. اما از اینکه هوايش را داشته‌اید چنان خوشحال می‌شود که متوجه نیش و کنایه‌ی نهفته در حرف شما نمی‌شود.

بزرگترین معضل در کار کردن با بیشурورها، این است که محال است پا روی دم آدم نگذارند. وقتی که همکار بیشурورتان بعضی از گزارش‌هایتان را می‌دزدد یا به رئیستان می‌گوید که احتمال دارد که معتاد شده باشد، چه کار می‌توانید بکنید؟ بدترین چیز این است که آدم به روی خودش نیاورد که چنین مسائلی روی داده است. در عوض با او رودررو شوید و به خاطر شوخ طبعی فوق العاده‌اش از او تشکر کنید. به او بگویید داشتن همکاری که این قدر حرف‌های خنده‌دار و سرکاری بلد است نعمتیست که نصیب هر کسی نمی‌شود. یادآوری کنید که این شما بوده‌اید که سوژه‌ی شوخی و مضحکه‌اش را جور کرده‌اید. بعد با خنده پرسید که از مشت بیشتر خوشش می‌آید یا کف‌گرگی. و البته هیچ کاری نکنید. مشغولیت فکری و وحشت او درباره‌ی کاری که شما بر علیه او در نظر دارید انجام دهید، بیچاره‌اش خواهد کرد.

البته راه‌کارهای تحمل و سر کردن با همکار بیشурور بسیار بیشتر از این موارد است که شرح تمام آنها در اینجا نمی‌گنجد. برای مطالعه‌ی راهنمایی‌ها و تذکرات بیشتر در این زمینه، حتماً کتاب‌های «قایقرانی در فاضلاب محله، راهنمای شنا با کوسه‌ها در میان فضولات» و «چگونه شخصیت خود را حفظ و ضد ضربه کنیم» را بخوانید.

### تمرین‌ها

- ۱ بیشурورهایی که با آنها کار می‌کنید از چه نوعند؟ چطور با آنها کنار آمده‌اید و تحمل‌شان می‌کنید؟

۲ تمرین کنید که وقتی وقیع و نفرت‌انگیز می‌شوند به رویشان لبخند بزنید. اگر این کار خیلی مشکل است، سعی کنید ابتدا با عکس‌شان این کار را تمرین کنید. در مقابل این وسوسه که دارت به سمت عکسشان پرتاب کنید مقاومت کنید.

۳ مرتبا در ذهنتان تمرین کنید که از مقابل تحقیر و توهین‌های آنها با وقار و ادب بگذرید. مثلا اگر آنها دوست دارند که طرز لباس پوشیدن شما را مسخره کنند، هر دفعه زیر لب بگویید «خوب شد که این مساله را به من تذکر دادی چون باعث خواهد شد بیشتر به خودم برسم تا حرصت بیشتر دریابیاد.»

۴ به خاطر داشته باشید که چقدر از دیدن فیش حقوق‌تان خوشحال می‌شوید.

۵ به خودتان یادآوری کنید که تازه شما مجبورید همکار بیشурور‌تان را فقط هشت ساعت در روز معرفی کنید اما او مجبور است خودش را بیست و چهار ساعت در روز تحمل کند. چه شکنجه‌ای از این بالاتر؟

## وقتی دوست بیشурور است

آیا شما به تله‌پاتی اعتقاد دارد؟ من دارم.  
 دوست بیشурوری داشتم که هر از چندی  
 تلفن می‌زد تا خبرهای بد و همه‌ی چیزهایی  
 که برایش آزارنده بود را به من منتقل کند.  
 همیشه می‌دانستم که کی تلفن خواهد زد و  
 چند دقیقه قبل از به صدا درآمدن زنگ  
 تلفنش بی اختیار می‌گوزیدم.  
 - آلیس<sup>۱</sup>، دوست چند آدم بیشурور

هیچکس دوست ندارد قبول کند که یکی از دوستانش ممکن است بیشурور باشد اما چنین چیزی هست. اما متاسفانه دنیای دوستی بی‌عیب و نقص نیست. بعضی وقت‌ها آنها مدت‌ها بعد از آغاز دوستی‌شان با ما به بیشурوری مبتلا می‌شوند. بعضی وقت‌ها بیشурوری آنها گاهی است و مدت‌ها طول می‌کشد تا برای همه روشن شود که بیشурور هستند. یا ممکن است چنان بیشурور آب‌زیرکاه متشخصی باشند که ما هرگز به بیشурوری آنها مشکوک هم نشویم. بنابراین پیش از آموختن روش‌های زندگی با دوستان بیشурور، باید اصولی را معین کنیم که بر مبنای آن‌ها بتوانیم تشخیص دهیم که دوستان ما با چه

---

<sup>۱</sup> -Alice

شرايطي بيشعور محسوب میشوند. هر يك از موارد زير نشانه‌ي گويابي از بيشعوری دوستان ماست:

- از شما انتظار دارند هميشه به خاطر داشته باشيد که دوستي با آنها يك افتخار بزرگ محسوب میشود. افتخاري که باید هر هفته برای حفظ آن رنج و زحمت تازه‌اي تحمل کنيد.
- دوستي آنها هيچ قاعده و قانوني ندارد بجز يكى: نفعي به حال آنها داشته باشد. يك دوست واقعی حق ندارد به آنها و اين قانون نانوشته‌شان بدگمان شود.
- آنها حق دارند که هر قاعده‌اي را بنا به مصالح خود تغيير دهند. شما حق نداريد.
- اين حق برای آنها محفوظ است که هر زمانی و به هر دليلي که صلاح بدانند با شما تماس بگيرند؛ از قرض گرفتن پول تا نگه داشتن بچه‌هايشان و از پنهان کردن آنها از چنگال قانون، تا گرفتن کليدهای خانه‌ي شما. اگر يك دوست واقعی برای آنها باشيد هرگز نباید بپرسيد که به چه حقی اين خواسته‌ها را دارند و البته چيزی هم از آنها نباید طلب کنيد.
- آنها حق دارند که تمام مشكلات و بدبوختی‌هايشان را با شما در ميان بگذارند و انتظار دارند که در نهايت ملاطفت و همدردي با آنها برخورد کنيد. مهم نیست مشكلات چي باشند، به هر حال از شما انتظار می‌رود که در کنار آنها باشيد و دائما به آنها اطمینان بدهيد که كاملاً حق با ايشان است. اما اگر شما مشکلی داشته باشيد، از شما انتظار می‌رود که آن را نزد خودتان نگه داريد و در چنین لحظات پراضطرابي به سراغ آنها نرويد.

• شما باید از تمام دشمنان آنها متنفر باشید. اگر بخواهید با کسانی که از آنها خوششان نمی‌آید و یا ترکشان کرده‌اند دوستی کنید، پاچه‌تان را خواهند گرفت.

• شما باید همیشه ستایش، مهربانی، حمایت و دلگرمی به پای آنها نثار کنید. هر چیزی که در محدوده‌ی ارادت و هوای خواهی مطلق نگنجد، به پای سست‌عنصری و بی‌وفایی‌تان نوشته می‌شود.

• هرگز نباید به خاطر چیزی از آنها انتقاد کنید. هرگونه بحثی درباره‌ی اشتباهات احتمالی آنها، اعتماد به نفس آنها را خدشه دار می‌کند و بنابراین باید از آن چشم‌پوشی کرد.

اگر با در نظر گرفتن این ملاک‌ها، باز هم درباره‌ی بی‌شعوری دوستان خود شک دارید، در نظر بیاورید که سگ و گربه‌ی خانگی شما در حضور آنها چگونه رفتار می‌کنند. اگر خودشان را زیر خرت و پرت‌ها پنهان می‌کنند، این امر می‌تواند نشانه‌ی قابل تاملی مبنی بر بی‌شعوری دوست شما باشد.

اگر روزی نسبت به بی‌شعوری دوست‌تان مطمئن شدید چند مرحله هست که می‌توانید به فوریت انجام دهید:

۱. قبول کنید که با وجود چنین دوستی نیازی به دشمن ندارید. اگر دوستی اینست، بدون دوست هم می‌توان زندگی کرد. جدی باشید! به آنها بگویید که تنها دلیلی که گذاشته‌اید اینطور و بال شما شوند آن است که خواسته‌اید با چنین شکنجه‌ای، کفاره‌ی گناهانتان را بدھید؛ یا در حال جمع‌آوری مواد اولیه برای کتابی هستید که می‌خواهید درباره‌ی آدم‌های به شدت عصبی و روانی بنویسید.

۲. به خاطر داشته باشید که دوستان واقعی برای دوستی قانون نمی‌گذارند اما حد و مرز معقولی قائل می‌شوند. اینکه یک ماه

اتوموبیل تان را به کسی قرض بدهید عاقلانه نیست مگر آنکه در هنگام برگرداندن کرایه‌ی آن را پردازد و باکش را هم پر بنزین کرده باشد.

۳. به آنها بگویید که اگر می‌خواهند از شما به عنوان روان‌پزشک یا روان‌کاو استفاده کنند باید هزینه را ساعتی محاسبه کنند.

۴. شیرفهشمیان کنید که حق با افرادی است که نام آنها را از فهرست دوستان صمیمی و حتی عادی‌شان خط زده اند و اگر هنوز در فهرست دوستان شما وجود دارند به این خاطر است که لیستی به نام فهرست دوستان مزخرف دارید.

۵. به آنها بگویید که مدت‌هاست در حال اندازه گیری میزان غرولندشان هستید و به زودی می‌توانید اسم خودتان رادر کتاب رکورد‌های جهانی گینس، به عنوان کسی که بیشترین غرولند را از سوی دوستش تحمل کرده، ثبت کنید.

۶. فرار کنید و هیچ آدرسی هم از خودتان به‌جا نگذارید.

البته اینکه هر کدام از این پیشنهادها تا چه حد جوابگوست، بستگی به خصوصیات هر بی‌شعوری دارد. همچنین به خاطر داشته باشید که اجرای بعضی از این پیشنهادها ممکن است باعث واکنش‌های تندي در حد جیغ کشیدن، دادن نسبت‌های ناروا به والدین شما و پرواز ناگهانی و مستقیم اشیا به سوی تان شود. اگر چنین اتفاقی روی داد، عقب بروید و نشان بدهید که صدمه دیده‌اید. بعد به دوست‌تان بگویید که تا زمانی که معذرت‌خواهی نکند با او صحبت نخواهید کرد.

اگر شانس داشته باشید؛ او بی‌شعورتر از آن خواهد بود که چنین کاری کند.

تمرین‌ها

۱ آیا دوستانی دارید که بیشعور باشند؟

۲ چرا؟

## ازدواج با بیشعور

وقتی فهمیدم عشق از زندگی ما بیرون رفته  
که او دیگر سیگارش را در هنگام بوسیدن  
من از لب برنمی‌داشت.

– ماری جین<sup>۱</sup>، همسر یک بیشعور

شاید هیچ‌چیز در زندگی از این تکان‌دهنده‌تر نباشد که یک روز از خواب  
برخیزیم و دریابیم که یک بیشعور توی رختخواب‌مان هست! بعضی آدم‌ها این  
حقیقت تلخ را در همان شب اول عروسی‌شان می‌فهمند؛ دیگران تا سال‌ها بعد  
نمی‌فهمند. مدت زمان فهمیدن این واقعیت (اگر چنین چیزی روی دهد) اهمیت  
زیادی ندارد، آنچه که مهم است درک معنایی‌ست که زندگی با یک همسر  
بیشعور متضمن آن است.

روش‌هایی که برای سروکار داشتن با همکار یا دوست بیشعور به کار  
می‌رود برای همسر بیشعور کاربردی ندارد. پس چه کارهایی می‌توان کرد؟ زیاد  
نیستند:

- طلاق. این کار چندان پیشنهاد نمی‌شود زیرا فقط یک کار هست که از  
زندگی مشترک با یک بیشعور عذاب‌آورتر است و آن جدا شدن از  
اوست. اگر از بند و بساط دادگاه جان سالم بدر برید و مخارج این کار  
کمرتان را نشکند، همسر قبلی‌تان، در باقی عمرتان همیشه شما را

---

<sup>۱</sup> - Mary Jean

تعقیب خواهد کرد و زیر نظر خواهد داشت تا مطمئن شود شما از کاری که کرده‌اید پشیمان هستید. و البته احتمال اینکه شما تمام عمرتان را در پشیمانی به سر برید بسیار بالاست چرا هر کس یک بار در زندگی دل به بیشوری بیندد، حق دارد که تا آخرش عمرش انگشت ندامت به دندان بگزد.

- فرار به یک کشور خارجی با نام مستعار. این راه بهتر است اما به خاطر مواردی که در گزینه‌ی طلاق مطرح شد، زیاد عملی نیست. مگر اینکه با زرنگی بتوانید قبل از خروج از کشور، وانمود کنید که مرده‌اید.
- خودکشی با احتیاط. به اندازه‌ی گزینه‌ی دوم جالب نیست اما از گزینه‌ی اول مفیدتر است. اشکال این روش، برگشت‌ناپذیری آن است.
- آدمکشی با احتیاط. اخلاق پزشکی اجازه نمی‌دهد این روش یا روش قبلی را توصیه کنم؛ با این حال یک وقت‌هایی واقعاً چاره‌ای جز این کارها نیست. اگر احتیاج به کمک دارید، دوست خوبی دارم به نام گیدو<sup>۱</sup> ...
- یاد گرفتن زندگی مشترک با یک بیشور. این گزینه را بررسی می‌کنیم. تنها راه حل همین است و البته این کار ممکن نیست مگر اینکه چند نکته را در ذهن داشته باشید:
  ۱. قبول کنید که نمی‌توانید به زندگی ایده‌آل دست یابید؛ شاید دفعه‌ی بعد. هر چه زودتر انتظارهای تان از زندگی زناشویی را پایین بیاورید، به نفع خودتان است. این کار به ویژه کمک می‌کند تا از یادآوری این مطلب افسرده‌کننده که فقط شما بودید که این بیشور را به همسری انتخاب کردید، خلاص شوید.

---

<sup>1</sup> - Guido

۲. اگر هنوز افسرده هستید، انتظارها را باز هم پایین‌تر بیاورید. آنقدر

پایین که حتی از ازدواج با یک بیشурور خوشحال هم باشید. به

چیزهای خوبی فکر کنید که می‌توانستند طور دیگری باشند. مثلاً به

این نکته‌ی مثبت بیشурوری همسرتان فکر کنید که می‌توانید با

اشارة کردن به او بچه‌های تان را از بیشурور بودن بر حذر دارید!

۳. یاد بگیرید که به خاطر وراجی کردن یا برج زهر مار بودن او

جوش نزنید و برای سرکوب کردن کامل احساسات و کمبود

محبت خودتان، خودخوری نکنید. برای اینکه به طور کامل بی‌رگ

بشوید لازم نیست حتماً به الكل معتاد شوید. فقط یاد بگیرید که

بی‌خيال باشید. اگر به این درجه از بی‌خيالی بررسید حتی می‌توانید

با چاقو دست‌تان را ببرید بدون آنکه درد زیادی حس کنید.

۴. جایگزین‌ها را با احتیاط آزمایش کنید. از میان کسانی که آنها هم

همسران بیشурوری دارند دوستانی انتخاب کنید. به این ترتیب

همدردانی پیدا می‌کنید که می‌توانید با آنها درد دل کنید و

کمبودهای عاطفی و غیره‌تان را جبران کنید. دوست من گیدو در

بخش و غیره هم فعال است و می‌تواند با سرویس‌های عالی هر

آنچه را که بخواهید برایتان فراهم کند.<sup>۱</sup>

۵. تا آنجا که ممکن است با همسرتان مهربان باشید و مدارا کنید. این

کار باعث کاهش قابل ملاحظه‌ای در اصطکاک‌ها و آسیب‌هایی که تا

کنون داشته‌اید می‌شود. مثلاً وقتیکه از سر کار به خانه می‌آید،

اولین کلماتی که به همسرتان می‌گویید این باشد: «معدرت

<sup>۱</sup> - خوانندگان عزیز لطفاً از تماس‌های مکرر با مترجم برای ارتباط با گیدو و دادن سفارش خودداری فرمایند.

متجم‌ایم نه کارچاق‌کن - م

می خواهم. به خاطر هر چیزی که به خاطرش ناراحتی، معذرت می خواهم.» این نوع عذرخواهی‌های عمومی، باد او را می خواباند و از ناراحتی بیشتر خودتان پیشگیری می کند.

۶. اگر همسر شما به گونه‌ای است که خوشی‌ها را تحمل نمی کند و اصرار به دعوا و مرافعه دارد، در این صورت شما با یک بیشурور معمولی ازدواج نکرده‌اید بلکه با یک بیشурور تمام‌عيار ازدواج کرده‌اید. در چنین موقعیتی راه حل آن است که به او کمک کنید تا راه‌هایی برای تخلیه‌ی مازاد خشم و عصبانیت خود پیدا کند. تشویقش کنید که به کلاس‌های آموزش جنگ چریکی و دفاع شخصی برود. خودتان هم حتما کاراته یاد بگیرید.

آیا مشاوره‌های خانوادگی مفید خواهند بود؟ یقیناً بله. همانطور که سرهنگ ساندرز<sup>۱</sup>، استاد تاکتیک‌های جنگی و مشاور خانواده در وست پوینت<sup>۲</sup> می‌گویند، حضور زوج‌هایی که مشکل بیشурوری دارند در مشاوره‌های خانوادگی مفید است؛ البته نه به عنوان بیمار بلکه به عنوان آیینه‌ی عبرت. به این ترتیب که می‌توان با نشان دادن آنها به زوج‌هایی که مشکل دارند و برای مشاوره مراجعه می‌کنند کمک کرد تا بفهمند زندگی‌شان آنقدرها هم که فکر می‌کنند بد نیست. آنها با مقایسه‌ی زندگی زناشویی‌شان با زندگی آن بیشурورها، قدر هم را خواهند دانست و علاقه‌مند به حفظ زندگی مشترکشان خواهند شد.

بسیاری از مردم، ساندرز را به بدینی متهم می‌کنند، البته نه به خاطر اصرارش بر مساله‌ی فوق، بلکه به خاطر اعتقاد راسخش به این مطلب که «ازدواج‌های بد قابل درمان نیستند، فقط می‌توان از آنها پیشگیری کرد.»

<sup>1</sup> - Colonel Sanders

<sup>2</sup> - West point

توصیه‌ی همیشگی او برای مواقعي که احتمال ازدواج جدی می‌شود این است: «فقط بگو نه.»

### تمرین‌ها

- ۱ در میان خویشان و آشنایان تان چند تا ازدواج بدفرجام می‌توانید بشمارید؟ مشکل آنها ناسازگاری بود یا بیشурی؟
- ۲ چند تا ازدواج ناموفق داشته‌اید؟ چرا هی ازدواج می‌کنید؟

## ۲۱

### بیشур مادرزاد

وقتی که او پیش از خوردن صبحانه اش  
گربه را خفه کرد فهمیدم روزگارم سیاه  
است.

- جین، مادر یک بیشур ۴ ساله

سال های سال، روان شناسان کودک فکر می کردند که مقولاتی از قبیل  
کودکان فاسد وجود ندارد؛ آنچه که هست کودکانی هستند که قربانی فساد،  
شرایط بد اجتماعی یا تربیت نامناسب خانوادگی شده اند. بر همین اساس هر  
وقت بچه ای رفتار بد و زننده ای داشت، بیشتر در مانگرهای فوراً تقصیر را به گردان  
جامعه یا والدین می انداختند.

تحقیقات من نشان می دهد که بعضی واقعیت های واضح و آشکار در این  
میان نادیده گرفته شده اند.

همه می دانیم اینطور نیست که اگر گل و سبزه در جایی بکاریم و محیط را  
هم آماده نگه داریم، حتماً همانطور که انتظار داشته ایم گل و سبزه برداشت  
کنیم. علف های هرز زیادی هم در این میان به هم می رسند. همین امر در تولید  
آدمیزاد هم صادق است. بعضی از بچه ها با وجود برخورداری از والدین شریف و  
محیط خانوادگی سالم باز هم بد بار می آیند. در واقع بعضی از بچه ها بد جنس و  
خرابکار به دنیا می آیند.

• آنها از شکنجه دادن حشرات و حیوانات کوچک لذت می برند.

- بچه‌های کوچکتر از خودشان را کتک می‌زنند.
- جواب پدر و مادرشان را با بی‌ادبی می‌دهند.
- روز خوبشان روزی است که جایی را خراب کنند.
- میوه و سبزی‌های غذایشان را نمی‌خورند.

خلاصه آنکه آنها بیشур به دنیا می‌آیند؛ بچه‌های بیشур والدین باشур.

دکتر مونتاقو فیشبرگ<sup>۱</sup> استاد روانشناسی کودک در دانشگاه میلپیتاس معتقد است که روانشناس‌ها به نظریه‌ی کودک‌آزاری اعتیاد پیدا کرده‌اند و در نتیجه‌ی این سوءصرف، همیشه والدین را مقصراً و بچه‌ها را بی‌گناه می‌دانند.

دکتر فیشبرگ می‌گوید: «درست نیست. من سه تا بچه دارم که هر سه‌تا بیشур تمام‌عيار هستند. من و همسرم همه چیز در اختیار آنها گذاشته‌ایم؛ خانه‌ای با محیط دوست‌داشتمنی، مواظبت دائمی و مهر و محبت فراوان. هر کاری که لازم بوده برای شان داده‌ایم؛ هوایشان را داشته‌ایم، با آنها دوست بوده‌ایم و از سر تقصیراتشان گذشته‌ایم. اصرار داشته‌ایم که با عرضه و مستقل بار بیایند و احساس مسئولیت داشته‌باشند. اما با تمام این اوصاف شرور و فاسد بار آمده‌اند.»

آنقدر شرور که با همدستی یکدیگر تصمیم گرفتند معلم‌هایشان را که دو زن و یک مرد بودند با اتهام سوءاستفاده‌ی جنسی به صلابه بکشند. چند داستان سکسی سر هم کردند و با دقت آنها را به خاطر سپردن تا اگر جداگانه مورد سوال قرار گرفتند حرف‌هایشان هیچ تناظری با هم نداشته‌باشند.

بعد آنها را برای پدر و مادرشان گفتند. آنها هم طبیعتاً خیلی آشفته شدند و بلافاصله به این خاطر به مدیر دبستان‌شان شکایت کردند. هر سه معلم اخراج شدند. پرونده‌شان به دادگاه کشیده شد و رای بر علیه آنها صادر شد. اما بعد‌ها، پس از اینکه مشخص شد یکی از داستان‌ها از روی یک داستان کوتاه که در یک

---

<sup>1</sup> - Dr. Montague Fishburger

مجله‌ی پورنو چاپ شده بود اقتباس شده، تبرئه شدند. ولی معلم‌ها به این خاطر دو سال تحقیر، هزینه‌های دادگاه و بی‌کاری را متحمل شده بودند و به اعتبار حرفه‌ای دکتر فیشبر گر هم لطمات جبران ناپذیری وارد شد.

آیا به اندازه‌ی کافی لی لی به لالای این بچه‌ها گذاشته نشده بود یا این بچه‌ها بیشурور به دنیا آمده بودند؟ خانم کساندرا تایت‌گات<sup>۱</sup>، مبدع نهضت جنجالی اما بسیار مفید «همینه که هست» برای بچه‌های سرتق، کاملاً با دکتر فیشبر گر موافق است.

او می‌گوید: «در همان هفته‌ای که من پا به سی و شش سالگی گذاشته بودم، دختر شانزده ساله‌ام برای بار دوم سقط جنین کرد و پسر پانزده ساله‌ام به خاطر فروش مواد مخدر دستگیر شد. به این خاطر تصمیم گرفتم بروم لوله‌های حرم‌ام را بیندم، هر چند که می‌دانستم این کار فقط یک ژست سمبولیک است.

وقتی که در بیمارستان بستری بودم، درباره‌ی تمام آن مواقعي که این بچه‌های شرور از مهربانی و کمک‌های ما سوءاستفاده کرده بودند فکر کردم. به این نتیجه رسیدم که من و شوهرم شاید زیادی مهربان بوده‌ایم. در این زمان بود که شیوه‌ی «همینه که هست» برای رفتار با بچه‌ها به ذهنم رسید. من این برنامه را تدریس کردم و به مذاق پدر و مادرهای زیادی خوش آمد. به طوری که پس از اندکی برای شنیدن حرف‌های من هجوم می‌آوردند و در حال حاضر دوازده هزار گروه «همینه که هست» در سراسر کشور وجود دارد.»

این روش، راه‌کار مفیدی است برای پدر و مادرهای باشурور تا بتوانند بچه‌های بیشурورشان را کنترل کنند و بر اصول زیر مبتنی است:

۱. تقصیر شما نیست که بچه‌هایتان فاسد هستند مگر آنکه واقعاً شما آنها را فاسد کرده باشید. همچنین وظیفه‌ی شما نیست که آسایش

<sup>1</sup> - Mrs. Cassandra Tightgut

خودتان را فدای آسایش آنها کنید. فقط اعتدال داشته باشد و در اعتدالتان ثابت قدم باشد. منظور از اعتدال همان چیزی است که هر عقل سلیمی می‌فهمد. اگر فرزند شانزده ساله‌تان از اینکه در تعطیلات آخر هفته نمی‌گذارید ماشین براند شکایت دارد، به خاطرش بیاورید که آبراهام لینکلن، هر روز ۹ مایل را تا مدرسه‌اش پیاده می‌رفت، اما بعدها یک ماشین به نام او تولید شد.<sup>۱</sup> وقتیکه بچه‌تان گفت: «آره، یه ماشین برای پیرمردهای گوزو» به آرامی جواب دهید «همینه که هست.»

۲. هر وقت بچه‌هایتان گریه و زاری کردند، نگاه کنید ببینید آسیب و جراحتی دیده‌اند یا نه. اگر نه، بگویید خفه شوند و اینقدر ونگ نزنند. خوششان نمی‌آید که نیاید، همینه که هست.

۳. اگر بچه‌هایتان از حد خود خارج شدند و خودخواهی و وظیفه‌نشناسی‌شان غیرقابل تحمل شد، از خانه بیرون‌شان کنید. به آنها بگویید که باید خانه را ترک کنند تا بفهمند که یک من ماست چقدر کره دارد. هر فرزند خودخواهی که از رفتار شما در خانه خوششان نمی‌آید باید بداند همینه که هست! (بچه‌های کوچک از این قاعده مستثنی هستند).

۴. هر وقت دیدید که بچه‌هایتان دارند با کبریت و کوکتل مولوتوف دست ساز بازی می‌کنند و در حالیکه به ریش شما می‌خندند می‌گویند می‌خواهند خانه را آتش بکشند، پلیس را خبر کنید. چند شب ماندن در بازداشتگاه باعث می‌شود که قدر خانه را بدانند. اگر

---

<sup>۱</sup> - از اواخر دهه ۴۰ میلادی تا به امروز اتومبیلی به نام لینکلن، یکی از مشهورترین روسای جمهور آمریکا، در این کشور تولید می‌شود که لوکس، سنگین، حجمیم و گران قیمت است. - م

از رفتار پلیس و شرایط بازداشتگاه شکایت داشتند بگویید «همینه که هست.»

۵. از بچه‌های بالاتر از شش سال بخواهید که در کارهای خانه همکاری کنند. بیشورهای بیچاره‌ای که انگل جامعه هستند روزگاری زیادی عزیز دردانه پدر و مادرشان بوده‌اند. هیچ وقت برای داشتن وجдан کاری و حس مسئولیت زود نیست. «می‌خوام، نمی‌خوام» هم نداریم، همینه که هست.

۶. اصولاً تلویزیون نقش برجسته‌ای در بیشور کردن بچه‌ها دارد. پرتاب تلویزیون از پنجره به بیرون، برای تربیت بهتر فرزندان توصیه می‌شود، چون همینه که هست.

۷. در مورد کارهای خانه مقررات و محدودیت‌های شدیدی وضع کنید. اگر یکبار در هفته از زیر کار دررفتند، تماشای تلویزیون را ممنوع کنید. اگر چموشی کردند و دو بار در هفته وظایفشان را انجام ندادند مجبورشان کنید که یک شب به یکی از تصنیف‌های قرن بوقی درباره فضیلت ادب و وظیفه‌شناسی برای جوان‌ها گوش کنند. هر وقت هم که از این شکنجه شکایت کردند بگویید: «همینه که هست.»

۸. چند ضربه کنترل شده به کپل بچه‌ها نه فقط خطرناک نیست بلکه می‌تواند از خطر دچار شدن قریب‌الواقع جامعه به یک بیشور جلوگیری کند. اگر بزرگتر از این هستند که کارشان با این تنبیه راه بیفتند می‌توان به فکر روش‌های جایگزین بود. اینکه بچه‌ی شما مثل بیشورها رفتار کند و مردم را آزار بدهد بهتر است یا اینکه به

دست شما ادب شود؟ اگر گریه کرد و گفت دردش گرفته فقط

بگویید: «همینه که هست.»

۹. اگر در میان وسایلش کوکائین، کلت، کاندوم و هر کاف غیرمجاز دیگری یافت شد، همه را برای خودتان بردارید و دو روز تمام فقط به او آب و نان بدهید بخورد. اگر اعتراض کرد بگویید «همینه که هست.» و دو روز تمام فقط به او آب و نان بدهید بخورد. اگر اعتراض کرد بگویید «همینه که هست.»

با عمل به این برنامه، به یکی از دو هدف می‌رسید. یا بچه‌های شما می‌فهمند که باید در رفتار و کردارشان تجدید نظر کنند و بچه‌های باشурی شوند و یا باعث می‌شود که شما را ترک کنند. در هر دو صورت برنده شمایید!

### تمرین‌ها

- ۱ به نظر شما بچه‌ها در چه سنی بالغ می‌شوند و از عهده‌ی خودشان بر می‌آیند؟ ۲۱ سالگی؟ ۱۸ سالگی؟ از همان زمانی که با شما دهن به دهن می‌شوند؟
- ۲ آیا امروز بچه‌هایتان را کتک زده‌اید؟

## فرزندان والدین بیشبور

تا زمانی که معلم کودکستان من را برای  
اولین بار در عمرم به اسم «کوین<sup>۱</sup>» صدا  
نرده بود، نمی دانستم که اسمم «اوهوی  
گوساله» نبیست.

- کوین، فرزند والدین بیشبور

از نظر تاریخی، شاید مظلوم‌ترین گروهی که تا کنون قربانی بیشبورها  
شده‌اند، فرزندان آنها باشند. بعضی وقت‌ها، به بچه‌هایی که با آنها از نظر بدنی  
بدرفتاری می‌شود کمک‌هایی می‌شود اما تا کنون بچه‌هایی که از نظر روحی و  
روانی بدرفتاری می‌بینند به حال خود واگذاشته شده‌اند. این بدان معناست که  
آنها در حالی رشد می‌کنند که گمان می‌کنند دیوانه‌اند یا به خاطر ارتکاب  
کارهایی نابخشودنی احساس گناه می‌کنند. حالا خواهند فهمید که فقط فرزند  
افراد بیشبوری هستند. آنها در حالی وارد دنیای بزرگترها می‌شوند که هنوز  
عاجز از درک خود به عنوان یک آدم بزرگسال هستند. اما خوشبختانه اکنون  
کتاب‌ها، ورک شاپ‌ها، گروه‌های درمانی و درمانگرهای زبردرست فراوانی  
هستند که علاقه‌مند به کمک رساندن به آنها برای نجات از دست والدین  
بیشبورشان‌اند.

---

<sup>1</sup> - Kevin

این کار اهمیت فراوانی دارد، چرا که تحقیقات نشان داده است که فرزندان والدین بیشعور استعداد فراوانی دارند که خودشان هم به والدین بیشعور تبدیل شوند، مگر آنکه یاد بگیرند طور دیگری بزرگ شوند.

برای کسانی که بیست سال از بهترین سال‌های عمرشان را با بیشعورها سر کرده‌اند هیچ راه علاج سریع و معجزه‌آسایی وجود ندارد. اما این افراد دست کم می‌توانند با دانستن این مطلب که گناه چندانی بابت زندگی فلاکت‌بارشان متوجه آنها نیست، نفس راحتی بکشند. یکی از قربانیان والدین بیشعور می‌گفت: «از وقتی که فهمیدم چه کسی را باید مقصراً بدانم، درمان من خیلی سریع پیشرفت می‌کند. حالا به جای این که از خودم متنفر باشم از پدر و مادرم متنفر هستم و این موضوع خیلی حالم را بهتر می‌کند.»

بیشتر فرزندان والدین بیشعور انگیزه‌هی بالایی برای فایق آمدن بر سوءرفتارهای دوران بچگی‌شان دارند. چند نشانه‌ی فرزندان والدین بیشعور اینها هستند:

- پیش از هر چیز، آنها تا جایی که ممکن است از پدر و مادر خود دوری می‌کنند. در حقیقت، اکثر جمعیت آلاسکا<sup>۱</sup> از چنین فرزندانی تشکیل شده که موفق شده‌اند تا جایی که ممکن بوده از پدر و مادرهای خود دور شوند.
- آنها در جشن تولد پدر و مادرشان شرکت نمی‌کنند. این مساله به این خاطر نیست که از جشن تولد خوششان نمی‌آید بلکه به این خاطر است که هنوز کارت تبریکی با مضمون «برای هیچی متشرکرم» منتشر نشده‌است.
- آنها مدتی از عمرشان کاملاً مشنگ می‌شوند و به همین خاطر فکر می‌کنند که بیشعوری یک بیماری واقعی نیست یا با کسی برای ابتلا تعارف دارد. در

---

<sup>۱</sup>- Alaska. بزرگ‌ترین و دورافتاده‌ترین ایالت کشور ایالات متحده آمریکا و بسیار سردسیر. - م

همین هنگام آنها در معرض بیشترین خطر قرار می‌گیرند و شدیداً آسیب‌پذیر می‌شوند به نحوی که ممکن است با بیشурور دیگری ازدواج کنند و این چرخه را تکرار کنند. به این خاطر هم که شده کمک و راهنمایی تخصصی برای این جوانان ضروری است.

مشکل واقعی فرزندان والدین بیشурور که در پسِ نفرت، نامیدی، خوددرگیری، ترس و احساسِ بی عرضگی آنها قرار دارد؛ چیست؟ نتیجه‌ی سال‌ها تحقیق و تلاش در این‌باره به طور خلاصه چنین است:

۱. اشکال در ارتباط برقرار کردن با آدم‌های دیگر. هری<sup>۱</sup>، فرزند والدینی بیشурور که در حال درمان است می‌گوید: «تا قبل از رسیدن به ۲۳ سالگی نمی‌دانستم آدم‌هایی هم وجود دارند که نفرت‌انگیز، کثیف و رذل نیستند. شاید به این دلیل که فکر می‌کردم همه‌ی آدم‌ها مثل پدر و مادر خودم هستند.»

۲. اشکال در ارتباط برقرار کردن با خودشان. فرزندان والدین بیشурور، به خاطر اینکه در سال‌های اولیه‌ی عمر و دوران شکل گیری شخصیت‌شان در سیطره‌ی آدم‌های بیشурور بوده‌اند، به همان بیشурوری پدر و مادرشان بار می‌آیند. یکی از این افراد به اسم ویرجینیا<sup>۲</sup>، پس از سه سال درمان، اکنون توانسته خودش را بیابد. او با آرامش خاطر می‌گوید: «بچه که بودم دلم می‌خواست وقتی بزرگ شدم و بیشурوری مثل مادرم بشوم. حالا می‌دانم که چقدر از آن آرزو لطمه خوردم. من باید خودم باشم و برای خودم زندگی کنم. باید تولدی دوباره داشته باشم. لطفاً برای من اسمی انتخاب کنید.»

---

<sup>1</sup> - Harry

<sup>2</sup> - Virginia

۳. اشکال در فکر کردن. فرزندان والدین بیشبور، اجازه نداشته‌اند که فکر کنند تا بتوانند در حد یک بچه‌ی معمولی صاحب نظر و عقیده بشوند. بنابراین آنها با تردید، سستارادگی و حتی تمایل به تمدّ از قوانین بزرگ می‌شوند. ترس دائمی آنها از اینکه مرتكب خطایی نابخشودنی بشوند یا اینکه به خاطر سرخود بودن موافذه شوند، فکرشنan را همیشه مشغول داشته است. آلیس، یکی دیگر از همین افراد که در حال درمان است به خاطر آزادی‌اش از زیر یوغ پدر و مادر بیشبورش به خود می‌بالد. او به چنان استقلال رای و اعتماد به نفسی رسیده‌است که شعبه‌ای از «انجمان زمین مسطح»<sup>۱</sup> را در شهر جدید محل اقامتش تشکیل داده و علاوه بر آن مشغول راه انداختن کمپینی برای نجات پلاتیپوس‌ها<sup>۲</sup> در ایالت کنتاکی آمریکاست.

۴. اشکال در سخن گفتن. در بیشتر اوقات، فرزندان والدین بیشبور در بزرگسالی هم مثل بچه‌ها حرف می‌زنند و به همین خاطر آنها از اینکه خودشان را بزرگسال معرفی کنند واهمه دارند. اما با روش‌های درمانی مفید جدید اکثر آنها می‌توانند یاد بگیرند که از حد گفتن جملاتی مثل «چشم»، «ببخشید» و «تو رو خدا منو دیگه نزنید» فراتر بروند. در بعضی نمونه‌های موفق‌تر، آنها یاد گرفته‌اند که چگونه جیع بکشند و فریاد بزنند و حتی بتوانند مثل سایر مشتریان، غذایی که

<sup>۱</sup>- انجمنی واقعی که اعضای آن معتقد‌ند زمین کروی نیست بلکه مسطح و به شکل صفحه‌ی مدوری است که مرکز آن قطب شمال است و لبه‌های آن با یخ پوشیده شده است و از این طور افکار بازمۀ درباره‌ی خورشید و ماه و طول و عرض کیهان. البته اعضای این انجمن هم مثل تمام اعضای انجمن‌ها و فرقه‌های دنیا آماده مناظره و بحث علمی درباره‌ی عقاید خود هستند و مطابق معمول، حاضر نشدن مخالفان به مناظره علمی و منطقی با خود را دلیلی بر حقانیت عقاید خود می‌دانند. -م

<sup>۲</sup>- نوعی پستاندار منقاردار استرالیایی. -م

می خواهند را در فست فودها با نعره سفارش دهند. بعضی‌ها حتی تا آنجا پیشرفت می‌کنند که با رادیویشان عاشقانه حرف می‌زنند.

۵. اشکال در خنده‌یدن. بعضی از این بخت برگشته‌ها در چنان محیط سرد و سنگینی بزرگ می‌شوند که گمان می‌کنند عمل خنده‌یدن یک واکنش جنون‌آمیز و بسیار بسیار عصبی است. درمانگرها برای درمان این قربانیان منحصر به فرد، دوره‌های سه ماهه‌ای برگزار می‌کنند که شامل دیدن فیلم‌هایی از چارلی چاپلین و نظایر آن به مدت دوازده ساعت در روز می‌شود. بیش از ۹۵ درصد از کسانی که این دوره را می‌گذرانند قادر می‌شوند پس از آن و با طیب خاطر قهقهه بزنند، البته اگر بیینند که یک نفر دارد با عصا بازی می‌کند یا گشاد گشاد راه می‌رود.

۶. اشکال در تخلّی. شاید برای بعضی عجیب به نظر آید اما بچه‌های والدین بیش از آنقدر احساسات‌شان را توى دل خودشان نگه داشته‌اند که با بالا رفتن سن و سالشان عادت کرده‌اند هرچیزی را توى دلشان نگه دارند. مسهل‌ها در این زمینه کارساز نیستند. آنچه که آنها نیاز دارند این است که دوباره یاد بگیرند چطور توالت بروند. بعضی از درمانگرها از هیپنوتیزم برای رفع این مشکل استفاده می‌کنند، به این صورت که آنقدر آنها را پس‌پس می‌برند که روی توالت بیفتد و به نتایج دلخواه برسند. آنها به این بیماران تلقین می‌کنند که انجام درست این یک کار، برای دل خودشان خوب است و نه والدین بیش از این آنگاه توانسته‌اند با آرامش خاطر سیفون را بکشند.

۷. اشکال در آرامش خاطر. فرزندان والدین بیش از اغلب به خاطر آنکه سال‌ها مجبور بوده‌اند در برابر نکوهش‌ها و سواستفاده‌ها حالت دفاعی داشته‌باشند، وقتی بزرگ می‌شوند بسیار عصبی و مضطرب

هستند. آنها پس از درک این مطلب که هیچ دشمنی بجز پدر و مادرشان ندارند می‌توانند به آرامش برسند. در برخی از مواردِ موفقیت آمیز، آنها حتی به مرحله‌ای رسیده‌اند که بتوانند پس از سال‌ها، به دیدن والدین‌شان بروند و در هنگام حرف‌های ملالت‌آور ایشان مبنی بر اینکه زمانه خیلی عوض شده و بچه‌ها دیگر مثل سابق نیستند، چرت مفصلی بزنند.

یکی از مهمترین نکات در رفتار با فرزندان والدین بی‌شعور، در نظر گرفتن این نکته است که اگر آنها بزرگ‌سال هستند، پس باید بتوانند از پس مشکلات خود برآیند. آنها دیگر با والدین‌شان زندگی نمی‌کنند و به ندرت آنها را می‌بینند؛ اما دقیقاً به همین خاطر این افراد به درمان احتیاج دارند.

اگر آنها درمان نشوند یا درمانشان موفقیت آمیز نباشد در خیال و آرزوی داشتن پدر و مادری باشур، به ارتباط خود با دیگران (نظیر دوستان یا همسر) ادامه می‌دهند و در نتیجه آن ارتباط‌ها هم، تا زمانی که مشکل به طور ریشه‌ای حل نشود، به جا و سالم نخواهند بود.

به همین دلیل، من به فرزندان بزرگ‌سال والدین بی‌شعور پیشنهاد می‌کنم که مراحل زیر را در طول روند درمان، یا به صورت جداگانه انجام دهند:

- با پدر و مادرتان آشتی کنید. به دیدنشان بروید و به آنها بگویید که حاضر هستید تمام مشکلات گذشته را فراموش کنید. بگویید که حال درک می‌کنید واقعاً برای آنها آسان نبوده که مثل بچه‌ی آدم با شما رفتار کنند و گذشته‌ها گذشته است. اگر می‌خواهید از ارث محروم نشوید هیچ حرفی از بی‌شعوری‌شان نزنید.

- به صفاتی که از والدین تان گرفته‌اید خوب و دقیق فکر کنید. همه‌ی آنها‌ی که مشکوک به بیشعوری است را دور بروزید و جایشان را با صفات آدمی‌زادگان عوض کنید.
- پدر و مادرتان را فراموش کنید. اگر در قید حیات نیستند و شما را هم از ارث محروم نکرده‌اند، بخشی از ارثیه‌تان را به انجمن پاکسازی بیشعورها اهدا کنید تا نشان دهید که بر تاثیرات آنها غلبه کرده‌اید. گام‌های بلندی در تشخیص و درمان معضلات فرزندان والدین بیشعور در بزرگسالی برداشته شده‌است. اگر شما هم یکی از این افراد هستید، بهتر است افرادی که همدرد شما هستند را در اطراف خود بیابید و با هم یک گروه درمانی تشکیل دهید. همچنین توصیه می‌کنم کتاب ارزشمند «بدترین بابای دنیا» اثر کریست اوفارد<sup>۱</sup> را هم از دست ندهید.

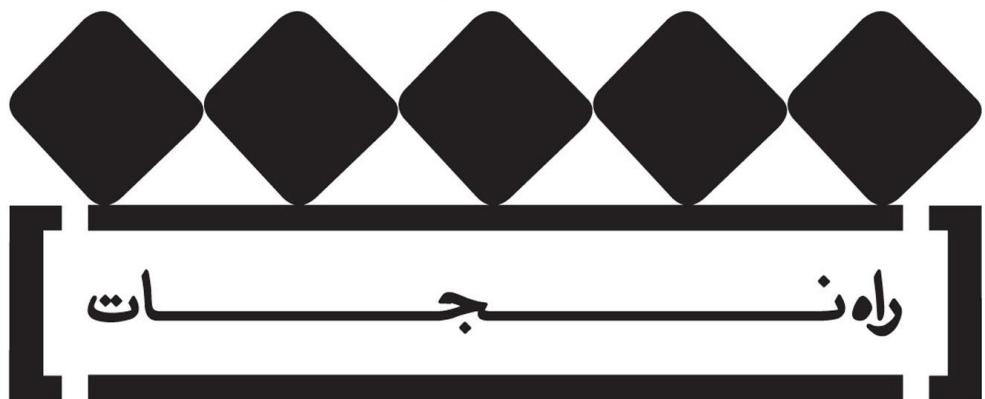
### تمرین‌ها

- ۱ آیا شما نیز قربانی والدین بیشعور بوده‌اید؟ از کجا می‌دانید؟
- ۲ بین مساله چگونه بر زندگی شما به عنوان یک بزرگسال تاثیر گذاشته است؟
- ۳ کی می‌خواهد بزرگ شوید؟

---

<sup>1</sup> - Chris Awford

فصل



## ۳۳

# مراحل درمان

جنون گاوی را که ریشه‌کن کنید گاوها باقی می‌مانند.

- بن<sup>۱</sup>، یک بیشعور در حال درمان

سخت‌ترین مرحله در درمان و ترک بیشعوری همان مرحله‌ی نخست است؛ یعنی پذیرفتن بیشعور بودن. هیچ‌کس دوست ندارد قبول کند که بیشعور است و بنابراین لحظه‌ی برداشتن نخستین گام، دردآور است. لحظه‌ای که رسیدن به آن، شهامت و اراده‌ی بالایی نیاز دارد.

در بیشتر مواقع، تا رسیدن به لحظه‌ی سرنوشت‌ساز پذیرش، بیشعور بحران‌هایی چون ورشکستگی، طلاق، اخراج از کار، بیماری لاعلاج، مرگ نزدیکان، یا بدتر از همه ضایع شدن توسط یک بیشعورتر از خود را از سر گذرانده است.

در این وضعیت بر اثر صدمات و جراحات واردہ در زندگی، سیستم دفاعی بیشعور شدیداً تضعیف شده‌است. دستاويزهای معمول مثل دلیل‌تراشی، عذرخواهی، تقصیر را به گردن دیگران انداختن، جیغ زدن، دروغ گفتن و غر زدن، دیگر کفاف بیشعور را نمی‌دهد. به جای این کثافت‌کاری‌ها، حقیقت علاج

---

<sup>۱</sup> - Ben

کار است و چنین است که در نهایت نامیدی و پریشانی بیشور سرانجام با خودش رودررو می‌شود؛ او بیشور است!

اگر رسیدن به این مرحله‌ی کشف حقیقت، واقعی و طبیعی باشد، حس آزادی مسرت‌بخشی پس از آن بیشور را دربرمی‌گیرد. به این مرحله با زور نمی‌توان رسید و متاسفانه این چیزی است که اعضای خانواده، همکاران و دوستان معمولاً در نظر نمی‌گیرند. آنها در مواجهه با اعمال و رفتار یک بیشور، بدون ملاحظه می‌گویند «تو بیشوری». اما تا زمانی که بیشور برای شنیدن این جمله آمادگی لازم را نداشته باشد، یک گوشش در است و آن یکی دروازه و خواهد گفت: «به جهنم که بیشورم.»

این همان چیزی است که در روانپژوهی به آن انکار می‌گویند و نه تنها برای درمان بیشورها، بلکه برای درمان همه‌ی مبتلایان به اعتیاد، بزرگ‌ترین مانع محسوب می‌شود. ولو اینکه رفتار آنها برای تمام اطرافیان‌شان اظهر من الشمس باشد، باز هم بیشورها از قبول واقعیت سرباز می‌زنند. آنها با توجیهات و پاسخ‌هایی از این قبیل سعی در کتمان حقیقت و طفره رفتن می‌کنند:

«من فقط ظاهر کارهای مثل بیشورهاست.»

«از تو که بیشورتر نیستم.»

«کافر همه را به کیش خود پندارد.»

«اصلًا همینه که هست.»

«نیازی به درمان ندارم، خودم از پسش بر می‌آیم.»

«اگر دوستم داری تحمل کن.»

حتی پس از لحظه‌ی جادویی پذیرش بیشوری، باز هم انکار همواره به عنوان یک تهدید در سراسر طول درمان بیشوری وجود دارد. او باید فوراً دست به کار شود تا مبادا عادات قدیمی اشکال‌گیری و سرزنش کردن اش

دوباره سربرآورند. بیشурور باید خودش را بشناسد. او باید جوهرهای که طی سال‌ها بیشурوری در او متراکم شده را بیابد.

منظور از یافتن این جوهره چیست؟ یعنی بیشурور باید با اصل گهی که هست - پوچی و بی‌شخصیتی، بی‌ملاحظه‌گی، مسئولیت‌ناشناشی و نادرست‌کاری‌اش - روبرو شود. همچنین باید قبول کند که اهل از زیر کار در رویی، ارعاب دیگران و پیش بردن کارهایش با توصل به دروغ و حقه‌بازی است. فقط با پذیرفتن این موارد است که یک بیشурور می‌تواند چرخه‌ی مخرب «سرزنش دیگران - دلسوزی به حال خود - نامیدی» را قطع کند.

اگر بیشурور بخواهد عمق بیشурوری‌اش را به این ترتیب علاج کند نیاز به ساعت‌ها تلاش و تنها‌ی دارد. باید بیاموزد که در جلوی آینه‌ای در ذهن خود بایستد و فریاد بزند «چرا من این کارها را با کسی که از همه بیشتر دوستش دارم (یعنی خودم) کردم؟ آخر چطور توانستم اینقدر ظالم باشم؟ چطور توانستم اینقدر احمق باشم؟ چرا؟ چرا؟»

در مورد خودم، من مجبور شدم بپذیرم که تمام سوابق پزشکی‌ام و تجربیات عمیق‌م در مقعدشناشی هیچ امتیازی برای من محسوب نمی‌شود. بیشурوری ربطی به سواد ندارد، به رفتار آدم ربط دارد. حتی بعضی از بیشурورترین افراد، کسانی هستند که متخصص محسوب می‌شوند و دیگران را راهنمایی می‌کنند. خود من شاهد این ادعا هستم.

من مجبور شدم که از پوسته‌ی موفقیت‌های ظاهری‌ام گذر کنم و با نادیده گرفتن آنها، آنقدر به جستجو ادامه بدهم تا پوچی خودم را پیدا کنم و به این حقیقت رسیدم که ریشه‌ی بیشурوری من در پوچی شخصیتی است که مثل چاله‌ای همه جا را دربرمی‌گیرد. اولین بار که درکش کردم احساس کردم که دارم به

یک سیاه‌چاله‌ی بی انتها فرو می‌افتم. بعدها بود که فهمیدم من از سال‌ها پیش توی آن افتاده بودم و حالا واقعاً داشتم از آن بیرون می‌آدم.

در پزشکی به این تجربه «بیرون کشیدگی» می‌گویند. تجربه‌ای که طی آن شما به این واقعیت پی می‌برید که چگونه تمام زندگی‌تان به یک چاله مکیده شده بوده است.

یکی از بیمارانم که وکیل بود، این فرآیند را اندکی متفاوت توصیف می‌کرد. «آن لحظه‌ای که من با پوچی حقیقی خودم رو برو شدم انگار که یک زلزله رخ داد. کشف کردم که من – و تمام وکلا – ریاکار، کلاهبردار و حقه‌باز هستیم. خودم را به شکل زالوی خون‌آشام می‌دیدم و فرشته‌ی عدالت دیگر در نظرم زنی با چشمان بسته نبود بلکه عجزهای بود که در حال قماربازی قهقهه می‌زد.»

اگر بیشوری بتواند این مرحله‌ی صعب را با موفقیت پشت سر بگذارد، می‌تواند به مرحله‌ی بعدی درمان، یعنی مرحله‌ی پشیمانی برود. میل شدید به اصلاح، بیشور تحت درمان را مجبور به پرهیز از خلقيات چندش‌آوري می‌کند که سال‌ها روی هم انباشته شده است. خلقياتی نظیر خودخواهی، تحقیر، فرومایگی، بدخواهی، عیب‌جویی، خشونت و سوء‌ظن.

چنین عملیات سنگینی قاعده‌تا بیشور را ضعیف و بیچاره می‌سازد. دنیای او زیر و زبر می‌شود. نیروهایی که او تا پیش از این بر حسب عادت به آنها متکی بوده (خودخواهی، دروغگویی و حقه‌بازی) ارزش خود را از دست می‌دهند. من نفوذناپذیر و آهنین او اکنون در معرض زنگار و پوسیدگی قرار گرفته است و بدتر از همه اینکه وجودان او شروع می‌کند به بیدار شدن. او احساس پشیمانی، گناه و حتی همدردی پیدا می‌کند. این موقعیت، خطیرترین موقعیت برای بیشور است چرا که در لبه‌ی آدم شدن قرا گرفته است! زمان وحشت و دودلی

فرا می رسد. اگر در این مرحله، بیشبور از سوی دوستان و درمانگرهای حرفه‌ای حمایت و مراقبت نشود، ممکن است کل فرایند درمان تباہ شود.

یکی از بیماران من نمونه‌ی خوبی برای نشان دادن این قضیه است. ملانی<sup>۱</sup>، فاحشه‌ای بیست و چند ساله بود که تحت درمان بیشبوری قرار داشت. او چند ماهی بود که با مردک خوشبورویی رابطه عاشقانه برقرار کرده بود و داشت به خوبی زندگی اش را بازسازی می‌کرد. در یکی از جلسات هفتگی درمان گروهی، او پرسید که می‌تواند با یارو بخوابد یا نه. یکی از اعضای جدید گروه در جوابش حرف نامربوطی زد و گفت: «پس تا حالا با هم چه می‌کردید؟ جدول ضرب تمرین می‌کردید؟» این حرف طعنه‌آمیز او را ویران کرد و دریافت که بر سابقه‌ی فاحشه‌گری اش نمی‌تواند به این راحتی‌ها غلبه کند. او فقط سرش را مثل کبک زیر برف کرده بود. درک این حقیقت تلخ، خارج از تحمل ملانی بود. او تمام ارتباطاتش (البته ارتباطات غیرکاری) را قطع کرد، به جای اولش برگشت و آدم بی‌عرضه‌ای را پیدا کرد که بتواند با سلیطه‌گری تیغش بزند و دق دلی‌هایش را سرش خالی کند.

ملانی برای درمان، کمبود پشیمانی داشت. گذشته‌ی بیشبورانه‌ی او آنقدر نیرومند بود که بر تمام زندگی و رشد و نمو او تاثیر می‌گذاشت.

با تمام این اوصاف یک بیشبور می‌تواند با شهامت، عقلانیت، بخت و کمک خدا و دوستان، بر این نقصان عظیم شخصیتی فائق آید. او آنگاه برای رفتن به مرحله‌ی چهارم درمان، که گاهی باز تولید هم خوانده می‌شود- آماده شود. در این مرحله است که باید صفات پسندیده‌ی انسانی، که بیشبور تحت درمان با اکثر آنها بیگانه است، در وی به وجود آید. در این مرحله او باید بیاموزد که:

- با دیگران همکاری کند.

<sup>1</sup> - Melanie

- قدرت را تقسیم کند.
- از پیروزی‌های دیگران شادمان شود.
- مسئولیت اشتباهات خودش را به گردن بگیرد.
- به دیگران اعتماد کند.
- اجازه دهد که دیگران اعتقاد خودشان را داشته باشند.
- دلسوزی کند.

یک بیشур تحت درمان خواهد دانست که اشکالی ندارد اگر گاهی شکست بخورد. او می‌آموزد که مشکلی به وجود نمی‌آید اگر دیگران هم سهمی از قدرت داشته باشند و می‌فهمد که انجام دادن کارها بدون نقشه‌های پنهانی و استراتژی‌های پیچیده چقدر لطیف است.

همچنین باید یاد بگیرد که با سایر بیشورها چگونه رفتار کند. چرا که او همانطور که اندک به کُنْهِ بیشوری خود پی می‌برد، احتمالاً کشف خواهد کرد که بعضی از دوستان و همکارانی که تا چند ماه پیش آنها به او بیشور می‌گفتند، سزاوارتر از او برای شنیدن این واژه هستند.

این مرحله‌ی پایانی هیچگاه پایان نمی‌پذیرد. یک بیشور تحت درمان باید هرگز از یاد نبرد که او زمانی یک بیشور بوده است و اگر مراقبت نکند، ممکن است دوباره بیشور شود. او نمی‌تواند همیشه به کمک‌ها و مراقبت‌های دیگران متکی باشد و بنابراین باید مشکلش را از ریشه حل کند. باید باشور شود و بماند.

هدف درمان این است: آدم شدن و شعور داشتن. لزومی به تقدس و تعالی نیست، همینکه شخص در حد معمول شعور، شخصیتی قابل دوست داشتن و رفتار معقول‌های داشته باشد، کافیست.

به قول یکی از بیشурهای تحت درمان به نام سالی<sup>۱</sup>: «همینکه آدم سرش  
با ته اش بازی نکند به یک دنیا می‌ارزد!»

### تمرین‌ها

- ۱ چه مدت واقعیت را انکار می‌کردید تا اینکه بالاخره قبول کردید که  
بیشур هستید؟
- ۲ چند نفر باشур می‌شناسید؟ خصوصیات معمولی آنها چیست؟

---

<sup>۱</sup> - Sally

## وسایل درمان

من یه بیشурم و هیچ خیالی نیست  
 هر روز هی بهتر می شم و ملالی نیست  
 حالا تحت درمانم تا بدونم  
 که چطور با آدمها تا بکنم  
 - یک آواز گروهی درمانی

معتادان به مواد مخدر، الکلی‌ها و سیگاری‌ها می توانند ناگهانی و به طور  
 کامل اعتیادشان را ترک کنند اما چنین کاری برای یک بیشур غیرممکن است.  
 بیشур نه می تواند رفتارش را به طور ناگهانی تغییر دهد و نه - مهمتر از آن -  
 شخصیتش را به یکباره عوض کند.

کار درمان فقط در شهامت، سخت‌کوشی و خوش‌اقبالی منحصر نمی‌شود.  
 باید بیشур پاک شود، دوباره برنامه‌ریزی شود و دوباره به کار بیفتد. تکبر باید  
 به فروتنی مبدل شود. وفاحت با وقار جایگزین شود. فرمایگی جایش را به  
 بزرگواری دهد و خشم به مهربانی تبدیل شود. هیچ‌کدام از این کارها ممکن  
 نیست مگر اینکه بیشур ابزارهای لازم برای درمان را فراهم آورد. یعنی  
 مهارت‌های انسانی برای عوض کردن خلقيات مزخرفش با صفات انسانی و  
 باشур شدن را به دست آورد.

در این خصوص پنج ابزار هستند که به درد یک بیشур می‌خورند. هر یک  
 از آنها نقش خود را در فرآیند درمان بر عهده دارند که با بکارگیری آنها یک  
 بیشур می‌تواند دوباره آدم شود. این پنج ابزار را بررسی می‌کنیم.

## درمان گروهی

درمان گروهی، سنگ بنای روان درمانی برای معالجه‌ی بیشурی است. در مراحل اولیه‌ی درمان، بیشур خرتر از همیشه است و کاملاً مستعد آن است که به وضعیت معمولی خود، که همیشه مملو از تکبر، وفاحت و فرومایگی بوده است، بازگردد. درمان گروهی به او کمک می‌کند تا خودش را حفظ کند و دائمًا به او یادآوری می‌کند که باید از انجام کارهای بیشурانه منصرف شود. او در این جلسات نمی‌تواند به چاخان و کثافت‌کاری‌های معمول بیشурها ادامه دهد چرا که دور و برش پر از آدم‌های بیشурتر از خودش است و حنایش پیش آنها رنگی ندارد.

علاوه بر این، وقتی او به سایر بیماران تحت درمان در گروه نگاه می‌کند با خودش خواهد گفت «اینها دیگر کی‌اند؟ اصلاً دلم نمی‌خواهد مثل یکی از این عوضی‌ها باشم.» بعد او در می‌یابد که خودش هم یکی از آن عوضی‌های است. اصلاً بیشур است! و این امر او را در اصلاح خودش مصمم‌تر می‌سازد.

## درمان فردی

درمان بیشур می‌تواند به صورت فردی انجام شود به شرط آنکه درمان گر برای معالجه‌ی آدم‌های دغل و خشنی که متمایلند داشتن هر مشکلی را انکار کنند، دوره‌های تخصصی ویژه‌ای دیده باشد. البته در موارد خاص، شاید لازم شود روش‌های جدید هم ابداع شوند. به عنوان مثال، اگر یک بیشур خشن و عصبانی مثل یک بشکه باروت منتظر جرقه باشد، بهتر است جلسات درمان در یک میدان میهن یا محل انهدام مواد منفجره برگزار شود.

## شوك درمانی

بعضی بیشعورها در مقابل درمان‌های معمولی مقاومت می‌کنند. برای بازگردان شعور به این عده باید کاری کرد تا به آنها شوك وارد شود. البته منظور شوك برقی نیست بلکه «درمان با شوك روانی<sup>۱</sup>» است. چند نمونه در این باره:

- اگر با بیشعوری سروکار دارید که نه شعورش بیشتر می‌شود و نه اصولاً برای شعور داشتن ارزشی قائل است، بفرستیدش وردست بیشعورترین بیشعوری که می‌شناسید تا مدتی کار کند. شوك ناشی از چنین مواجهه‌ای درس‌هایی خوبی درباره فروتنی، بردباری، خوشنوداری و مسئولیت‌پذیری به او می‌دهد.
- شاید برای شوك درمانی یک بیشعور «بیچاره»، کافیست که شغل مناسبی به او داده شود؛ ترجیحاً در خط تولید صنایع یا شرکت‌های نظافتی شبکار. این کار به اعضای خانواده‌ی او که برای انجام خردمندی‌ها یک از زندگی سیر شده‌اند، مهلتی می‌دهد تا نفسی بکشند و به خود بیشعور کمک می‌کند مستقل و متکی به خود باشد.
- مثال جدی‌تر برای شوك درمانی، رفتن به یک صومعه و یا خانقاہ و نذر کردن برای شش ماه سکوت و اعتکاف است. این کار بیشعور را قادر می‌سازد که بدون خطر غرق شدگی، خود فرو رود.
- فیلم‌هایی از زندگی عادی بیشعور و قشرق‌هایی که به پا می‌کند ضبط کنید و سپس او را مجبور کنید که روزی دست کم ده ساعت، آنها را تماشا کند. آنقدر این برنامه را ادامه دهید تا درهم بشکند و به مردم آزاری خودش اعتراف کند.

---

<sup>1</sup> - Psychoshock therapy

• بیشур را برای گذراندن دوره‌های آموزش نظامی تحت فرمان یک آبربیشур ثبت نام کنید. او در طی این دوره خواهد فهمید که زورگویی، لج بازی، حرف‌فهمی و اردنگی چه مزه‌ای دارد.

اگر این راهکارها با شکست مواجه شود، شما با یک بیشур غیرقابل بازیافت سروکار دارید. کسی‌که برای درمان بیشوری‌اش آماده نیست و هیچ‌کس هم نمی‌تواند به او کمک کند. بنابراین فقط یک کار می‌توان کرد؛ راهنمایی او برای ورود به کارهایی که بیشوری در آنها مزیت و فضیلت محسوب می‌شود، کارهایی مثل وعظ، وکالت و ممیزی مالیات.

### انجمن بیشورهای غیرناشناخته<sup>۱</sup>

از همان هنگامی که بیشور به مرحله‌ی دوم درمان، یعنی کشف جوهره‌ی بیشوری خود می‌رسد، بهتر است که ترغیب شود تا به یک انجمن متشكل از سایر بیشورهای تحت درمان بپیوندد. این انجمن‌ها، انجمن‌های بیشورهای غیرناشناخته (Assholes Non-Anonymous Leagues) یا به اختصار ANAL نامیده‌می‌شوند. این‌ها مثل الکلی‌های ناشناخته هستند اما با این تفاوت اساسی که غیرناشناخته باید باشند. این تفاوت ناشی از یک تفاوت عمدۀ میان بیشوری با دیگر اعتیادهای رایج است. کسی که به الکل یا مواد مخدر اعتیاد داشته، طبیعی است که بخواهد ناشناخته بماند، اما یک بیشور مدت‌های مديدة با آب‌زیرکاهی و حقه‌بازی ناشناخته بوده است. برای رسیدن به احساس شرم و

<sup>۱</sup>- یکی از روش‌های موثر برای تداوم ترک اعتیاد، انجمن‌هایی است که معتادان پس از ترک اعتیاد به آنها می‌پیونندند تا به طور منظم و مداوم روحیه و اراده‌ی خود را در تداوم راه بهبود بخشنند. در این انجمن‌ها افراد معمولاً به صورت ناشناخته و با نام مستعار شرکت می‌کنند و نام انجمن هم معمولاً شبیه «انجمن الکلی‌های ناشناخته» است. دکتر کرمنت با نگاهی به این روش مرسوم در تداوم ترک اعتیاد، روش ابداعی خود را که به جای ناشناختگی شرکت‌کنندگان بر غیرناشناختگی تاکید دارد، توضیح می‌دهد. -م

گناه که لازمه‌ی درمان بیشعور است باید دائماً تشتت رسوایی او از بام بر زمین بیفت و چنین چیزی با ناشناختگی امکان‌پذیر نیست.

از این‌رو، باید تمام اعضای هر یک از این انجمن‌ها، با چاپ یک آگهی در یکی از نشریات محلی، علناً به بیشعوری خود اعتراف کنند. با محتوایی در این مایه‌ها:

«بدینوسیله، اینجانب ... اعلام می‌دارم که بیشعور هستم. من صادقانه به‌خاطر تمام آزار و اذیت‌هایی که به شما شهر وندان محترم رسانده‌ام پوزش می‌خواهم و با فروتنی از همگان برای جبران خساراتی که وارد کرده‌ام یاری می‌طلبم. باشد که باشур شوم.»

در این انجمن‌ها، اعضاً یاد می‌گیرند که در جلوی جمع به عادات قدیم‌شان به درگیری با سایرین، وظیفه نشناشی، فرافکنی و استثمار دیگران اعتراف کنند. آنها هر بار درباره‌ی رفتار هفته‌ی گذشته‌شان گزارش می‌دهند و اگر با نادرستی و حقه‌بازی و مسئولیت‌ناپذیری به عقب بازگشته‌باشند، با یکدیگر درباره دلایل و راه‌های پرهیز از تکرار چنین مواردی در آینده، بحث می‌کنند.

خلاصه‌ی کلام آنکه این انجمن‌ها در حکم پناهگاه‌های قابل اطمینانی برای بیشурها هستند تا بتوانند عمیق‌ترین مشکلاتشان را بیرون بریزنند و تحت حمایت و نظارت جمعی هم قرار بگیرند.

مراحل شکل‌گیری و عملکرد چنین انجمن‌هایی را می‌توان در کتاب راهنمای بیشورهای غیر ناشناخته یا به اختصار راهنمای یافت. در این کتاب بر ممنوعیت انجام دو عمل در جلسات این انجمن‌ها تاکید شده‌است: غر زدن و دیگران را مقصراً دانستن. همه‌ی بیشورها به این دو کار عادت کرده‌اند و یک جلسه اگر کاملاً تحت کنترل نباشد می‌تواند به سرعت تبدیل به میدانی برای غر

زدن و دیگران را مقصراً دانستن تبدیل شود. بنابراین، هر وقت که یک بیشур پاک شده، حواسش پرت شد و شروع کرد به غر زدن یا دیگران را مقصراً دانستن، وظیفه‌ی هر عضوی از گروه است که فوراً از جای خودش بلند شود، انگولکش کند و بگوید: «همینه که هست... همینه که هست.»

دیگر آنکه لازم است هر عضوی، فارغ از خودبزرگ‌بینی، کارهایی که در فاصله‌ی جلسه‌ی گذشته تا این جلسه انجام داده را برای دیگران تعریف کند. این بخش گاهی مشکل‌ترین قسمت تداوم درمان محسوب می‌شود. چه بسیار اعضا‌یی که به خاطر جعل کردن داستان‌هایی مملو از فدایکاری و قهرمان‌بازی از انجمن اخراج شده‌اند.

وقتیکه بیشурهای شرکت کننده در این جلسات، بتوانند واقعاً ادعا کنند که دست کم یک سال است که از تمام عوارض بیشوری پاک شده‌اند، برایشان جشن می‌گیرند و به آنها لوح افتخار «پاک و باشур» می‌دهند.

### برنامه‌ی دوازده مرحله‌ای

برنامه‌ی ترک دوازده مرحله‌ای، در ابتدا برای درمان الكلی‌ها ابداع شد. این برنامه بعداً برای ترک اعتیادهای گوناگون، از جمله مواد مخدر، پرخوری و قماربازی با موفقیت به کار برده شد. این روش را با تغییراتی برای درمان بیشوری هم می‌توان به کار گرفت، اما باید با دقت از آن استفاده کرد.

این دوازده مرحله را که متناسب با ترک بیشوری است، به این شرح ارائه می‌دهم:

۱. قبول کنید که مثل یک بیشور رفتار می‌کنید و فعلاً نیرویی برای تسلط بر آن ندارید. به همین دلیل زندگی خود شما و اطرافیاتتان به جهنم تبدیل شده است.

۲. پذیرید نیروی برتری وجود دارد که آدمیان را برای رستگاری آفریده است. بالاخره شما هم یک آفریده هستید.
۳. اشکال‌گیری و غر زدن را متوقف کنید تا بلکه آن نیروی برتر بتواند با شما را با هر ضرب و زوری که شده از بیشурی نجات بخشد.
۴. بدون هیچ واهمه‌ای، فهرستی از همه‌ی کارهای خوب و بدی که کرده‌اید تهیه کنید؛ از جنایت‌هایتان بر ضد بشریت گرفته تا کارهای خوب نادرتان. این تصویر هولناک شماست.
۵. به مردم آزاری‌هایتان اعتراف کنید. این اعتراف می‌تواند در حضور خدا، وجدان خودتان، یک آدم باشур یا هر کسی باشد، که هنوز حاضر است به حرف‌های شما گوش بدهد.
۶. نذر کنید که برای پاکسازی کامل از بیشурی آماده شوید. برای ادای نذرتان همچنان نیروی برتر را یقه کنید.
۷. از شرمندگی و عذرخواهی بابت اینکه هنوز بیشур هستید دست بردارید. طوری رفتار کنید که انگار باشур هستید. به خودتان تلقین کنید. تلقین کنید.
۸. فهرستی از کسانی که به آنها زور گفته‌اید، بی‌اعتنایی کرده‌اید، سرشان را شیره مالیده‌اید، یا با آنها مثل بردها رفتار کرده‌اید فراهم کنید. عهد کنید که همه‌ی کارهایتان را جبران کنید. برای تهیه‌ی این فهرست می‌توانید از دفترچه‌ی تلفن عمومی شهر محل اقامت‌تان هم استفاده کنید.
۹. به نزد تمام افرادی که نامشان در فهرستان هست بروید و از آنها حلالیت بطلبید، بجز آنها یعنی که مطابق حکم قضایی حق دیدار و ملاقات با آنها را ندارد.

۱۰. رفتار روزانه‌تان را رصد کنید. اگر در حال اشتباه هستید، بی‌درنگ پیذیرید. اگر این کار برایتان خیلی سخت است، یک کارآگاه خصوصی استخدام کنید تا عکس‌های پنهانی از شما بگیرد و بعداً از آنها برای حق السکوت گرفتن از خودتان استفاده کند.
۱۱. با هر عملی که بلدید، از دعا و نیایش کردن تا مدیتیشن و سینه‌مال رفتن، سعی کنید ارتباطتان با نیروی برتر را بهبود بخشد؛ اما بدون چشم داشتن به اینکه به عنوان یکی از برگزیدگان خدا به شهرت برسید.
۱۲. اگر این روش به دردتان خورد و خوب شدید، این را با اعمال و رفتارتان به بقیه‌ی بیشурورها هم نشان دهید و مثل آدم به زندگی‌تان ادامه دهید.
- این برنامه را می‌توان به تنها‌یی و یا تحت نظر یک درمانگر انجام داد. درمانگر به شما کمک خواهد کرد تا به عمق خودخواهی‌تان بهتر و بیشتر واقف شوید. به خصوص در مورد شماره‌ی چهار که تهیه‌کردن فهرستی از نقاط ضعف و قوت است یک درمانگر حرفه‌ای می‌تواند بسیار مفید باشد.
- بیشتر بیشурورها می‌توانند به تنها‌یی ضعف‌های خود را بیابند اما تعداد بسیار کمی قدرت کسب خصایل انسانی را دارند. ترجم مثال خوبی است. این خصلتی است که یک بیشурور در حال اصلاح باید آنرا در خود پرورش دهد؛ اما یک بیشурور عادتاً گمان می‌کند که ترجم نشانه‌ی نقطه ضعف و بی‌عرضگی است. بنابراین نوع نگاه او به زندگی باید کلاً تغییر کند.
- اکثر بیشурورها سال‌ها خدا را نادیده گرفته‌اند، و جدانشان را خفه کرده‌اند و دوستانشان را از خود رانده‌اند. پس طبیعی است که نتوانند به راحتی دوباره با دوستان، وجدان و خدایشان رابطه برقرار کنند.

عملیات پاکسازی واقعی خصایل بیشурانه و جایگزین کردن آنها با چیزهای بهتر، فرآیندی طولانی و پیچیده است. برای رسیدن آسان‌تر به این مقصود، شاید بهتر باشد که به این پروسه‌ی پاکسازی به عنوان نوعی روزه نگاه شود. منتها اگر روزه‌ی متعارف، عبارت از پرهیز کلی از غذا برای پاک کردن جسم آدم است، در اینجا نوعی روزه برای پرهیز از عادات بیشурانه طراحی و به کار بردۀ می‌شود. برای این کار، یک عادت بیشурانه – مثلاً واقت – را در نظر بگیرید و یک هفته‌ی تمام از آن دوری کنید. هفته‌ی بعد یک عادت دیگر – مثلاً کینه‌جویی – را در نظر بگیرید و هفت روز تمام از آن دوری کنید.

هدف از معالجه، توقف همین عادات است. برای این منظور شاید مجبور شوید از برخی از اهداف قدیمی‌تان منصرف شوید؛ اهدافی مثل برنده شدن به هر قیمتی یا با آبرو و اعصاب دیگران بازی کردن.

طبیعتاً امکان عود این عادات در هر مرحله‌ای وجود دارد. هر وقت که عود کردند، یک شوک الکتریکی به خودتان بدھید. یا از سرتان می‌افتد و یا این قدر به خودتان شوک خواهید داد که برای همیشه خودتان و دیگران را از شر هر عودی خلاص کنید!

وقتی روزه گرفتن به موفقیت منجر شد، قدم بعدی آن است که خصایص مثبت، مثل راستگویی، کمک کردن به دیگران، قدرشناسی، رفتار دوستانه و تشویق کردن دیگران رادر نظر بگیرید. بعد هر هفته روی یکی از این خصوصیات کار کنید. اما به عنوان کسی که هنوز از بیشوری پاک نشده، در نظر داشته باشید که طبع حساسی دارید و آنقدر زیاده‌روی نکنید که از آن بر بام بیفتید.

این‌ها ابزارهایی هستند که می‌توان برای درمان درمان بیشوری از آنها بهره برد. هیچ کدام‌شان جادویی نیستند. به کار می‌آیند اگر به کار بپریدشان و از

به کار بردن آنها دچار غرور نشوید. درمان خود یا اطرافیان تان را شروع کنید.  
چاره‌ای جز این نیست.

### تمرین‌ها

۱. آیا تا به حال برای کسی اعتراف کرده‌اید که بیشурید؟ اگر نه، اعتراف‌نامه‌ای بنویسید و آنرا روی تابلوی اعلانات محل کارتان بچسبانید. حتماً یادتان باشد که آن را با اسم خودتان و به صورت واضح امضا کنید.
۲. به یک گروه ANAL پیوندید. اگر در منطقه‌ی شما چنین گروهی وجود ندارد یکی بسازید.

## سخن پایانی

حالا نمی‌دانم کی هستم، اما هر چی هست  
دیگر بیشурور نیستم.

- نیل<sup>۱</sup>، یک بیشурور پاک شده

در طول تاریخ، انواع و اقسام راهکارها برای اصلاح بیشурورها به کار رفته‌اند. در دوران باستان، بیشурورهای بیچاره را به عنوان بردۀ می‌فروختند یا در کشتی‌های پارویی به کار می‌گماشتند. بیشурورهای تمام عیار را گردن می‌زدند یا زنده به گور می‌کردند. در قرون وسطی، آنها را بر روی صلیب زنده‌زنده می‌سوزاندند. (این فرضیه که تمام کسانی که در آن دوران بر روی صلیب در آتش سوختند زنان جادوگر بودند، اشتباه است. بعضی از آنها بیشурورهای تمام‌عیاری بودند که از فرط فضولی و تکبر و خیره‌سری، زیاد به خرمن هیزم نزدیک شدند و سرانجام آتش گرفتند.)

با رشد بشر، این رفتارها تا حدود بسیاری انسانی‌تر شد. پیوریتن‌ها<sup>۲</sup> طناب به گردن بیشурورها می‌انداختند و بطور متوالی آن‌ها را به رودخانه پرتاب می‌کردند و بیرون می‌کشیدند. اندکی بعد زالو انداختن به تن آنها رایج شد. مدتی نیز بیشурورها را مجبور می‌کردند که از علامت اسکارلت استفاده کنند که بر این

<sup>۱</sup> - Neil

<sup>۲</sup> - یکی از فرقه‌های مذهبی مسیحی بنیادگرا که بسیاری از مهاجران اولیه‌ی اروپایی به آمریکا از میان اعضای این فرقه بودند. —

اساس آنها باید حرف A که مشخصه‌ی بیشур (Asshole) بود را روی لباس‌شان نصب می‌کردند. مجازاتی که بعداً برای زناکاران در نظر گرفته شد.<sup>۱</sup>

این نوع راهکارها مزایای خود را داشتند ولی مسلمًا عوارض ترسناکی هم داشتند. خوشبختانه، پیشرفت روان‌شناسی مدرن ما را قادر ساخته تا برای درمان بیشурهای مدرن از آخرین دستاوردهای روان‌درمانی استفاده کنیم.

البته چالش‌های درمان بیشورها هنوز بسیار زیاد است. معمولاً کسانی که خودشان درمان بیشوری را تجربه نکرده‌اند بسیار بعيد است که بتوانند درک کنند یک بیشور تحت درمان چه عذاب الیمی را متحمل می‌شود تا بتوانند وجدان، احساس ندامت، حس همدردی با دیگران و کلا ملزمومات باشур بودن را در خود زنده کند.

بیشورهایی که در حال درمان هستند، تغییرات اساسی در هویت، ارزش‌ها و رفتار خود را تجربه می‌کنند. بسیاری از آنها دوستان و حتی کارشان رادر این پروسه از دست می‌دهند. خانواده‌های شان گیج و مشکوک می‌شوند. تا مدت‌ها هیچ‌کس نمی‌فهمد آنها کی هستند، حتی خودشان.

تحمل این آشفتگی فکری و احساسی بسیار مشکل است اما بیشور برای درمانش باید تحمل بیش از این را هم داشته باشد.

او باید این توانایی را کسب کند که بدون عادت‌های روزمره‌اش به دروغ‌گویی، مردم‌آزاری و پشت هم اندازی روزگار بگذراند. از برج تکبر و خودبزرگ‌بینی‌اش بیرون بیاید و هر روز مثل آدم‌های معمولی دور و برش کار کند. مهربان و یاری‌رسان باشد نه اینکه با انداختن تقصیرها به گردن دیگران

<sup>۱</sup> - «علامت اسکارلت» نام کتابی است که در سال ۱۸۵۰ نوشته شده و داستان آن در قرن هفدهم میلادی می‌گذرد که عده‌ای از پیوریتن‌ها زناکاران را مجبور می‌کردند تا حرف A به رنگ سرخ را روی لباس‌های خود نصب کنند. به آن نشانه، علامت اسکارلت (Scarlet letter) گفته می‌شد. - م

خودش را خلاص کند. حتی باید لبخندهای استهزا آمیزش را هم کنار بگذارد و از لذت آن چشم بپوشد. او باید به تنها یی این شرایط دشوار را تحمل کند.

بدیهی است که این افراد به درک و حمایت ما نیاز دارند. ما دیگر در زمان برابرها که گمان می‌شد بیشعوری فقط یک نقص شخصیتی است زندگی نمی‌کنیم. ما حالا پیشرفت کرده‌ایم و می‌دانیم که بیشعوری یک بیماری واگیردار است. همه‌ی ما در معرض آلودگی هستیم و همه‌ی ما باید برای درمان و پیشگیری آن کمک کنیم.

زندگی یک بیشعور تحت درمان، نبردی دائمی با خطر بازگشت بیشعوری است. او باید یاد بگیرد که با احساس گناه و پشیمانی اش دائماً کلنجر نرود و اگر زندگی بدون کلنجر رفتن برایش غیرممکن است با مشکلات و مصائب زندگی کلنجر برود، البته بدون تقلب در رقابت.

اما لذت باشур شدن ارزش تمام این سختی‌ها را دارد. اشتیاق عضو شدن در جامعه‌ای که خصلت‌هایی مثل اعتماد، حس همکاری، مسئولیت‌پذیری و وفاداری امتیاز محسوب می‌شوند نه اسباب تحقیر و تمسخر، بیشعور تحت درمان را تشویق می‌کند تا سختی‌های درمان را بهتر تحمل کند و به راه بهبودی و پاکسازی خود ادامه دهد.

من می‌خواستم این کتاب را سال‌ها قبل از این بنویسم اما آن زمان هنوز خودم هنوز کامل پاک نشده بودم و خوشحالم که این کار را نکردم. اگر در آن زمان این کتاب را نوشه بودم، چراغ راهی برای بیشурهای سراسر دنیا نمی‌شد بلکه در بهترین حالت، مشتی از خاطرات واقعی خودم از زندگی احمقانه‌ام می‌بود.

واقعیت تلخ آنست که بوی گند بیشعوری از سراسر دنیا می‌باشد و اگر برای زدودن آن کاری نکنیم، به فاجعه خواهد انجامید. فاجعه آن

فرصه داده اس س م

وقتیست که دیگر این بو را احساس نکنیم به این دلیل که شامه مان به آن عادت  
کرده باشد.

بویی حس نمی‌کنید؟

پایان

سین اینقدر اهمال  
کردید و بیرونی می‌باشد

بیرونی و مالا اینظر اس س در

بیرونی و مالا اینظر اس س در  
بیرونی و مالا اینظر اس س در

بیرونی و مالا اینظر اس س در  
بیرونی و مالا اینظر اس س در

بیرونی و مالا اینظر اس س در  
بیرونی و مالا اینظر اس س در

بیرونی و مالا اینظر اس س در  
بیرونی و مالا اینظر اس س در

بیرونی و مالا اینظر اس س در  
بیرونی و مالا اینظر اس س در